



حقیقت

شماره ۵ تیر ۱۳۸۱

ارتگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) www.sarbedaran.org



گفت و گو

با یکی از رفقای شرکت کننده در

مبارزه مسلحانه

سربداران

و قیام آمل

(بخش سوم)

صفحه ۱۳

دو یادداشت

«وفاق ملی»

مدتی است که شعار «وفاق ملی» از زبان محافظ رژیم اسلامی به گوش می رسد. چه مسئله ای باعث طرح این شعار شده است؟ پشت شعار «وفاق ملی»، چه اهداف مشخصی نهفته است؟

محرك بحث «وفاق ملی»، طرح های سیاسی - نظامی جدید آمریکا در منطقه خاورمیانه و مواضع تهدیدآمیزش علیه جمهوری اسلامی است. امپریالیستها و مشخصا امپریالیسم آمریکا نسبت به کارآئی نظام جمهوری اسلامی برای حفظ منافعشان، نومید و بدبین اند. معضل اصلی رژیم اینست که در بین مردم به شدت منفرد و منفور است. پروژه «دوم خرداد» که یکی از آخرین تیرهای ترکش هیئت حاکمه برای بیرون آمدن از انفراد و مهار بحران سیاسی بود، شکست خورده است. طی ماه های گذشته، مقامات رژیم برای بیرون آمدن از این مخصصه، مذاکرات آشکار و پنهانی را با نمایندگان اتحادیه اروپا و دولت آمریکا پیش برده اند. کوشیده اند ارزیابان را متقاعد کنند که برای کنترل اوضاع بحرانی جامعه ایران و حفظ منافع سیاسی - اقتصادی شان، نوکری بهتر از این هیئت حاکمه پیدا نخواهند کرد.

بقیه در صفحه ۲

نقشه ها و تضادهای آمریکا

صفحه ۴



صفحه ۹	اعتراض جهانی علیه جنایات اسرائیل و آمریکا
صفحه ۳۱	استالینگراد، یک نبرد تاریخی، تاریخ یک نبرد (بخش دوم)
صفحه ۳۵	استیفن جی. گولد، شاعر تئوری تکامل
صفحه ۳۷	گزارش دو تظاهرات در پاریس و برلین

نیپال: جنگ خلق در مضاف با

دسایس خونین ارتجاع و امپریالیسم

صفحه ۴۰

در مورد حزب ما

صفحه ۱۱

دو یادداشت

به نظر می آید دستوراتی که آمریکا در مقابل رژیم نهاده، برای سران جمهوری اسلامی فوق العاده سنگین و «گمراهکن» بوده است؛ تا آنجا که خامنه ای با گله مندی گفته است: «آمریکائی ها زیاده از حد می خواهند» به جزئیات این مذاکرات پشت پرده دسترسی نیست، ولی با توجه به طرح های جهانی آمریکا و وضعیت جمهوری اسلامی می توان گفت که آمریکائی ها خواهان تشکیل ائتلاف جدیدی از نمایندگان طبقات سرمایه دار - زمیندار بزرگ ایران و بدین طریق تجدید آرایش و تغییر چهره هیئت حاکمه، تبعیت همه جانبه ایران از طرح های نظامی آمریکا در منطقه (منجمله مداخله و استقرار نیروهای ارتش یانکی در هر زمان و هر نقطه ای که اراده کنند)، و همگامی ایران با طرح ها و کارزارهای سیاسی آمریکا (مشخصا در مورد فلسطین) شده اند. این دستورات دو نتیجه ناگزیر دارد:

یکم، تغییر سیاست تاکتونی جمهوری اسلامی که در ظاهر شعار ضد آمریکائی می داد و در پشت پرده، نوکری و ساخت و پاخت با آمریکا را پیش می برد. اینک باید هم در حرف، نوکری خود را اعلام کند و هم در عمل آن را تمام و کمال به اجراء بگذارد. این در واقع به معنی پیروی از همان «معیارهای اخلاقی جدیدی» است که آمریکا به قول جرج بوش «برای معنی کردن خیر و شر تعیین کرده» و همه دنیا باید به آن گردن گذارند.

دوم، قربانی شدن عناصری از هیئت حاکمه اسلامی؛ حذف بعضی نهادهای حکومتی موجود؛ محدود شدن امتیازات سیاسی - اقتصادی برخی باندهای قدرتمند حاکم.

آنچه باعث تشدید نگرانی و آشفتگی جمهوری اسلامی شده، اینست که آمریکا می خواهد دستوراتش را با تهدید و فشار و زورآزمایی مستقیم نظامی عملی کند.

در برابر این وضعیت، سران جمهوری اسلامی با نگرانی و درماندگی به دنبال راه چاره می گردند. در این راه، به «وفاق ملی» چنگ انداخته اند. جناح های مختلف رژیم در درجه اول می خواهند صفوف پر تفرقه حکومت را سر و سامان بدهند و حتی الامکان متحد کنند. مشارکتی ها، کارگزاران و رسالتی ها در عین حال که هرکدام جداگانه برای بهبود مناسبات جناح خود با آمریکا و بدست آوردن دل ارباب تلاش می کنند، اما به نتیجه کار اطمینان ندارند. به همین خاطر، در پی «وفاق» هستند تا به آمریکا نشان دهند که:

هنوز قابلیت متحد کردن صفوف طبقات ارتجاعی و همراه ساختن یا خنثی کردن بخشی از طبقات میانی، توانائی جلوگیری از تضعیف دستگاه بیوروکراتیک - نظامی - امنیتی، توانائی اعمال قدرت سیاسی، فرو نشان دادن ناراضی مردم و پیشگیری از انقلاب را دارند.

از بخشهایی که بر سر «وفاق ملی» جریان یافته روشن است که این شعار عمدتا رو به

درون رژیم دارد؛ یعنی در درجه اول می خواهد صفوف حکومتیان را متحد و منسجم کند. طراحان این شعار می گویند: «ای جناح های مختلف! ای عناصر ناراضی خودی! ای کسانی که سلیقه تان یا ایده تان برای چگونگی گرهاندن این نظام، برای چگونگی تحمیق مردم، برای چگونگی چرخاندن عرابه استثمار فرق می کنند؛ حواستان باشد سلی می خواهد بیاید که همه مان را می برد!» اینان برای مستند و موثر کردن بحث خود، مثال های مختلفی دارند. اشاره به افغانستان می کنند. اشاره به تهدیدات امروز آمریکا علیه عراق می کنند که در آستانه عملی شدن است. می گویند مجبوریم به وفاق و «وحدت کلمه» دست پیدا کنیم، بخشی از مردم را تحمیق و با خود همراه کنیم، تا بتوان آمریکا را قانع کرد که تعویض رژیم اسلامی کار ساده ای نیست و مردم پشتش هستند. شاید اینطور تصمیمش عوض شود و از حمله به ایران چشم پوشی کند.

روزه های امسال خامنه ای در مراسم سالگرد مرگ خمینی جلااد بر سر «وحدت کلمه» و «ضرورت اتحاد و اتفاق ملت»، و تاییدی که در همان مراسم از خاتمی گرفت، در چارچوب همین بحث قرار داشت. جالب اینجاست که برای دستیابی به «وفاق»، این روزها سخنگویان جناح دوم خرداد به «اعاده حیثیت» از رفسنجانی پرداخته، از خود به خاطر بر هم زدن اتحاد با وی در جریان انتخابات مجلس ششم انتقاد می کنند. چه چیزی می تواند بهتر از این، چنته خالی و درماندگی هیئت حاکمه را آشکار کند؟ اینان مجبور شده اند برای متحد کردن صفوف خود، به منفورترین چهره رژیم یعنی رفسنجانی رو بیاورند.

مخاطبان بعدی شعار «وفاق ملی»، نیروهای اپوزیسیون رسمی و جریانات سازشکار و مرتجع خارج حکومت (در داخل و خارج کشور) هستند که اساس موجودیت جمهوری اسلامی را زیر سؤال نمی برند. طراحان «وفاق ملی» برای این قبیل جریانات دانه می پاشند، بعضی فشارها را از رویشان برمی دارند و به آنها وعده آزادی فعالیت و نشر افکار می دهند؛ قسم می خورند که از این پس، بدون تبعیض از «تخصص و قابلیت های سیاسی و علمی آنها استفاده خواهیم کرد».

و بالاخره اینکه، طراحان «وفاق ملی» برای توده های مردم نیز پیام معینی دارند. می گویند: «ای مردم! قشرها و طبقات مختلفی که از ما متنفر هستید، یا از ما ناراضی هستید! کسانی که تا امروز هر بلایی که خواستیم در زمینه های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بر سرتان آورده ایم! یک مقدار نگاه خشم آگین تان را از روی ما بردارید. چون دارد اتفاق دیگری می افتد. دارد اتفاق بزرگتری می افتد که هم شما و هم ما را زیر ضرب می برد. به ملت و امت، لطمه می زند.»

در مواجهه با شعار «وفاق ملی»، نهضت آزادی و بطور کلی جریان موسوم ملی - مذهبی روی خوش نشان داده اند. اینان فرصت را غنیمت

شمرده، وارد چک و چانه زدن با رژیم شده اند. حرفشان اینست که برای ادامه حیات جمهوری اسلامی باید حق همه جناح ها و نیروهای معتقد به نظام را رعایت کرد؛ نیروهای همه را بکار گرفت؛ از انحصارگری ها کم کرد؛ به کسانی که از قدرت سیاسی بهره ای نبرده اند سهمی داد؛ نیاز به حک و اصلاحات ضروری در سیاست داخلی و خارجی دولت را برسمیت شناخت؛ و حول دفاع از موجودیت نظام و رعایت قانون اساسی آن به یک ائتلاف سیاسی جدید و گسترده دست یافت. می گویند اگر ما را به بازی بگیرند، شاید بتوان بخشهایی از مردم را دوباره زیر پرچم رژیم جمع کرد.

همنانی ملی - مذهبی ها با هیئت حاکمه، تعجب ندارد. اینها به مشابه نمایندگان سنتی بیوزواری متوسط ایران، همیشه منفعت خود را در سازش با ارتجاع حاکم و وصل کردن خود به قدرتهای موجود دیده اند. جریان ملی - مذهبی اگر چه طی سالهای گذشته به درجانی از سلطه مرتجعین خونریز اسلامی رنج برده اند، ولی ارتباط و همراهی سیاسی و ایدئولوژیک معینی را با رژیم حفظ کرده اند. این جریان در تندبیج های تاریخی (از روزهای قیام بهمن ۵۷ گرفته تا روزهای کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷)، خود را بیشتر با همین نظام و همین هیئت حاکمه هم صف حس کرده است تا با توده مردم. این جریان در مقاطع تعیین کننده (نظیر خرداد ۱۳۶۰) از ترس انقلاب به دامن همین ارتجاع خزیده است. امروز هم می بینیم که بخش قابل توجهی از اینها - حداقل آنهاست که امروز صدایشان بلند است - در برق همین هیئت حاکمه و «وفاق ملی» اش می دمند و تقویش می کنند. اسمش را هم مبارزه علیه تهدیدات خارجی، اجرای سیاست مستقل و پیروی از مصالح ملی می گذارند. از کنار سیاست این نیروها به سادگی نباید گذشت؛ زیرا اینان می توانند نقش سرپل برای نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک مرتجعین حاکم در بین بخشهایی از مردم بویژه بخشی از روشنفکران و قشرهای میانمیانی جامعه را بازی کنند.

واقعیت اینست که این جریان به خاطر منافع تنگ نظرانه طبقاتیش و با این خیال که شاید امتیازاتی بگیرد و دوباره مثل اوایل انقلاب در قدرت سیاسی شریک شود، می خواهد ضد ملی ترین سیاست را به اسم مستقل و ملی عرضه کند. چرا این سیاست، ضد ملی است؟ زیرا «وفاق ملی»، تلاشی برای حفظ رژیم مرتجع و وابسته حاکم است؛ رژیمی که انقلاب را سر بریده و انقلابیون را سرکوب کرده و می کند؛ رژیمی که منافع و مصالح سرمایه های امپریالیستی را طی بیست و سه سال گذشته حمایت و حفاظت کرده است؛ ثروتهای ملی کشور را چوب حراج زده است؛ اقتصاد را به طریقی اداره کرده و سازمان داده که به نفع سرمایه های امپریالیستی و مطابق با دستورات صندوق بین المللی پول و بانک جهانی باشد؛ از خصلت عقب مانده و تک محصولی این اقتصاد برای ادامه سلطه

طرف این رژیم زن ستیز به آنان روا می شود، کاری نداشته باشند؛ مثل روزهای قبل از انقلاب که گفته می شد زیاد اشکالی ندارد اگر حزب الله در تظاهرات ها به بی حجابان حمله و توهین می کند و خط و نشان می کشد. بهتر است از فردا روسری سر کنیم چون منافع مشترک در مقابل رژیم شاه ایجاب می کند که امروز کوتاه بیاییم. معنیش می تواند این باشد که ملل ستمدیده فعلا خواست حق تعیین سرنوشت خود را در پستو پنهان کنند و کاری نداشته باشند که دولت ستمگر مرکزی دارد چه بلائی به سرشان می آورد. روشنفکران و دانشجویان شعارهای حاد و خصمانه و قهرآمیز علیه این رژیم ندهند و به فکر بردن این شعارها بیرون از صحن دانشگاه و ارتقاء سطح آگاهی توده زحمتکشان نیفتند. معنیش می تواند این باشد که فعلا کمونیستها برای تدارک جنگ انقلابی در بین توده ها سازماندهی نکنند، و برای منافع و مصالح ملی هم که شده فعلا از ساختن و گسترش تشکیلات مخفی حزب انقلابی طبقه کارگر دست بردارند. اینها همه اشتباه محض است.

یک جواب غلط دیگر اینست که ما ضد رژیم هستیم و آمریکا هم ضد رژیم شده است. آمریکا هم که قدرت و یال و کویال و امکانات خیلی زیادی در اختیار دارد. پس شاید بهتر باشد در مقابل آمریکا کوتاه بیاییم. با او همراهی کنیم؛ نسبت به نقشه ها و اقدامات تجاوزکارانه اش در ایران و سایر کشورها عکس العمل نشان ندهیم؛ یا بدتر از این، از امکاناتش استفاده کنیم و با او موترف شویم تا فعلا تضاد با جمهوری اسلامی را حل کنیم و بعد منافع ملی خودمان را تعقیب کنیم. اینهم یک تصور پوچ و یک توجیه عوامفریبانه است. بگذریم که امروز بعضی از نیروهای خارج از حکومت مثل سلطنت طلبان کلا مدافع تجاوزگری آمریکا در سطح بین المللی هستند و سیاست آستان پوسی آمریکا را جلو می گذارند. این را آشکار و وقیحانه تبلیغ می کنند. ولی اینجا در مورد گرایشات و نظرات نادرستی که می تواند درون صفوف خلق، در بین توده های مردم شکل بگیرد صحبت می کنیم. قدم گذاشتن در این طاس لغزان همان و تا آخر این بیراهه رفتن همان. نتیجه ای که تکیه کردن به امپریالیسم برای حل تضادها و معضلات اساسی توده های مردم به دنبال خواهد داشت چیزی جز تقویت سلطه امپریالیسم و حاکم کردن یک رژیم ارتجاعی دیگر با عنوانی دیگر (جمهوری؛ جمهوری ملی؛ مشروطه سلطنتی!) ندارد. رژیمی که متشکل از سفاک ترین و عوامفریب ترین نیروهای تازه نفس و قوای کهنه کار طبقات ارتجاعی حاکم خواهد بود. این را نباید مطمئن باشیم که حتی اگر امپریالیسم آمریکا توکران امروزین خود در ایران را از سر کار بردارد و بخواهد نظام دیگری را شکل دهد که لاقبل ظاهر استبداد مذهبی نداشته نباشد، ولایت ققیه و شورای نگهبانش حذف شده باشد، در عرصه سیاستهای اجتماعی

هرگونه اتحاد ملی که فاقد این پایه های اساسی آزادی باشد، یک اتحاد ملی واقعی نیست و صرفا یک ظاهر ملی دارد. و همانطور که تاریخ ثابت کرده این شکل از اتحاد ملی قلابی فقط زیر تیغه شمشیر دولت ارتجاعی و حول تبلیغات تحمیق کننده و فریبکارانه مذهبی، شوونیستی یا به اصطلاح ناسیونالیستی ارتجاعی می تواند شکل بگیرد. چنین اتحادی نه فقط دروغین، بلکه موقتی و ضربه زننده و زیانبار به حال منافع توده های مردم است. همانطور که دیدیم اتحادی که تحت پرچم جمهوری اسلامی در جنگ ارتجاعی هشت ساله با عراق برقرار شد، نتیجه ای جز بدبختی، فلاکت، اسارت و سرکوب بیشتر ملل ستمدیده و توده های مردم، و در مقابل تحکیم سلطه یک دار و دسته اقلیت مفتخور مرتجع و سرسپرده، و چاق و چله شدن قشر نوکیسه انگلی وابسته به آن ببار نیارود. اتحاد توده ها باید برای سرنگونی رژیم غارت و جنایت اسلامی شکل بگیرد. این کلید هرگونه پیشرفت، نیکبختی، و رهایی است.

مطالبه واقعی با تجاوز و سلطه آمریکا در گرو مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی است

مردم ما با تشدید تضاد و کشمکش امپریالیسم آمریکا با رژیم توکرمنش اسلامی روبرویند. می بینند که در افق نزدیک، آمریکا در پی ایجاد تغییرات مهم در نظام جمهوری اسلامی است. این را حس می کنند و می فهمند و به فکر می افتند. از خود می پرسند امروز که مناسبات بین آمریکا با جمهوری اسلامی به اینجا رسیده و چنین تغییر و تحولاتی دارد شکل می گیرد، و حتی مشخصا بحث از حمله و تجاوز نظامی آمریکا به ایران در میان است، ما باید چکار کنیم؟

دو جواب غلط می تواند به این سؤال داده شود. دو جوابی که هیچکدام، منافع توده های مردم را تامین نمی کند و درست بر عکس، به نفع دشمنان مردم - چه ارتجاع، چه امپریالیسم - تمام می شود. جواب غلط اول اینست که چون آمریکا بعنوان دشمن خارجی، ایران را به مثابه یک کل واحد یا یک ملت تهدید می کند، بنابراین باید موقتا هم که شده از تضادهایمان با هیئت حاکمه اسلامی چشم پپوشیم. برای یک دوره، رژیم جمهوری اسلامی را از آماج حمله خودمان کنار بگذاریم. آنچه کار می کند به کارش نداشته باشیم. معنی عملی این می شود که برای مثال، توده های کارگر و زحمتکش برای یک دوره، سرشان به کار خودشان باشد و در مقابل فشارها و سرکوبها و بیعدالتی های اجتماعی و اقتصادی دم بر نیاروند؛ علیه دولت تحصن و اعتصاب و تظاهرات نکنند. زنان برای یک دوره به ستم روزمره و هر لحظه ای که از

امپریالیسم و منافع طبقات سرمایه دار و زمیندار بزرگ ایران حفاظت کرده است. وفاق با چنین رژیمی، معنایی جز خیانت به منافع ملی - منافع توده های کثیر کشور، منافع قشرها و طبقات مردمی کشور - ندارد.

مشخصه سیاست مستقل و ملی در ایران تحت سلطه امپریالیسم چیزی نیست جز تلاش برای تحقق خواسته های پایه ای و اساسی و مبرم کلیه طبقات و قشرهای مردمی. اینها در دو شعار مهم انقلاب دمکراتیک نوین یعنی آزادی و استقلال فشرده و فرموله می شود. این آزادی و استقلال معنای عمیق و گسترده ای دارد. صرفا دو شعار مجرد نیست که هرکس بتواند پرچم بخشی از آن یا شکلی سطحی و ظاهری از آن را بردارد و ادعای همراهی با منافع ملی کند. در جامعه ای که بیست و سه سال رژیم ارتجاع مذهبی بر پا بوده، تامین منافع ملی با مسئله تامین آزادی گره خورده است و از هم جدا شدنی نیست. آزادی به معنای در هم شکستن کلیه نهادهای بوروکراتیک، نظامی، امنیتی، سیاسی و ایدئولوژیکی است که این حاکمیت بر آنها استوار شده، بوجودشان آورده و تقویتشان کرده است. آزادی به معنای در هم شکستن سلطه دین بر حکومت و به زیر کشیدن شبکه عنکبوتی روحانیت شیعه به مثابه جزئی از دستگاه حاکمیت ارتجاعی است؛ یعنی ایجاد یک نظام سکولار واقعی که دین و نهادهای مذهبی نتوانند هیچگونه مداخله و نفوذی در سیاستگذاری، قانونگذاری، قضاوت، آموزش، تعیین اخلاقیات و ارزش های اجتماعی و نحوه زندگی خصوصی، تخصیص و تصرف و انحصار منابع و امکانات مادی تحت توجیهات مذهبی داشته باشند؛ آزادی به معنای آزاد شدن کارگران از قید بردگی مزدی است؛ یعنی در هم شکستن پایه های فقر و فلاکت و بیکاری و همه آن لطماتی که نظام سرمایه داری برای توده کارگران به همراه دارد؛ آزادی به معنای آزاد کردن دهقانان از قیود مناسبات عقب مانده و خرد کننده ای است که در روستاهای ایران حاکم است و دهقان مجبور می کند را که از روستا فرار کند به امید پیدا کردن کار و یک لقمه نان به زاغه های اطراف شهرها پناه ببرد، و مجبور می کند که فصل به فصل دیواره برگردد و تحت همان روابط عقب مانده و استثمار ماقبل سرمایه داری بر روی این زمین، در آن کوره پزخانه، پشت آن دار قالی و امثالهم کار کند تا شاید بتواند روزش را به شب برساند؛ آزادی به معنای اینست که زنان از سلطه مناسبات مردسالارانه، از سلطه سنت و عادات و مهمتر از همه سلطه دستگاه سیاسی - نظامی - ایدئولوژیک حاکم که مردسالاری را توجیه و تقدیس می کند و به آن قانونیت و مشروعیت می بخشد آزاد شوند؛ آزادی به معنای اینست که ملل ستمدیده ساکن ایران از سلطه حاکمیت شوونیستی ملت ستمگر فارس و دولت مرکزی آن رها شوند؛ و حق تعیین سرنوشت تا حد جدائی پیدا کنند.

دو یادداشت

و فرهنگی و حقوقی شل تر بگیرد، مثلاً حجاب شل تر شود و حتی برداشته شود، قانون قطع انگشت سارقان لغو شود و غیره، باز هم چنان حکومتی با بکارگیری بخش بزرگی از گردانندگان رژیم کنونی، از کادوهای پرورش یافته امنیتی و نظامی، از دار و دسته های بازجو و شکنجه گر و روزنامه نگار و اقتصاد دان و بیزنس-من ارتجاعی که طی بیست و سه سال گذشته به سلطه امپریالیسم خدمت کرده اند و پرورش پیدا کرده اند و آزموده شده اند، شکل خواهد گرفت. البته چنان حکومتی می تواند بخشهایی از نیروهای ارتجاعی خارج از رژیم اسلامی و همینطور آحادگان به خدمت برای امپریالیسم از صفوف اپوزیسیون سیاسی را هم در خود ادغام کند تا برای حکومت ارتجاعی جدید، مشروعیت دست و پا کند، بنابراین ممکنست در مقاطع اولیه، از چهره های وجهی المله ملی - مذهبی هم استفاده هائی بشود؛ همانطور که در سناریوی آمریکا برای افغانستان بعد از سقوط طالبان دیدیم. در آنجا هم طیف رنگارنگی از نیروها را بکار گرفتند که همگی در یک چیز مشترک بودند: همراهی با طرحهای امپریالیسم آمریکا در این مقطع. هرکس توجیه و دلیل و بهانه خود را داشت، ولی هیچیک مخالفتی با سلطه و تجاوزگری و حضور نیروهای امپریالیستی در کشور نداشت و به موجودیت دولت طبقات ارتجاعی در جامعه گردن گذاشت. در ایران هم ممکن است چنین بیراهه ای در برابر مردم قرار بگیرد.

تنها جواب صحیح به این اوضاع چیست؟ تنها جواب صحیح، پیشبرد استراتژی سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی بعنوان کلید حل کلیه معضلات، منجمله کلید یک مقابله جندی و واقعی با تجاوز و مداخله امپریالیسم آمریکا و سایر امپریالیستها در جامعه است. اگر قرار است با تجاوز و حمله امپریالیسم به کشور مقابله واقعی و موثر صورت بگیرد اینکار را فقط بر پایه اتحاد آگاهانه انقلابی توده های مردم، زن و مرد، ملل گوناگون، می توان انجام داد. چنین مقاومتی فقط می تواند با اتکا، به نیروهای اصلی جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان انجام بگیرد. برای اینکه شالوده چنین اتحاد آگاهانه ای ریخته شود، این نیروها باید صفوف خود در مقابل رژیم را فشرده تر و متحدتر کنند. باید حول تدارک و پیشبرد استراتژی سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، بهم هم نزدیکتر شوند. باید رهبر واقعی خود را در جریان چنین مبارزه ای بشناسند، و تثبیت و تقویت کنند؛ که این رهبر هیچ نیرویی نیست مگر پرولتاریای انقلابی و حزب کمونیستش. بنابراین پاسخی که حزب ما به این شرایط می دهد و تنها پاسخ صحیح و کارآ و انقلابی است، اینست که باید استراتژی سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی یعنی جنگ درازمدت خلق را محکم در دست گرفت؛ هر چه سریعتر تدارکش بقیه در صفحه ۸

نقشه ها

و تضادهای آمریکا

برای فهمیدن صحنه کشاکشهای سیاسی در هر کشور، باید تحلیل صحیحی از اوضاع جهانی داشت. در عصر امپریالیسم، سرمایه داری دورترین نقاط جهان را در شبکه سلطه اقتصادی سیاسی خود بافته است. از این رو، تحولات اقتصادی و سیاسی هر کشور جهان بطور تعیین کننده ای تحت تاثیر تحولات جهانی است. دولتهای ارتجاعی هر کشور جهان سوم بازوهای این نظام جهانی و مهره های صفحه شطرنج قدرتهای امپریالیستی اند. از اینرو، عروج و افول ستاره بختشان همواره وابسته به موقعیت و نیازهای قدرتهای امپریالیستی است. پیشروها یا عقب گردهای مبارزات انقلابی مردم هر کشور با تواناییها و ضعفهای مبارزات انقلابی مردم سراسر جهان رقم می خورد، زیرا مردم گیتی

جنگی که آمریکا علیه جهان آغاز کرده، محور تحولات سیاسی جهان است و تا آینده ای نامعلوم محور تحولات جهانی باقی خواهد ماند. رئیس جمهور آمریکا، جرج بوش، در هر یک از نطقهایش ابعاد و جوانب جدیدی از این جنگ را تشریح می کند. وی در سخنرانی اخیرش در «مدرسه نظامی ایالات متحده» تصریح کرد که منظور آمریکا از «جنگ علیه تروریسم» در واقع «جنگ علیه تروریسم» نیست؛ بلکه جنگی است برای استقرار سلطه بلامنازع آمریکا بر منابع اقتصادی و کشورهای که در مناطق استراتژیک جهان قرار دارند (امروزه مشخصا خاورمیانه و آسیای میانه).

آمریکا برای دستیابی به این مقاصد، ماشین نظامی و امنیتی هولناک خود را بکار گرفته است. هیئت حاکمه آمریکا، کت و شلوارها را کهنه و لباس نظامی پوشیده و عینک سیاه امنیتی ها را بر چشم گذاشته است. سران این کشور با صراحت اعلام کرده اند که ارتش آمریکا در واقع «ارتش بدون مرز» و سازمانهای امنیتی (اف بی آی و سیا و سرویس سری) «سازمانهای بدون مرز» هستند و در هر جا که لازم ببینند دست به عملیات ترور و خرابکاری خواهند زد. تا قبل از این، آمریکا صحبت از «احترام به قوانین بین المللی» می کرد. اما اکنون اعلام می کند که همه لازم است به قوانین ما احترام بگذارند، ولی ما خود را مقید به هیچیک از قوانین بین المللی که خود از طراحان و امضا کنندگانش بوده ایم، نمی کنیم.

امپریالیسم آمریکا برای هیچ کس جای شک باقی نگذاشته که برای رسیدن به مقصود اگر لازم افتد دست به استفاده از سلاحهای کشتار جمعی، منجمله بمبهای هسته ای، می زند. تصویب



دارای یک دشمن مشترک هستند: نظام سرمایه داری جهانی و دول امپریالیستی. همانطور که پیروزی کشورهای سوسیالیستی در قرن بیستم منبع قدرت و الهام برای همه مردم جهان در مبارزه علیه رژیمهای ارتجاعی خود و قدرتهای سرمایه داری جهانی بود، از کف دادن آنها نیز باعث افت مبارزات طبقه کارگر و خلقهای همه کشورهای جهان شد.

توجه به اوضاع جهانی، افشای قدرتهای امپریالیستی به عنوان دشمن مشترک طبقه کارگر و خلقهای همه کشورهای جهان، حملات از کلیه مبارزات و مقاومتها و انقلابات مردم جهان وظیفه انکار ناپذیر هر فرد آگاه و مبارز بخصوص یک کمونیست است.

قوانین سرکوبگرانه در داخل آمریکا، دادن اختیارات گسترده به سازمانهای جاسوسی و تفتیش عقاید و دراز کردن بازوی سازمانهای جاسوسی و ترور آمریکا (اف بی آی و سیا) به نقاط دوردست جهان، برای در نطفه خفه کردن هر صدائی است که در اعتراض به این بربریت قرن بیست و یکم، بلند شود.

اما قدرت نمائی آمریکا از سر استیصال است. هر چند این هیولا، قدرت مهبی دارد اما نگاهی عمیق به علل اتخاذ چنین سیاستهایی نشان میدهد که این حرکتی است برای ممانعت از فروپاشی قدرت جهانی آمریکا و چه بسا ممانعت از هرج و مرج در خود آمریکا. همان بحران لاعلاجی که گریبان شوروی سابق را گرفت و بالاخره به فروپاشی آن انجامید، در اشکال متفاوت و حتی عمیقتر امپراتوری جهانی آمریکا را تهدید میکند. بیش از ده سال پس از فروپاشی شوروی امپریالیستی، آمریکا در بیرون و داخل خود با بحران اقتصادی، با امواج مبارزات توده هائی که از نظام سرمایه داری جهانی بیزارند، با رژیمهای وابسته اش که در معرض سرنگون شدن هستند، با چالش های قدرتهای امپریالیستی اروپا که سابقا در زیر پرچمش متحد بودند، مواجه است.

در تحلیل از اوضاع کنونی جهان باید چند مساله را روشن کرد:

۱. امپریالیسم آمریکا چه تضادهائی را باید حل کند تا بتواند سلطه بلامنازعش را بر جهان برقرار کند؟

۲. کدام روندهای اقتصادی و سیاسی موجودیت آمریکا را به خطر انداخته که باید با آنها مقابله کند؟

۳. در چارچوب این اوضاع جهانی، چه فرصتهائی برای انجام انقلابات سوسیالیستی بوجود آمده و وظیفه کمونیستها چیست؟

آمریکا چه تضادهایی را می‌خواهد حل کند: بوش در سخنرانی «مدرسه نظامی ایالات متحده» (دوم ژوئن ۲۰۰۲) سیاست آمریکا را روشن کرد. آمریکا مشتتهایش را در سه جهت پرتاب میکند: علیه مردم جهان (عمدتا مردم خاورمیانه و آسیای میانه و داخل آمریکا)، علیه رژیمهای مرتجع این منطقه که دیگر قادر به خدمت به آمریکا نیستند و خودشان در معرض سرنگونی و یا فروپاشی اند، و بالاخره علیه متحدین سابقش یعنی کشورهای اروپایی.

قریب به دو سال پیش بوش هنگام انتخاب شدن به ریاست جمهوری آمریکا اعلام کرد که آمریکا باید «فقط» در نقاطی از جهان دخالت کند که آمریکا در آن منافع اقتصادی و سیاسی و امنیتی دارد. اما وی در نطق اخیرش اعلام کرد که آمریکا باید «در ۶۰ کشور جهان به نابود کردن هسته های تروریستی بپردازد». بوش اضافه کرد که استراتژی نظامی آمریکا در این ارتباط «دست زدن به حملات نظامی پیشگیرانه» است. وی گفت: «ما باید در جنگ با دشمن پیشدستی کنیم، برنامه های دشمن را بهم بزیم، و با بدترین خطرات قبل از اینکه سر بلند کند، مقابله کنیم.» به این ترتیب بوش خیال همه را راحت کرد تا وقتی آمریکا به نقطه ای از جهان لشکرکشی کرد نپرسند چه خطری در کار بود؟ چون تمام ماجرا این است که «قبل از اینکه خطری سر بلند کند» آمریکا لشکرکشی خواهد کرد. او اضافه کرد: «در جهان امروز تنها با دست زدن به عمل است که می توان امنیت برقرار کرد. و ملت ما میخواهد دست به عمل بزند.» رئیس جمهوری آمریکا به تهدید نظامی اکتفا نکرده بلکه با تاکید گفت اعتقادات مذهبی اش را نیز بر جهان تحمیل خواهد کرد. وی گفت: «آنها را که در ترویج و تجاوز دست دارند تنبیه خواهیم کرد و با تمام قوا (یعنی با زور) در این جهان سرز اخلاقی روشنی را میان «خیر و شر» ترسیم خواهیم کرد.»

در این سخنرانی بوش سه آماج را روشن کرد و طبق فرهنگ عوامفریبانه بورژوازی که جنگ را صلح جا می زند و دروغ را راست، اهداف جنگ طلبانه اش را تحت عنوان «تحکیم و گسترش صلح در جهان» اعلام کرد. وی گفت هدف آمریکا، «دفاع از صلح علیه تروریستها و مستبدان، حفاظت از صلح از طریق ایجاد مناسبات خوب میان قدرتهای بزرگ، گسترش صلح از طریق تشویق جوامع باز و آزاد در هر قاره» است. پس از این صحبت در باب «دفاع، حفاظت و گسترش صلح»، بوش اضافه کرد که: «آرمان ملت ما همیشه بزرگتر از قدرت دفاعی آن بوده است». معنی حرفش این بود که آمریکا ابزار نظامی کم دارد. بنابراین به انباشت انواع و اقسام سلاحهای هسته ای و غیر هسته ای ادامه داد، ارتش خود را در نقاط بیشتری مستقر خواهد کرد.

بوش خلقهای جهان را تهدید کرد که بهتر است در مقابل آمریکا دست به مقاومت زنند. وی گفت، ما با دشمنانی طرفیم که پنهانند و

در پادگانها و وزارتخانه ها و دفاتر معینی مستقر نیستند. بلکه علیه ما جنگ چریکی مخفی میکنند. این تاکیدات بوش مبنی بر اینکه «دشمن مخفی است» زمینی چینی برای کشتارهای جمعی از طریق بمبارانهای هوایی است. این همچنین تاکید بر لزوم تجدید ساختار ارتش آمریکا است که بتواند همزمان نقاط متعددی از جهان را تحت پوشش و اشغال قرار دهد. دکترین نظامی بوش از این قرار است: استفاده از قدرت تولیدی بالای آمریکا در زمینه تولید انبوه جنگ افزارهای هوایی، پیاده کردن سربازان کماندوئی معروف به «نیروی مخصوص» که از راه دور هدایت میشوند. و بالاخره خریدن یک نیروی بومی و استفاده از آن بعنوان گوشت دم توپ. ۶۰ کشور جهان که عمدتا در خاورمیانه و آسیای میانه قرار دارند آماج آمریکا هستند. زیرا این مناطق، کلید سلطه بر اقتصاد و سیاست جهان است. در عین حال منطقه ای است که تلاطمات و بحران های سیاسی در آنجا، در حال اوجگیری است.

بوش در این سخنرانی یکبار دیگر اعلام کرد که آمریکا دست به براندازی یا عمل جراحی رژیمهای ارتجاعی در خاورمیانه خواهد زد. این سیاست تحت نام «بازسازی ساختارهای سیاسی خاورمیانه» پیش میرود. جمهوری اسلامی و رژیم صدام حسین در صدر لیست هستند. اما نوبت به دستگاه های حاکمه در مصر و عربستان سعودی نیز میرسد. زیرا هیچیک از این رژیمها دیگر برای حفظ سلطه اقتصادی و سیاسی دولتهای امپریالیستی بر مردم کشورهای خود، کارائی لازم را ندارند و همه شان در معرض سرنگونی و یا فروپاشی اند. این دولتهای نیمه مستعمره، ساختارهای سلطه اقتصادی و سیاسی آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی در این کشورها هستند. از طریق این دولتهاست که سرمایه داری جهانی مردم را سرکوب و مطیع نگاه می دارد و سرمایه های داخلی را در تبعیت و خدمت به سرمایه داری جهانی سازماندهی میکند. موقعیت متزلزل این دولتها، یکی از معضلات کلیدی آمریکا در اداره امپراتوری جهانیست. آمریکا قصد دارد در عراق و ایران، تحت عنوان «جنگ با دولتهای یاقی» اتحاد جدیدی میان طبقات سرمایه دار و ملاک این کشورها بوجود آورد و نخبگان نظام کمپرادور فتودال را عوض کند. البته جایگزین کردن این رژیمها با مترجعین جدید، کار ساده ای نیست. زیرا اولاً، توده های مردم هشیاری و تجربه سیاسی بالائی دارند و مشخصاً در ایران، نیروهای انقلابی از هر فضائی که جابجائی این رژیم ارتجاعی با یک رژیم دست نشانده دیگر بوجود آورد برای پیشبرد آرمانهای انقلابی خود سود خواهند جست. ثانیاً، رقباتی آمریکا (قدرتهای اروپائی و روسیه) در تلاش برای تضمین سهم سیاسی و اقتصادی خود، در مقابل طرحهای آمریکا سنگ می اندازند. نمونه اندونزی در مقابل چشمان همه است. پس از برکنار شدن سوهارتو که حدود چهار سال اندونزی را به مثابه یکی از کشورهای سوگلی آمریکا

اداره کرد، طبقات حاکم هنوز نتوانسته اند اتحادی را که لازمه ایجاد یک حکومت با ثبات است میان خود برقرار کنند.

بوش در بخشی از سخنرانی اش گفت یکی از اهداف آمریکا تشویق «جوامع باز و آزاد در هر قاره» و «تبلیغ اعتدال، تحمل مخالفین، و حقوق بشر» است. در شرایطی که بوش و شرکاء همه اینها را در خود آمریکا زیر پا میگذارند و نظارت پلیسی بر ساکنین آمریکا را هر چه گسترده تر کرده، هر چه بیشتر مسیحیت را در امور دولتی وارد میکنند، این ادعاهای مسخره است. کارکرد چنین تبلیغاتی حداکثر آنست که آمریکا به نام «آزادیخواهی» کشورهای مورد نظرش را به اشغال نظامی در آورد. یا بر چهره نیروهایی که بعنوان نوکران جدیدش انتخاب می کنند، صورتک «آزادیخواهی» بزند. آمریکا از هم اکنون وارد تماسهای مخفی برای خریدن بخشی از مخالفین جمهوری اسلامی، بخشهایی از نیروهای موسوم به ملی - مذهبی و بخشهایی از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی شده است تا مخلوط جدیدی که بوی گندش مانند جمهوری اسلامی هنوز درنیامده را برای جایگزین کردن جمهوری اسلامی تهیه کند.

بوش در این سخنرانی با صراحت در مورد مناسبات آمریکا با متحدان سابق و رقبای امروزش یعنی قدرتهای سرمایه داری اروپا صحبت کرد. جالب توجه است که بوش مناسبات با اینها را هم جزء همان فرمولبندی سه گانه «دفاع، حفاظت و گسترش صلح» گذاشت. برای اولین بار بود که بوش آشکارا لزوم تجدید سازماندهی مناسبات میان آمریکا و اروپا را جزء مشکلاتی که باید همراه با مشکلات دیگر جهان حل کند (و امروز از طریق استراتژی «جنگ علیه تروریسم» به حلش پرداخته) قرار داد. وی به روشنی گفت که آمریکا به قدرتهای دیگر اجازه نخواهد داد که از دوران صلح برای تدارک جنگ استفاده کنند. وی گفت: «اکنون بیش از هر زمان... شانس آن را داریم که قدرتهای بزرگ بجای تدارک جنگ، بطور صلح آمیز با یکدیگر رقابت کنند.» واضح است که منظور بوش این نیست که آمریکا تدارک جنگ را نمی بیند. بلکه صحبت بر سر آن است که «دیگران» نباید چنین کنند. آمریکا حتی آزمایش سلاحهای هسته ای را از سر گرفته و طرح ایجاد سپر دفاعی فضائی را که پس از فروپاشی شوروی کنار گذاشته بود مجدداً براه انداخته است. منظور بوش آنست که آمریکا هر آنچه در يد قدرتش است پیکار میبرد تا مانع از آن شود که قدرتهای اروپائی چالش اقتصادی را به سطح چالش نظامی برسانند. البته کشورهای امپریالیستی اروپا در سرکوب انقلابات مردم خاورمیانه و آسیای میانه ذینفعند زیرا سرمایه های انحصاری آنان نیز خواهان محیط «آرام» برای پیشبرد بهره کشی اقتصادی از این مناطق است. اما واقعیت پیچیده تر از اینهاست. نظام سرمایه داری بدون رقابت سرمایه های انحصاری مختلف امکان ندارد. این رقابت، در نهایت به

سرمایه به کشورهای جهان سوم در شکل مالکیت مستقیم توسط کمپانیهای چند ملیتی و وام و غیره و بهره کشی از نیروی کار ارزان و منابع طبیعی این کشورها همواره از ویژگیهای سرمایه امپریالیستی بوده است. اما در دوره گلوبالیزاسیون، سرمایه های انحصاری به سازماندهی کار در مقیاس جهانی و تولید برای بازار جهانی پرداختند.

اما این گلوبالیزاسیون در عرصه سیاسی و اقتصادی با موانع مهمی برخورد کرد. با وجود آنکه سرمایه های انحصاری غرب بطور افسار گسیخته و آزادانه به هر گوشه جهان هجوم بردند، اما نرخ رشد جهانی هرگز به میانگین نرخ رشد جهانی سرمایه در دهه ۱۹۷۰ نرسید. سطح نسبتاً پائین سودآوری کلی سرمایه گماکان معضلی در مقابل انبساط سرمایه (که بدون آن مرگ سرمایه فرا میرسد) است. با تمام شدن دهسال رونق اقتصادی در دوران ریاست جمهوری کلینتون، معلوم شد که سرمایه های آمریکائی برای حفظ سودآوری بالا باید کیفیتاً بیشتر در کشورهای جهان سوم نفوذ کنند و در خارج و داخل آمریکا بر شدت استثمار بیفزایند. در واقع در تمام دهسال دهه ۱۹۹۰ سودآوری کمپانیهای آمریکائی در کشورهای جهان سوم دو برابر سودآوری فعالیتهای آنان در داخل آمریکا بود. بنابراین، نرخ سود بالاتر، بهره قیمتی که شده، نیاز سرمایه های آمریکائی است.

مشکل دوم، مشکل سیاسی بود که از دو جهت ظاهر شد. هجوم افسار گسیخته سرمایه های انحصاری به هر کشور جهان سوم و خروج ناگهانی شان برای رفتن به نقاط سودآورتر موجب نابودی بیسابقه اقتصادهای ملی، آوارگی میلیونها دهقان و تبدیل شدن صدها هزار روستا به بیابانهای بربوت، بیکاری کارگران و غلبه شرایط کار بردگی بر بازار کار، و ترکیدن بسادکنسک انتظارات طبقات میانی شد. گلوبالیزاسیون مقاومت مردم جهان را علیه خود برانگیخت. شورشهای ضد بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و جنبش ضد امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه اوج گرفت. جنبش ضد گلوبالیزاسیون (در واقع جنبش ضد سرمایه داری امپریالیستی) در حمایت از مردم کشورهای جهان سوم، خیابانهای کشورهای سرمایه داری را در آمریکا و اروپا در نوردید.

مشکل سیاسی دوم این بود که سرمایه های انحصاری آمریکا با رقابت سخت سرمایه های انحصاری اروپائی مواجه شدند. سرمایه های انحصاری آمریکا دیگر دارای برتریهای سی سال پیش نسبت به سرمایه های انحصاری اروپائی نیستند. بهم خوردن توازن که سابقاً موجود بود، شکافهای میان آمریکا و اروپا را حاد کرد. دشمن مشترک سابق یعنی شوروی هم در میان نبود که بخاطر آن بر اختلافاتشان سرپوش بگذارند. به این ترتیب، حدت یابی رقابت میان این قدرتها مانع جدیدی است در مقابل تحرک سرمایه های انحصاری امپریالیستی. امروز، این رقابت از موانع مهم مقابل ایجاد یک ثبات

رقابت نظامی میان دو بلوک غرب و شرق که یکی به سرکردگی آمریکا بود و دیگری شوروی) جهان بطور روشن میان کشورهای امپریالیستی غرب و شرق تقسیم شده بود. «جنگ سرد» برای تجدید تقسیم جهان بود. هرگونه تلاش بلوک مقابل برای نفوذ در قلمرو نفوذ بلوک دیگر با عکس العمل شدید مواجه میشد. دامن زدن به جنگهای منطقه ای در آفریقا، افغانستان، نیگاراگوئه، کودتا در شیلی علیه دکتراکننده در واقع بخشهایی از جنگ سرد بودند. اما دوازده سال پیش یکی از این دو بلوک سرمایه داری امپریالیستی فروپاشید. دلیل اساسی فروپاشی امپریالیسم شوروی آن بود که به اندازه کافی دارای مناطق نفوذ در کشورهای جهان سوم نبود که بتواند با استثمار و غارت آنها سودآوری و رشد بالا برای سرمایه انحصاری خود تضمین



کند، و با پشتوانه این سودآوری و نرخ رشد بالا بتواند هزینه های سنگین مسابقه تسلیحاتی اش با غرب را تامین کند و با رشوه دادن به اقلاری از طبقه کارگر و طبقات میانی در داخل شوروی و کشورهای بلوک شرق، حدی از ثبات اجتماعی را بوجود آورد. فروپاشی شوروی شرایط سیاسی را برای گسترش آن روندهای اقتصادی که پیشاپیش در جهان شروع شده بود بوجود آورد. سرمایه های انحصاری غرب وسیعتر و عمیق تر از هر زمان در بازارهای کشورهای جهان سوم نفوذ کردند و روند استثمار نیروی کار را در سطح جهانی بطور کیفی تشدید بخشیدند. سازماندهی تولید و توزیع در مقیاس جهانی ابعادی نوین یافت. سرمایه مالی با سرعت و در حجمی بیسابقه از مرزهای ملی به بیرون سرازیر شد. قدرتهای امپریالیستی سیاستهای کلان اقتصادی را هماهنگ کرده و از طریق بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به همه کشورهای موسوم به جهان سوم (کشورهای آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین) دیکته کردند. این دوره به گلوبالیزاسیون سرمایه داری معروف شد که تمام دهه ۱۹۹۰ را در بر میگردد. صدور

رقابت سیاسی برای نفوذ یابی در کشورهای تحت سلطه منجر می شود. این رقابت سیاسی بدون داشتن پشتوانه نظامی امکان ندارد. به همین جهت کشورهای اروپائی در حال گسترش صنایع نظامی، تکنولوژی ماهرانه ای برای عملیات نظامی، و نیروی نظامی به نام «نیروی واکنش سریع» هستند. تا زمانی که اینان نتوانسته اند چالش اقتصادی در مقابل آمریکا را به سطح چالش نظامی برسانند، تلاش خواهند کرد با سنگ اندازی مانع استقرار سلطه بلامنازع آمریکا بر کشورهای تحت سلطه شوند.

سیاست نوین آمریکا، پس از اینکه عده ای هوایمهای مسافری را به برجهای سازمان تجارت جهانی کویدند به مرحله اجراء در آمد. اما این سیاست ربطی به این حملات ندارد. استفاده از قدرت نظامی برای «نظم بخشیدن به جهان» حتی قبل از انتخاب بوش به ریاست جمهوری توسط هیئت حاکمه آمریکا به تصویب رسیده بود. ظاهر ماجرا اینطور است که با انتخاب بوش و شرکاء، آمریکا به سیاست جدیدی روی آورده است. حال آنکه قضیه عکس این است. طبقه حاکمه آمریکا اول سیاست یک دوره تاریخی را تعیین کرد و سپس مناسب ترین باند درون خود را برای اجرای آن انتخاب کرد و با تبلیغات چند تریلیون دلاری و دستکاری آشکار در برکه های رای، آنان را از صندوقهای رای بیرون آورد.

سیاستی که آمریکا در پیش گرفته است بسیار پر مخاطره است و به گام گذاشتن در میدانی پر از مین می ماند. اما آمریکا بدون ایجاد بی نظمی و آشوبی بزرگ نمی تواند به «نظم نوین» دلخواهش برسد. و در انتها ممکنست به جای یک «نظم نوین»، چیز دیگری نصیب شود: وقوع انقلابات سوسیالیستی، فروپاشی و سقوط به سطح یک قدرت امپریالیستی درجه چندم. اما این دست نامرئی سرمایه و نیازهای آنست که نمایندگان سیاسی بورژوازی را بسوی اتخاذ چنین سیاست پر مخاطره ای می راند.

تضادهای زرفرنائی که آمریکا را مجبور به دست زدن به چنین سیاست پر مخاطره ای میکنند چیستند:

لنین، امپریالیسم را که بالاترین مرحله سرمایه داری است، به طبقه کارگر و خلقهای جهان شناساند. سرمایه داری جهانی یا امپریالیسم، یعنی سلطه بر نیروی کار مردم و منابع طبیعی کشورهای جهان، سازمان دادن کار و تصرف حاصل کار در مقیاس جهانی. سرمایه داری جهانی، نظامی است که فقط با پشتوانه و تضمین بازوی نظامی می تواند عمل کند. دولتهای امپریالیستی و ارتشهای مهیب آنان برای عملکرد سرمایه در مقیاس جهانی کلیدی اند. دولتهای امپریالیستی دست به جنگهای جهانی با یکدیگر می زنند تا جهان را میان خود تقسیم کنند و برای سرمایه های انحصاری خود میدانهای استثمار و غارت فراهم کنند. تا قبل از پایان «جنگ سرد» (یعنی دوران طولانی

جهانی که همه شان به آن نیاز دارند، است. رقابت میان این امپریالیستها در وقایعی مانند یوگوسلاوی که آمریکا، آلمان، فرانسه و روسیه همگی بدنبال سهم خود بودند، واضح بود. جنگهای هولناکی که در آفریقای مرکزی برافزاند حاصل رقابتهای پنهانی فرانسه و آمریکا بود که هر یک باندهای جنگ سالار خود را داشت. در کلمبیا، آمریکا میخواهد جریانات چریکی را از میان بردارد ولی آلمان گاهی هم به این جریانات کمک می کند. چنین رقابتهای پنهان و آشکاری تقریباً در همه نقاط جهان در جریان است. این رقابتهای اخیراً در اختلاف آمریکا و اروپا بر سر عراق و ایران و چگونگی تجدید سازماندهی دولتها و اقتصادهای این دو کشور متمرکز شده است.

دو تن از سیاست ریزان کلیدی کابینه بوش به نام پل ولفوویچ (معاون وزیر دفاع) و لوتیس لیبی (مشاور امنیتی دیک چنی که معاون بوش است) گزارش محرمانه ای به نام «راهنمای سیاست دفاعی ۹۶ - ۹۷» برای وزارت دفاع آمریکا نوشته اند. در این نوشته آمده، آمریکا باید «مانع از آن شود که قدرتهای خصم بر مناطقی از جهان که دارای منابع انرژی مهم است سلطه یابند. زیرا با استفاده از این منابع می توانند تبدیل به قدرت بزرگ شوند. آمریکا باید با هر تلاش از سوی کشورهای صنعتی برای به چالش طلبیدن رهبری آمریکا یا بهم زدن نظم سیاسی و اقتصادی کنونی مقابله کند و مانع از آن شود که رقبای جدیدی به ظهور برسند.» این دار و دسته معتقدند که در دهه ۹۰ تسلیم شدن شوروی در مقابل آمریکا آقدر سهل بدست آمد که آمریکا در پیشبرد نیمه دوم طرحش غفلت کرد. نیمه دوم طرح عبارت بود از بریدن بندهایش با قدرتهای اروپائی و تصرف تمام جهان. اما واقعیت آنست که در دهه ۱۹۹۰، آمریکا نه امکان و نه ضرورت آن را داشت که سیاست کنونی اش را پیش برد. قدرت روسیه هنوز تا به این حد تضعیف نشده بود. هنوز تزلزل ترمیم ناپذیر دولتهای نیمه مستعمره در کشورهای جهان سوم نیاز به اشغال نظامی آنها را پیش نیآورده بود. تضاد میان آمریکا و متحدین اروپائی اش تا این حد حاد نشده بود. اما با پایان دوران کلینتون آشکار شد که آمریکا برای حفظ امپراتوری اش تنها یک راه دارد: استفاده از برتری نظامی و ایجاد نظمی جدید بر پایه سیاست «یک جهان، یک امپراتوری».

محور صحنه سیاسی امروز جهان تلاشهای امپریالیسم آمریکا برای تجدید سازماندهی مناسبات جهانی از طریق بکار بردن زور و استفاده از برتری نظامی است. جنبه عمده این سیاست آنست که با سرکوب مقاومت و انقلابات مردم جهان (و مشخصاً خلقهای خاورمیانه و آسیای میانه) استثمار تشدید یابنده مردم و غارت منابع طبیعی و ثروت آنان را تضمین کند. امپریالیسم آمریکا امیدوار است با استقرار ارتش خود در نقاط مختلف، مانع از تبدیل شدن

تلاطمات و بحرانهای سیاسی این مناطق به امواج انقلابات نوین شود. وزیر دفاع آمریکا، دونالد رامسفلد، در سال ۲۰۰۱ در گزارشی پیش بینی کرد که سرمایه داری گلوبالیزه «شکاف میان دارا و نذار را بیشتر خواهد کرد. اما آمریکا دارای برتری فضائی، هوائی، زمینی و دریائی است و می تواند منافع آمریکا و سرمایه گذاری های آن را حفاظت کند.» در مقابل این نتیجه گیریهای زودرس باید گفت که ارتش آمریکا می تواند به راحتی بر نیروهای مرتجع می مانند القاعده و طالبان غلبه کند، اما زمانی که با خلقهای خشمگین و تحت ستم مناطق مختلف جهان رویرو شود مطمئناً طعم تلخ شکست را خواهد چشید. مقاومت سرسختانه خلق فلسطین که با دستان خالی در مقابل حملات پیرحمانه ارتش اسرائیل (که شاخه ای از ارتش آمریکا است) ایستاد، گویای بود به آمریکا که در خطه پر سنگلاخی قدم گذاشته است و در اینجا هیچ چیز نرم و راحت پیش نخواهد رفت.

جنبه درجه دوم سیاست نوین جهانی آمریکا، محدود کردن کشورهای اروپائی، ژاپن و روسیه و ممانعت از نفوذ آنان در کشورهای جهان سوم بخصوص کشورهای منطقه خاورمیانه و آسیای میانه است.

هیچکدام از تضادهایی که آمریکا کمر به حل آنها بسته است، مانند لقمه ای نرم از گلوی آمریکا پائین نخواهند رفت. بعلاوه، درهم پیچیدگی و مصادف شدن همه این تضادها، موقعیت آمریکا را بطور تصاعدی تضعیف می کند.

حتی پیش از اینکه در یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ برجهای سازمان تجارت جهانی فرو بریزد و آمریکا تحت لوای «جنگ علیه تروریسم» تهاجم خود علیه مردم جهان را آغاز کند، جنبشهای ضد امپریالیستی، ضد ارتجاعی نوین در گوشه و کنار دنیا در حال اوجگیری بودند. جنبش بسیار مهم ضد گلوبالیزاسیون سرمایه داری از خود آمریکا (از شهر سیاتل) علیه سازمان تجارت جهانی آغاز شد. سراسر اولین سال قرن بیست و یکم شاهد تظاهراتهای خشونت آمیز چند ده هزار نفره در شهرهای اروپا بود. امپریالیسم آمریکا با آغاز «جنگ علیه تروریسم» توانست از سرعت گسترش این جنبشها بکاهد. اما خیلی زود سربلند کردن مقاومت حیرت انگیز خلق فلسطین و حمایت میلیونها تن از این مقاومت در کشورهای عربی و اروپائی و حتی خود ایالات متحده، از هیبت «جنگ علیه تروریسم» آمریکا کاست. بیهوده نیست که خیر کشته شدن سربازان آمریکائی بدست توده های مردم در افغانستان را رسانه های امپریالیستی به بیرون درز نمی دهند؛ چون به کارزاری که بر پا کرده اند بیش از اینها ضربه می خورد. در ماه های اخیر، جنبش ضد گلوبالیزاسیون با درکی عمیقتر از ماهیت اصلاح ناپذیر سرمایه داری حرکتی نو را آغاز کرده، و این بار با شعارهای صراحتاً ضد امپریالیستی. این در حالی است که اقتصاد سرمایه داری جهانی روزانه صدها میلیون

نفر را از روستاها و کارخانه های چین تا مصر به کام فقر و گرسنگی می کشاند. بحران اقتصادی در آمریکا سالانه یک میلیون بیکار تولید می کند. در پائیز و زمستان ۲۰۰۲ - بزرگترین ورشکستگی تاریخ سرمایه داری در مورد یک کمپانی آمریکائی به نام آنرون به وقوع پیوست. اکنون روشن است که در مناسبات میان امپریالیسم آمریکا و امپریالیستهای اروپائی، دیگر اتحاد جنبه عمده نیست. بطور خلاصه تمام تضادهای مهم نظام سرمایه داری جهانی بطور همزمان حدث می یابند. در تاریخ سرمایه داری، هر وقت تضادهای اصلی نظام این چنین یک جا جمع شده و تشدید یافته اند، بهترین فرصتها برای انجام انقلابات سوسیالیستی فراهم شده است. کارکرد این نظام، وحشی ترین و همزمان سست ترین لحظات زندگی را پدیدار ساخته است.

چشم انداز انقلابات سوسیالیستی نوین:

لنین، زمانی در مورد جنگ امپریالیستها گفت: یکی از محاسن این جنگها آنست که آنچه را در اوضاع عادی می توانند پویشاند در دوران جنگ مجبورند آشکار کنند. سیاست جنگی جدید آمریکا، چهره کریه و دهشتناک دموکراسی آمریکائی را به همه جهانیان نشان داد. وقتی بوش اعلام کرد «هرکس با ما نیست علیه ماست» منظورش آن بود که مردم جهان باید در سکوت و رضایت به بردگی مطلق خدانودان سود تن دهند و رقبای آمریکا هر سهمی را که آمریکا از خوان یغمای جهانی برایشان تعیین کند باید با قدردانی بپذیرند و به تحکیم امپراتوری سود و غارت و جنایت او کمک کنند.

جنگ آمریکا علیه جهان، میلیونها تن را تکان داده و به هشپاری سیاسی رسانده است. آنهاست که در دهسال گذشته با تبلیغات عوامفریبانه امپریالیستهای غرب در مورد «مرگ کمونیسم» و «سروزی سرمایه داری» به خواب رفته بودند با بهت و حیرت بیدار شده اند. اکنون گوشه‌ایشان برای شنیدن حرف ما که سرمایه داری باید سرنگون شود و کمونیسم تنها راه نجات نوع بشر است، بازتر شده است.

پنجاه سال است که بورژوازی، این افسانه را رواج داده که گویا هیتلر زاده سرمایه داری نیود و معلوم نیست در زهدان چه نظامی بوجود آمد و به بطن سرمایه داری منتقل شد. به قدرت رسیدن دار و دسته بوش که دوران آغازین قدرت گیری هیتلر را به یاد می آورند (با اهداف و فلسفه ای بسیار شبیه هم) به تصحیح این بخش از تاریخ نگاری وارونه نیز کمک بسیار کرده، نشان داد دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی بر حسب نیازهای سرمایه داری گاه شکل فاشیسم عربیان از نوع هیتلر را بخود می گیرد و گاه اشکال دموکراسی بورژوائی.

سیاست نوین آمریکا سیاستی است از سر استیصال برای حفظ یک امپراتوری خونین و جنایتکار و منفور به ضرب تفنگ، خطرناکی که خلقهای جهان، کمونیستها و کلیه نیروهای مترقی

در نقاط دیگر جهان خواهد گذاشت. و پیوند مبارزات توده های مردم آمریکا و توده های مردم در کشورهای جهان سوم بر قدرت هر دو خواهد افزود. همانطور که در آغاز قرن بیستم، در روسیه (که یک کشور امپریالیستی در حال جنگ جهانی بود) کمونیستها تحت رهبری لنین از فرصتهایی که جنگ پیش آورده بود برای تدارک انجام اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان سود جستند، وظیفه مائوئیستهای آمریکا نیز همین است. مائوتسه دون گفت امپریالیسم هم بپر واقعی است و هم بپر کاغذی. بپر واقعی است زیرا صاحب قدرت نابود کننده واقعی است. اما بپر کاغذی هم هست. نه بدان جهت که برجهایش را میتوان فرو ریخت، بلکه بدان سبب که دشمن قسم خورده اکثریت مردم جهان و مردم کشور خود است و بخاطر تمام ستمها و بی عدالتیهای که بر مردم جهان روا میدارد مورد تنفر است و آنان را به مبارزه علیه خودش برمی انگیزد و نابودی خودش را به محور و آرمان و آمال زندگی میلیونها زن و مرد تبدیل می کند. به این جهت است که امپریالیسم ببری کاغذی بیش نیست و مردم جهان نشان داده اند و باز هم نشان خواهند داد که مرگ در نبردهای انقلابی علیه امپریالیسم را به زندگی نکبت بار بردگی مزدی و عبودیت سیاسی در زیر چنگالهای سرمایه، ترجیح می دهند.

کمیت «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بدرستی تاکید کرده است که: «جهان وارد دوران نوینی از تحولات خیره کننده شده است، دورانی است که همه آنچه در ظاهر غیر قابل تغییر و جابجایی بنظر می آمد با حدت یابی تضادهای درونی اش به لرزه در آمده است. زمانه ای است پر از فرصتها و خطرات واقعی. زمانه ای است که بیش از همیشه اراده پروتستی، موضع مارکسیست لنینیست مائوئیستی و جهت گیری سیاسی صحیح ما را می طلبد. امکان پیروزی نهائی هر چه برجسته تر در چشم اندازمان پدیدار شده است، اما برای تحقق آن باید دست به مبارزات و و فداکاریهای بزرگ بزنیم.» ■

دو یادداشت

را دید و به اجراء گذاشت؛ از شرایطی که بوجود خواهد آمد، از ضعف و تشقت در صفوف هیئت حاکمه یا شکاف و برخورد بین نوکران مرتجع اسلامی و اربابان امپریالیست باید استفاده کرد تا استراتژی مستقلانه خود را بهتر و موثرتر جلو ببریم؛ قدمهای خود برای آغاز جنگ و سپس گسترش آن را تسریع کنیم؛ نیروهای حزب را تقویت کنیم؛ به گسترش شبکه های مخفی حزبی در نقاط مختلف کشور کمک کنیم؛ پرچم ضنیت با کلیه مرتجعین و کلیه امپریالیستها را در اهتزاز نگهداریم؛ و با سازشکاری و تسلیم طلبی و آستان بوسی ارتجاع به هر شکل (تحت شعارهای «وفاق ملی» و امثالهم)، و آستان بوسی امپریالیسم به هر شکل (تحت شعارهای به اصطلاح دفاع از دموکراسی و مدرنیسم و غیره) مقابله کنیم. ■

تمرکز جنگ خود در این منطقه، آنرا به انبار باروتی تبدیل کرده است. در چنین فضائی است که جنگ خلق در نپال جهش وار گسترش می یابد و با جنگ خلفهای مائوئیستی در ایالات مرزی اش در هندوستان پیوند می یابد. خطر گسترش این حریق به نقاط وسیعتری از هند و دیگر کشورهای این منطقه، امپریالیسم آمریکا را وادار کرده که میلیونها دلار کمکهای مالی و نظامی به دولت پادشاهی نپال سرازیر کند و به دولت هند فشار بیاورد که در سرکوب نظامی مائوئیستهای نپال به یاری دولت آن کشور بشتابد. جنگ خلق در نپال الگویی انترناسیونالیستی الهام بخشی به خلفهای خاورمیانه و آسیای میانه ارائه می دهد. اوضاع کنونی، اتحاد انترناسیونالیستی نیروهای انقلابی جهان را عاجلتر و مهمتر از همیشه کرده است. حدت یابی تضادهای میان دولتهای مرتجع هند و پاکستان از یکسو و چین و هند از سوی دیگر شرایط بسیار مساعدی را برای گسترش نیروهای مائوئیست در این منطقه ایجاد کرده است. تحت تاثیر آشوبی که «جنگ علیه تروریسم» در خاورمیانه براه انداخته، روندهای سیاسی تغییر و تحول در ایران نیز شدت گرفته و رژیم منغور جمهوری اسلامی متزلزل تر از هر زمان شده است. در افغانستان دولت مرکزی دست نشانده آمریکا در بهترین حالت تنها میتواند شهرهای اصلی افغانستان را کنترل کند. شرایط مساعدی برای رشد و گسترش نیروهای حزب کمونیست افغانستان و دیگر رفقای مائوئیست و گسترش قدرت خلق تحت رهبری این رفقها بوجود آمده است. در فیلیپین با بازگشت سربازان آمریکا، جنگ خلقی که تحت رهبری حزب کمونیست فیلیپین پیش می رود مستقیما در تقابل با ارتش آمریکا قرار گرفته است.

جنگ آمریکا علیه جهان دامنگیر توده های مردم در آمریکا نیز هست. آمریکا قوانین پلیسی نظارت بر توده های مردم را وسیعتر کرده تا هر گونه صدای شورش و اعتراض علیه سیاستهای جهانی آمریکا را در نطفه خفه کند. بورژوازی آمریکا برای توده های مردم خیلی خط و نشان میکشد و علنا با زبان سرکوب سخن می گوید تا نشان دهد که با کسی شوخی ندارد و دندانهایش تیز است. لنین در سال ۱۹۱۵ در تحلیلی از قدرت دولتهای امپریالیستی نوشت که اینها همواره در آستانه آغاز جنگ قدرتمندتر از همیشه بنظر می آیند. و هیچکس در آغاز چنین جنگی انتظار یک وضعیت انقلابی را ندارد. بعلاوه ظاهر و باطن مسائل با هم بالکل متفاوتند. در هر حالت، با طولانی تر شدن جنگ آمریکا علیه جهان، اقتضای هر چه بیشتری از توده های مردم در آمریکا به میدان مبارزه علیه این امپریالیسم غدار برخوانند خاست. بخصوص آنکه جامعه آمریکا در نابرابری و تمایزات طبقاتی غوطه ور است و حتی پیش از آغاز این جنگ جنبش ضد گلوبالیزاسیون سرمایه داری در حال گسترش بود. مطمئنا گسترش مبارزه انقلابی در آمریکا تاثیرات فوق العاده ای بر مبارزات مردم

را تهدید می کند واضح است. اما این سیاست برای خود آمریکا پر از مخاطره است. خودش نیز این را می داند. امپریالیسم آمریکا هنوز خاطره شکست مفتضحانه ای که در ویتنام خورد و در داخل کشورش صحنه تقریبا برای یک انقلاب آماده شد را از یاد نبرده است. ویتنام فقط یک جنگ بود. حالا آمریکا خود را برای جنگ در همه نقاط جهان آماده می کند. در حال حاضر نیروهای آمریکائی در ۱۰۰ کشور از ۱۸۹ کشور جهان مستقرند. هزینه این استقرار نظامی که از زمان جنگ جهانی دوم بیسابقه است، بسیار سنگین است. هیئت حاکمه آمریکا روی آن حساب میکنند که بزودی این حضور نظامی گسترده تبدیل به سوده های کلان اقتصادی خواهد شد. اما این شرط بنی مانند خرید سهام در بازارهای متلاطم بورس است که آمد نیامد دارد. بسیاری از نیروهای آمریکا در مناطقی که کاملا برایشان ناشناخت (مانند جمهوری آسیای مرکزی که سابقا بخشی از شوروی بودند) مستقرند. اینها برای تامین نیازهایشان به پایگاه هایی که آمریکا در کشورهای مانند عربستان که رژیمهای بسیار بی شباتی دارند، متکی هستند. آمریکا هنگام لشکر کشی به افغانستان توانست تمام قدرتهای امپریالیستی را پشت سر خود متحد کند اما این ائتلاف ترکهای زیادی برداشته است.

جنگ آمریکا علیه جهان برای ایجاد نظم نوین با مقاومت خلفهای جهان روبرو شده است. هر چند این مقاومت در جایی قویتر و جای دیگر، ضعیف تر پیش می رود اما از همین طلاهای صبحگاهیش پیداست که موج نوینی از مقاومتها و شورهای توده ای در راه است.

این اوضاع با وجود خطراتی که برای احزاب کمونیست (مائوئیست) جهان و دیگر نیروهای انقلابی ضد امپریالیست - ضد ارتجاعی در بر دارد، می تواند راه انقلابات پروتستی اصلیت تحت رهبری احزاب کمونیست (مائوئیست) برای برقراری کشورهای سوسیالیستی نوین در آغاز قرن بیست و یکم را هموار کند. اما برای اینکه چنین دورنمایی متحقق شود مبارزات و مقاومت گسترش یابنده توده های مردم نقاط مختلف جهان باید تحت برنامه و استراتژی کمونیستی پیش رود. کار و تلاش سخت توسط احزاب کمونیست (مائوئیست) باید صورت بگیرد تا توده های مردم در زیر پرچم پروتستاری انقلابی دست به نبردهای سرنوشت ساز زده و با سرنگون کردن دولتهای مرتجع و بیرون راندن قدرتهای امپریالیستی، قدرت سیاسی را کسب کنند و به برقراری کشورهای سوسیالیستی نوین نائل آیند. این تنها آلترناتیو رهائی بخش و پیروزمندی است که برای مردم ستمدیده جهان در مقابل دنیای فقر و نکبت و جنگ های ناعادلانه امپریالیستی قرار دارد.

اوضاع بین المللی فرصتهای گرانبهری را برای گسترش جنگ خلفهای مائوئیستی و آغاز جنگ خلفهای نوین در کشورهای خاورمیانه و آسیای میانه بوجود آورده است. امپریالیسم آمریکا با

امواج اعتراض جهانی علیه جنایات اسرائیل و امپریالیسم آمریکا

به هنگام مذاکرات تونی بلر و جرج بوش در تگزاس، صدها نفر در آن ایالت دست به اعتراض زدند.

روز دوم آوریل (۱۲ فروردین) تظاهرات های رزمنده ای در دانشگاه برکلی انجام گرفت. تظاهرات دانشجویان در خیابان های شهر ادامه یافت و قطع رفت و آمد وسائط نقلیه انجامید.

روز نهم آوریل، به خاطر کشتار اهالی دهکده دیرباسبین در سال ۱۹۴۸ بدست صهیونیستها، ۱۵۰۰ نفر در یکی از میادین دانشگاه برکلی گرد آمدند و یک سالن مهم را اشغال کردند.

۷۹ تظاهر کننده توسط افراد پلیس و به تقاضای مقامات دانشگاه که آشکارا از دولت اسرائیل حمایت می کنند، بازداشت شدند.

روز بعد، ائتلافی از اتحادیه های کارگری و انجمن یهودیان طرفدار صلح در برابر کنسولگری اسرائیل در سن فرانسیسکو تعصن کردند که بیست نفر از آنان دستگیر شدند.

در شهرهای لس آنجلس، سن دیه گو، سیاتل، پوسطن، شیکاگو، هوستن، آتلانتا، کانزاس سیتی، آستین و... نیز تظاهرات هائی برگزار شد. در میدان «تایمز» نیویورک، ۲۰۰۰ نفر در تظاهرات اعتراضی علیه اسرائیل شرکت جستند.

یک نویسنده و استاد سیاهپوست مشهور دانشگاه هاروارد به نام «کورنل وست» و خاخام «مایکل لرتن» که عضو هیئت تحریریه یک نشریه لیبرال است به همراه ۲۴ نفر دیگر به خاطر بستن خیابان مقابل وزارت امور خارجه آمریکا در واشینگتن دی. سی. دستگیر شدند. خواسته تظاهر کنندگان این بود که دولت آمریکا جلوی حملات وحشیانه اسرائیل به فلسطینیان را بگیرد.

یک نکته جالب اینکه، یکی از نیروهای فعال در مبارزه علیه جنایات دولت اسرائیل، و دفاع از حقوق فلسطینیان، تشکیلاتی به نام «زنان سیاهپوش» است. این تشکیلات که در ناحیه بندری سن فرانسیسکو فعالیت دارد، از زنان یهودی تشکیل شده است. «زنان سیاهپوش» یک شبکه بین المللی است که علیه میلیتاریسم و به خاطر برابری نژادها مبارزه می کند. این جریان، نخستین بار طی انتفاضه اول در اسرائیل با الهام از جنبش «مادران میدان ماه مه» آرژانتین (خانواده مفقودالاشرفا) تشکیل شد. یکی از فعالین این تشکیلات به نام «کیت رافائل» درست بعد از ۱۱ سپتامبر، پیامی تهدیدآمیز از ساموران اف. بی. آی دریافت کرد که خواهان گفت و گو و ادای توضیحات از جانب وی شده بودند. «کیت» حاضر به این ملاقات نشد و در یک مصاحبه تلویزیونی این مطلب را افشاء

زنان آزاده در تهران بگوئیم که سکوت در مقابل جنایات اسرائیل در ورودگاه های فلسطینی را تاب نیلوردند و علیرغم اینکه تعدادشان محدود بود در برابر سفارت فلسطین اجتماع کرده و رژیم اسرائیل و طرح های تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا در منطقه را افشاء و محکوم کردند. این حرکتی است که همه جریانات و گروه بندی های مستقل از جمهوری اسلامی باید از آن بیاموزند و برای گسترده تر، سازمان یافته تر و رزمنده تر کردن آن بکوشند.

۲۱ مارس (۱۰ فروردین)، هشتاد هزار نفر در قاهره به حمایت از جنبش فلسطین تظاهرات کردند. روز بعد، دانش آموزان و دانشجویان به سمت سفارت اسرائیل هجوم بردند و با افراد پلیس درگیر شدند.

یکشنبه هفتم آوریل (۱۷ فروردین) رباط پایتخت مراکش شاهد راهپیمایی یک میلیون نفر علیه سفر کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا به آن کشور بود. صدها نفر از تظاهر کنندگان دو روز قبل از آن به سفارت اسرائیل در رباط حمله بردند. لبنان، هزاران تظاهر کننده علیه آمریکا و اسرائیل به خیابان آمدند، پرچم آمریکا را به آتش کشیدند.

روز ۳۰ مارس (۲۹ فروردین) در بحرین، هفت هزار نفر به مناسبت «روز سرزمین فلسطین» به خیابانها ریختند. آنان با سنگ و کوکتل مولوتف به سفارت آمریکا حمله بردند. در نتیجه تیراندازی از داخل سفارت، یک تظاهر کننده کشته شد. در کویت یک تظاهرات بیسابقه با شرکت چهار هزار نفر و با شعار «مرگ بر آمریکا و اسرائیل» برگزار شد. در مکزیک، نیکاراگوا، آرژانتین، کانادا، اندونزی، بنگلادش، آفریقای جنوبی، هلند، مجارستان، سوئیس، انگلستان، اسپانیا، یونان، قبرس، ترکیه و ایسلند نیز مبارزات گوناگونی در اعتراض به جنایات رژیم اسرائیل و حامیان آمریکائی آنان انجام گرفت.

در شهر گوتنبرگ (سوئد) پرچم آمریکا به آتش کشیده شد. ده هزار نفر در برلین، بیست هزار نفر در پاریس و پنجاه هزار نفر در رم راهپیمائی کردند.

در آمریکا نیز مبارزات گوناگونی صورت گرفت. به خاطر نقش معینی که امپریالیسم آمریکا در حفاظت از رژیم اسرائیل و سرکوب خلق فلسطین بازی می کند، و با توجه به کارزار جهانی تجاوزکارانه نظامی و هجوم ایدئولوژیک، سیاسی فاشیستی شوونیستی که دولت آمریکا در داخل کشور خود به راه انداخته، از اهمیت زیادی برخوردار است.

در عکس العمل به کشتار وحشیانه توده های فلسطینی بدست دولت فاشیست اسرائیل که با پشتیبانی امپریالیستهای آمریکائی انجام گرفت، کمونیستها و انقلابیون و مردم آزادیخواه در نقاط مختلف دنیا منجمده در غرب امپریالیستی به خیابانها ریختند. اعتراضات و تظاهرات گوناگون و گسترده ای که در حمایت از مردم فلسطین و انتفاضه قهرمانانه آنان پیاپی، در دو دهه اخیر بسابقه بوده است. ستمدیدگان فلسطینی با مقاومت خونین خود، حال و هوائی که آمریکا می کوشید با استفاده از واقعه ۱۱ سپتامبر در سطح جهانی بوجود بیاورد را به میزان زیادی خنثی کرده اند. به کارزار فاشیستی امپریالیسم آمریکا که تحت لوای «مبارزه علیه تروریسم» به راه افتاده، ضربات جدی وارد شده است. جای تاسف است که در ایران، به علت سوء استفاده ای که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی سالیان سال از مسئله فلسطین کرده و خود را به دروغ مدافع آرمان رهائی توده های فلسطینی جا زده، هنوز با یک جنبش قدرتمند و مستقل مردم علیه جنایات تکان دهنده صهیونیستهای اشغالگر و حمایت از انتفاضه روبرو نیستیم. اما سوء استفاده های مرتجعین اسلامی نمی تواند و نباید توجیهی برای گرایش نادرست و تنگ نظرانه ای شود که در بین توده های مردم وجود دارد و جریانات ناسیونالیست و سازشکار و مرتجع اپوزیسیون نیز مبلغ آنند. باید آگاهانه با تبلیغات شوونیستی علیه خلفهای عرب و تلاش برای کشتن روحیه حمایت انترناسیونالیستی از ملت فلسطین در مردم ایران، مبارزه کرد. باید همانطور که هزاران هزار نفر از مردم سراسر دنیا بدرستی درک کرده اند که همبستگی با نبرد این ملت ستم دیده و تقویت آن، چه جایگاه مهمی در پیشبرد مبارزه بین المللی برای در هم شکستن سلطه مرتجعین و امپریالیستها دارد. در ایران نیز پرچم این همبستگی را برافراشت و نشان داد که مرتجعین جمهوری اسلامی نه فقط مدافع آرمان رهائی فلسطینیان نیستند بلکه با اشاعه ایده ها و سیاستهای ارتجاعی در صفوف این جنبش و تلاش برای تقویت جریانات همدست و وابسته به خود، به آن ضربه می زنند. باید این واقعیت را هر چه بیشتر آشکار کرد که هدف جمهوری اسلامی از برداشتن لوای «حمایت از انتفاضه» محکم کردن موقعیت خود در میان نوکران امپریالیسم در منطقه و سرانجام وجه المصلحه قرار دادن و قربانی کردن منافع مردم است. پیش از آنکه نمونه های برجسته ای از جنبش رو به رشد همبستگی با مردم فلسطین در سراسر دنیا را به مثابه یک سرعشق سیاسی برای توده های مبارز و آزادیخواه ایران ذکر کنیم، جا دارد که از تلاش ارزنده گروهی از



زندان می اندازد، و حملاتش را فراملیتی سازمان می دهد، ما نیز فراملیتی مبارزه می کنیم. ما در آمریکا ضربه می زنیم. در جنوا ضربه می زنیم. ما رنگارنگ هستیم. رمز نمی شناسیم. نژاد نمی شناسیم. ما با شما هستیم.»

یک جوان سفید پوست که موهایش را به سبک آفریقاییان رشته رشته بافته بود گفت که: «کمونیستها، آنارشیستها و فلسطینیان از یک جنس اند. همه ما تحت ستم این نظام لعنتی سرمایه داری قرار گرفته ایم. دو سوم مردم تحت این نظام روزانه کمتر از دو دلار درآمد دارند. و یک میلیون نفر از ۶ میلیارد اهالی این دنیا، میلیاردی شده اند و خون بقیه را می مکند. اینها دارند سیاره ما را می کشند. حیوانات را می کشند. انسانها را می کشند. ما اینجا هستیم که همبستگی خود را نشان دهیم. اعلام کنیم که تهیدستان دنیا دیگر این وضع را تحمل نمی کنند.»

هزاران نفر که بخش زیادی از آنان سفید پوست بودند و به گروه های دانشجویی، و محافل مذهبی تعلق داشتند در مقابل ستون واشینگتن گرد آمده بودند. افراد خانواده های قریانیان ۱۱ سپتامبر هم در این صف ایستاده بودند. روحیه غالب بر این تجمع ضدیت با سیاست جنگ افروزان دولت آمریکا بود. بخشی از اینان را فعالین جنبش صلح تشکیل می دادند.

گروه هنرمندان متمرقی و معترض که تحت عنوان «به نام ما نه» مبارزه می کنند، طی فراخوانی تظاهرکنندگان را به فعالیت برای برگزاری «روز مقاومت توده ای» علیه کارزار جنگ و سرکوب دولتی، در پائیز آینده دعوت کرد.

در مسیر تظاهرات، جوانان با فعالین «گروه ضد امپریالیستی سربازان سابق جنگ ویتنام» و «سربازان سابق طرفدار صلح» گرم گفت و گو کردند. افراد جنبش «گردن نگذار و مقاومت کن!» و جنبش «مقاومت» علیه تعرض حکومت به مهاجران در این تظاهرات فعال بودند. نشان های نارنجی رنگی که جنبش «گردن نگذار و مقاومت کن!» با شعار «جلوی جنگ را بگیرد» علیه دولت پلیسی ایستادگی کنید. یک دنیای متفاوت امکان پذیر است» همه جا چسبانه شده بود.

امواج اعتراض جهانی

کرد. او گفت «باور نمی کنم که اینها واقعا بین زنان سیاهپوش و گروه های تروریستی مربوط به ۱۱ سپتامبر ارتباطی می بینند. اغلب فعالین (و نه همه) زنان سیاهپوش در اسرائیل و آمریکا، یهودی و همجنس گرا هستند. بنابراین خیلی مسخره است که این گروه از اعتماد یک گروه از مردان بنیادگرای خاورمیانه برخوردار باشند... بنظرم باید به این مسئله به مشابه اقدامی برای سرعوب کردن جنبش رشد یابنده طرفدار صلح در این ناحیه نگاه کرد.»

روز ۲۰ آوریل (۳۰ فروردین)، واشینگتن شاهد تظاهرات ۷۵ هزار نفره علیه کارزار جنگی آمریکا که تحت عنوان «مبارزه با تروریسم» صورت می گیرد، دفاع از مردم فلسطین، و مخالفت با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بود. تظاهر کنندگان شعارهایی مبنی بر همبستگی بین المللی با مردم فلسطین و افغانستان می دادند. آنان خواهان جهانی عاری از جنگهای کشتارگرانه، سرکوب و غارت تهیدستان بودند؛ علیه جنگ ناعادلانه علیه گلوبالیزاسیون سرمایه داری، علیه اشغالگری اسرائیل.

افراد از ملل و اقوام گوناگون، و گرایشات سیاسی - اینتلوژیک مختلف، در مبارزه واشینگتن شرکت داشتند. مانوئیستها، مبارزان ضد سیستم، عربها، سیاهان، پورتوریکوئی ها، مکزیکی ها، فیلیپینی ها، فعالین ضد گلوبالیزاسیون، افراد زیادی از طبقه متوسط سفید، فعالین جنبش صلح، و بسیاری دیگر به خیابان آمده بودند. در این روز، یک تظاهرات ۵۰۰۰ نفری در دفاع از مردم فلسطین از مقابل سالن کنفرانس کمیته امور سیاسی آمریکا - اسرائیل آغاز شد. تظاهر کنندگان به سمت مرکز صندوق بین المللی پول و بانک جهانی حرکت کردند. زنان جوان فلسطینی که چغیه بر گردن داشتند رهبری شعارها را بعهده داشتند. همه جا پرچم های فلسطین به چشم می خورد. تعدادی از فعالین یهودی طرفدار صلح نیز به تظاهر کنندگان پیوستند و با جوانان و فعالین ضد سیستم همراه شدند. یک زن یهودی که در این تظاهرات شرکت کرده بود گفت که صاحبکارش او را تهدید به اخراج کرده است به این جرم که در محل کار، علیه جنایات اسرائیل افشاگری کرده و نامه ای در اعتراض به این جنایات نوشته است. او ادامه داد که «در مقابل این جنایات و جنگ بی پایانی که آمریکا تدارک دیده است، نمی توان ساکت نشست. سکوت معادل همدستی است. مردم باید بلند شوند و نه بگویند. نباید اجازه داد که این جنایات به اسم ما انجام شود.»

یکی از جوانان فعال در جنبش ضد گلوبالیزاسیونالیزاسیون گفت پیام من برای مردم افغانستان و فلسطین اینست که «دوستتان داریم. همدوش شما مبارزه می کنیم. همانطور که آمریکا از مرزها می گذرد و بر افغانستان بمب می ریزد، و سیاهان را در اینجا گروه گروه به

بیست هزار نفر در تظاهراتی که به دعوت گروه «عمل فوری برای توقف جنگ و راسیسم» برگزار شد شرکت کردند که اکثریت آنان عرب بودند. در میانه راه، گروه فیلیپینی «بایان» با پیراهن های زیبایی که شعار «به خلق خدمت کنید» بر آن نقش بسته بود به تظاهرات پیوستند. آنان به همراه اعراب تظاهر کننده شعار می دادند: «از فلسطین تا فیلیپین، جلوی ماشین جنگی آمریکا را بگیرد!»

در مجموع پرچم های آمریکا در تظاهراتی این روز زیاد به چشم می خورد. برخی پرچم آمریکا را با شعار «صلح، میهن دوستی است» حمل می کردند. برخی نشانه پرچم آمریکا را با شعار «دولت برای فلسطینیان» به سینه زده بودند. جریانات ضد سیستم، پرچم آمریکا را آغشته به خون و با نشان دلار بر آن حمل می کردند و شعار «سرمایه داری قاتل است» را در دست داشتند. در مقابل عمارت کنگره، فعالین گروه تئاتری «چریکهای ضد سرمایه داری»، پرچم بزرگ آمریکا را روی زمین پهن کردند تا مردم لگدمالشان کنند. انقلابیون و انترناسیونالیستها روی پرچم ایستادند و به افشاگری از نقش آمریکا در سرکوب مردم سراسر دنیا پرداختند. فعالین حزب کمونیست انقلابی آمریکا نیز به فروش نشریات مائوئیستی و تهییج انقلابی و گفت و گو با مردم مشغول بودند. گروهی از اعضای سازمان جوانان حزب در صف منظم به میان جمعیت راه گشودند و شعار دادند «برای مردم زندگی کن. برای مردم بعیر. برای مردم بچنگ. قدرت بدست مردم!» این حرکت توجه بسیاری را به خود جلب کرد. دوشان حلقه زدند و از نظراتشان پرسیدند و نشریاتشان را خریدند.

پلیس تدارک زیادی برای این روز دیده بود. معاون ریاست پلیس واشینگتن که «گایتر» نام دارد، همان باتونی که در جریان سرکوب تظاهرکنندگان علیه نشست حزب دمکرات به سال ۱۹۶۸ در شهر شیکاگو استفاده کرده بود را مخصوصا بدست گرفت و معترضان را تهدید کرد که هر آشوبگری را سر جایش خواهد نشاند. اما برخلاف تظاهراتی که قبل که پلیس به شناسائی فعالین و سپس حمله و دستگیری آنان می پرداخت، اینبار علیرغم حضور گسترده اش دست به حمله علنی نزد.

در پایان این روز مبارزاتی، یکی از سازمان دهندگان جوان چنین جمع بندی کرد: «امروز یکی از شورانگیزترین روزهای زندگی ما بود. امیدوارم که مردم سراسر دنیا خبر این تظاهرات را بشنوند. یک روحیه واقعا انترناسیونالیستی، روحیه همبستگی با مردم در این کشور و سایر کشورها حکمفرما بود. مهم است که جهانیان بدانند در آمریکا کسانی هستند که با اعمال دولت مخالفند. چرخ بوش سخنگوی مردم نیست. ما به مشابه افراد آگاه این کشور مسئولیت داریم که فعالانه علیه اعمال دولت مبارزه کنیم.»

این مقاله تلخیصی است از گزارشات مختلف نشویه «کارگر انقلابی» (صدای حزب کمونیست انقلابی آمریکا)



سخنرانی و پرسش و پاسخ

در مورد حزب ما

خوشته زیر متن سخنرانی و پرسش و پاسخ‌هایی است که به مناسبت اولین سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران (م ل م) در اتاق اینترنتی میزگرد صورت گرفت. زبان محاوره‌ای این متن برای انتشار ویرایش شده است.

با سلام به همه رفقا و دوستان، و با تشکر از دست‌اندرکاران اتاق میزگرد که این امکان را در اختیار ما گذاشتند. صحبت را می‌خواهم از اینجا شروع بکنم که چرا اصلاً گرامیداشت حزب؟ برای ما، این صرفاً یک گرامیداشت خشک و خالی، فرمالیته، سنتی نیست. قبل از هر چیز، بهترست نگاهی بیندازیم به دوره‌ای که در آن بسر می‌بریم. آنوقت است که می‌توانیم اهمیت، ارزش و جایگاه یک حزب انقلابی کمونیست را بهتر درک بکنیم. آنوقت است می‌توانیم با توان بیشتر، با انرژی بیشتر حرکت بکنیم تا وظایف خودمان را انجام بدهیم.

طی یکساله‌ای که از تأسیس حزب می‌گذرد، وقایع مهمی در سطح بین‌المللی و در سطح ایران اتفاق افتاده است. من بخصوص می‌خواهم از موقعیت بین‌المللی شروع بکنم. چون فکر می‌کنم چیزهایی که امروز در سطح دنیا می‌گذرد، چه بخواهیم چه نخواهیم، چه به آن آگاه باشیم چه نباشیم، به اصطلاح بیخ خرمان را می‌گیرد. یعنی وضعیتی که در ایران می‌بینیم کاملاً تابع وضعیت و روندهایی هست که امروز داریم در سطح بین‌المللی مشاهده می‌کنیم: موضوعاتی مثل سیاست جدید یا یورش جدید آمریکا برای تحکیم سلطه اش بر جهان؛ جنگ انرژی‌هایش؛ تجاوزکاری‌هایش و غیره... و اینها چیزهایی است که مستقیماً روی مبارزه طبقاتی در ایران اثر می‌گذارد. مستقیماً روی صف‌بندی‌های سیاسی در ایران اثر می‌گذارد.

یعنی ما در آینده نزدیک با گرایشها، با چرخشهایی در صفوف خلق روبرو می‌شویم که شاید قابل تصور نباشد. اشکالی از اختلافات طبقاتی غیر منتظره؛ اشکالی از تفرقه در صفوف نیروهایی که امروز می‌توانند به یکدیگر نزدیک بنظر بیایند را مشاهده خواهیم کرد. این یک پیشگویی نیست. این را با توجه به چیزهایی که زمینه‌هایش را از الآن داریم می‌بینیم، می‌گویم.

بنابر این، با توجه به این اوضاع می‌باید اضطراب نهفته در پشت وقایع را درک کنیم؛ اوضاعی که امروز تازه طلایه‌های اولیه اش را داریم با هجوم و اشغال افغانستان، و یا طرح حمله به عراق که در دستور کار آمریکا قرار گرفته و غیره مشاهده می‌کنیم. این چیزهایی است که نباید از کنارش بگذریم. مجبور هستیم

به اینها توجه کنیم؛ و چیزی که ما از اینجا نتیجه می‌گیریم؛ ضرورت برافراشتن یک پرچم مستقل انقلابی است؛ برای اینکه بتوانیم بعنوان یک قطب متفاوت در این اوضاعی که مقابل ماست، قد علم کنیم و نگذاریم توده‌های مردم، کارگران ایران، زنان، جوانان، نیروها و توده‌های ملل ستمدیده ایران، بدنبال پرچمهای قلابی و دروغینی که در چنین اوضاع و احوالی می‌تواند بلند شود و نتایج خطرناکی را برای جامعه بیارند بی‌یاورد بیفتند.

نکته دیگر، موضوع روند‌ها درون خود جامعه ایران است. همانطور که گفتیم این "روند‌ها" کاملاً از اوضاع بین‌المللی متأثر است؛ ولی بهر حال ویژگی‌های خودش را دارد. در وضعیت امروز جامعه، ما روبرو هستیم با پدیده شکست «دوم خرداد». یعنی شکست یک پروژه سیاسی معین که از طرف هیأت حاکمه برای مهار کردن جنبش توده‌ها، برای بیرون کشیدن خودش از بحران، یا مهار کردن بحرانی که سالها دچارش شده بود، جلو گذاشته شد. این شکست، که شکست پروژه اصلی هیأت حاکمه در سالهای اخیر بود، چه اهمیتی دارد؟

معنای شکست این پروژه از زاویه جنبش توده‌ها اینست که بخش وسیعتری از توده‌های مردم، که در سالهای اخیر پا به صحنه سیاسی گذاشتند، چشم‌بازتری پیدا کرده‌اند برای اینکه از این جناح یا آن جناح رژیم، از این طرح یا آن پروژه ارتجاعی، از وعده و وعیدهایی که از طرف مترجعین فریبکار داده می‌شود، خودشان را جدا کنند. یعنی یک فرصت به مراتب بهتر، یک فرصت طلایی برای طرح کردن و اشاعه دادن برنامه واقعاً انقلابی، برای تغییر و تحول واقعاً انقلابی، در جامعه موجود است. چنین فرصتی شکل گرفته و بیشتر هم می‌شود.

نکته دیگر در مورد شکست پروژه دوم خرداد اینست که این شکست با خودش تضعیف هر چه بیشتر هیأت حاکمه را بدنبال دارد. اگر امروز نگاه کنیم به تمام جدال و تشتتی که در صفوف مترجعین مشاهده می‌کنیم، اینکه سعی می‌کنند یک «وفاق ملی» دیگر بقول خودشان بوجود بیاورند، سعی می‌کنند صفوف پاره پاره امروز بین جناح اصلاح طلب و محافظه کار و غیره و جریان‌هایی که این وسط بازی می‌کنند و غیره را وصله پینه کنند، بیان همین تشدید ضعف هیأت حاکمه است. این وضعیت معنایش اینست که رژیم «آخرین تیر ترکش و یا یکی از آخرین تیرهای ترکش» خود را هم از دست داده و امروز چیز زیادی برای عرضه کردن، برای متحد کردن

حداقل بخش‌هایی از مردم پشت خودش، برای از سر گذراندن این اوضاع بحرانی و درب و داغان، در چنته ندارد.

خوب؛ آیا این فرصت مساعد، این موقعیت مساعد، این ضعف هیأت حاکمه معنایش اینست که در اوضاع کنونی همه چیز مساعد است؟ یا اینکه همین اوضاع، می‌تواند خطراتی هم برای انقلاب در بر داشته باشد؟ فکر می‌کنم یک خطر معین هست که اگر در نظر بگیریم نمی‌توانیم وظایفمان را خوب جلو ببریم. چه خطری؟ اینکه یک خلاء سیاسی در جامعه بوجود می‌آید. هر وقت که مردم، به هر دلیلی، تحت هر شرایطی، امید می‌بندند به یک طرح و پروژه ارتجاعی، امید می‌بندند به این یا آن شخصیت فریبکار، به این یا آن جناح فریبکار هیأت حاکمه، و بعد درعمل مشاهده می‌کنند همه چیزهایی که شنیده‌اند وعده و وعید بوده، همه‌اش دروغ بوده، منافع مردم را نمایندگی نمی‌کرده، و در عین حال در مقابل خودشان یک قطب انقلابی، یک راه و استراتژی انقلابی برای تغییر نمی‌بینند، چه بخواهیم چه نخواهیم حداقل برای کوتاه مدت، مردم دچار انفعال و گیجی می‌شوند.

امروز، خیلی از کسانی که مرتباً وضعیت توده‌های مردم، جنبش‌های اجتماعی مختلف از جنبش دانشجویی گرفته تا جنبش زنان، جریانهای مختلف روشنفکری ایران را دنبال می‌کنند، روی این واقعیت انگشت می‌گذارند که «یک نوع فروکش» در سطح جنبش سیاسی، نسبت به ماههای گذشته یا سالهای گذشته بوجود آمده است. این فروکش مثل آرامش قبل از توفان است. مسلماً تضادهای جامعه حاضر از آن است که این فروکش به یک جریان ادامه دار تبدیل شود. ولی این فروکش، ما چه بخواهیم چه نخواهیم بیان همان گیجی، بیان استپ زدن‌ها و تردید کردن‌ها، بعد از یک دوره چشم امید بستن یا دل بستن به بخش‌هایی از ارتجاع (مشخصاً جریان دوم خرداد) است.

معنای این وضع برای ما از لحاظ وظایف سیاسی چیست؟ اینست که باید بتوانیم یک قطب انقلابی را هر چه سریعتر حول یک پرچم، برنامه، نقشه، خط و راه انقلابی در جامعه بوجود بیاوریم. معنایش اینست که باید پرچم، ایدئولوژی و سیاست خود را بلند کنیم و بتوانیم هر چه گسترده‌تر و سریعتر نیروهای پیشروی که می‌توانند، این پتانسیل را دارند که حول این پرچم متحد پشن و این پرچم را هرچه بیشتر جلو ببرند، هر چه بلندتر به اهتزاز در بیاورند را متحد کنیم. معنایش اینست که بتوانیم حزب خودمان را هر چه سریعتر در موقعیتی قرار

در مورد حزب ما

بدهیم که بتواند گامهای آغازین استراتژی خودش یعنی جنگ مسلحانه، جنگ دراز مدت خلق را بردارد.

این چیزی است که میتوانم در مورد موقعیت کنونی، در سطح بین المللی و در سطح ایران بطور مختصر بگویم و ترجمه اش کم برای حزب مسان. یعنی: تقویت ساختمان حزب، تدارک استراتژی و متحد کردن نیروهای هرچه بیشتری حول آن.

حزب: اینجا سؤالات معینی از طرف پیشروان انقلابی که خارج از صفوف ما هستند، از طرف توده های مردم، توده هایی که با چشم باز دنبال راه میگردند، توده هایی که نگاه میکنند به این نیرو و آن نیروی سیاسی، آنها را زیر ذره بین میگذارند تا ببینند چه کسی فقط وعده میدهد و چه کسی واقعاً دنبال عمل هست، مطرح می شود.

یکی از سؤالات اینست که: خوب؛ توده های مردم که بهر حال مبارزه می کنند. بهرحال به خیابان می آیند. به اشکال مختلف مخالفت خودشان را نسبت به رژیم ابراز می کنند. خیلی وقتها آنچنان وسیع و آنچنان کوبنده به خیابان می ریزند که نگرانی در دل رژیم می اندازد. بعضی وقتها آنقدر قدرتمند این خیزش ها صورت میگیرد که باعث وحشت رژیم می شود. تا آنجا که مجبورست در حرف هم که شده یک سری عقب نشینی ها بکند، حتی بعضی جاها ممکنست مبارزات توده ای امتیازی هم از رژیم بگیرد. حالا این وسط چه نیازی به یک حزب هست؟

این سوال را خیلی ها می پرسند. خیلی ها تردید دارند در مورد اینکه اصلاً یک تشکل مجزا که ایدئولوژی معینی دارد، سیاست و برنامه معینی دارد، فرم مخفی دارد، چرا باید تشکیل بشود؟ این چه ربط مستقیمی دارد با جنبش و خیزش توده ای؟ این سوال در ذهن توده های مردم و ذهن بخشی از پیشروان مبارزات توده ای وجود دارد.

اینکه چنین سؤالی شکل گرفته در ذهن مردم، دلایل مختلفی دارد. شاید اگر در یک دوران تاریخی دیگر بودیم، مثلاً دورانی که یک جنبش بین المللی کمونیستی قدرتمند، قطب قدرتمند کمونیستی قوی در سطح بین المللی وجود داشت، دورانی که شوروی سوسیالیستی ای وجود داشت، دوران لنین و استالین، یا چین دوران مائو وجود داشت، اینجور سؤالات کمتر طرح میشد. یعنی توده ها نه فقط بر مبنای تجربه مستقیم خودشان، بلکه تجربه در سطح بین المللی ضرورت یک حزب و نتایج داشتن یک حزب انقلابی در پیشروی های انقلابی خودشان، در تغییر و تحولات اجتماعی را میدیدند و آنوقت رهبری یک حزب انقلابی را شاید بتوانم بگویم ساده تر قبول می کردند.

ولی اوضاع و احوالی که بعد از شکست های پرولتاریا در کشورهای سوسیالیستی شاهدش بودیم، مسلماً بر ذهنیت توده ها منجمد در

ایران تاثیر گذاشته است.

بعلاوه بین نسل گذشته و نسل جدید شکافی افتاده است. دو دهه کشتار، ضرباتی که جنبش کمونیستی خورد و شکستی که از جانب جمهوری اسلامی متحمل شد، این تاثیر را داشته که نسل نوین چندان با تجارب نسل گذشته آشنا نباشد. شاید بتوانم بگویم خیلی کم آشناست. شناخت نسل نوین نسبت به احزاب، گروهها و سازمانهای انقلابی که در دهه در دوران انقلاب ایران وجود داشتند، فعال بودند و بعداً بسیاریشان متلاشی شدند و از بین رفتند، خیلی سطحی است.

بنابراین باید جواب این سوال را داد که چه نیازی به حزب است؟ کار مشکلی نیست. کفایت دامنه وظایف، دامنه کارهایی که باید انجام شود، مناسباتی که باید دگرگون شود، را در مقابل مردم قرار بدهیم. معنای تغییر و تحول ریشه ای در عرصه های مختلف سیاست، اقتصاد و فرهنگ را برای مردم در اجزای مختلف، بخشهای معین روشن کنیم. نشان بدهیم که چه بار عظیمی از ستم طبقاتی، جنسیتی، ملی، بایستی برداشته شود. چه ستون هایی از این دستگاه عظیم بوروکراتیک، نظامی سرکوبگر باید در هم شکسته شود، تا آنوقت مردم بتوانند هر چه بیشتر قبول بکنند که بدون خط، بدون نقشه، بدون استراتژی، بدون دورنا، بدون اهداف معین و مشخص (که دقیق ترسیم شده باشد) امکان انجام چنین وظایف عظیمی وجود ندارد. آنوقت هرکس بخواهد برای مردم این بحث را طرح کند که شما برای اینکه در زندگیتان تغییر اساسی صورت بگیرد به یک حزب انقلابی احتیاج ندارید، همه با پوزخند جوابش را میدهند و خواهند گفت که این بحث صرفاً یک شوخی است؛ اگر عوامفریبی نباشد.

ما، به یک حزب انقلابی نیاز داریم. و امروز تأسیس حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنیست - مائوئیست) را گرامی میداریم بخاطر اینکه اولین گام، ولی گام تعیین کننده را برای ساختن چنین راهی، برای انجام یک انقلاب ریشه ای در ایران، با تأسیس این حزب برداشته ایم. یعنی ما دیدگاه معینی، دیدگاه روشن علمی، از تضادهای جامعه، از تضادهای پیچیده جامعه، از صفوف دوستان و دشمنان انقلاب، از نیروی رهبری کننده انقلاب، از نیروهای عمده انقلاب، از استراتژی، از نقشه نظامی برای اینکه بتوانیم این دستگاه بوروکراتیک - نظامی را در هم بشکنیم، از اهداف اقتصادی - سیاسی - فرهنگی ای که واقعاً منافع توده ها را نمایندگی میکند و توده ها را به سرنوشت خودشان در عمل حاکم میکند، در اختیار داریم.

این صرفاً یک تبلیغ به شیوه انتخاباتی، یک سری وعده و وعید انتخاباتی نیست. بخاطر همین میخواهم روی یک نکته تأکید بگذارم؛ آن چیزی که ما در درجه اول تضمین میکنیم (حزب ما تضمین میکند برای توده های مردم، برای طبقه کارگر ایران) اینست که ما در مبارزه برای سرنوشت کردن این دستگاه ستمگر حاکم وسط راه نمی ایستیم. ما راه انداختن اینها را به مردم نشان می دهیم. و نه فقط نشان

میدهم، بلکه خودمان برای سازماندهی کردن و رهبری کردن این اقدام قدم جلو میگذاریم. ما این تضمین را میدهم. ما بر پایه یک سری وعده و وعید جلو نمیرویم که مثلاً حزب ما به کارگران این را خواهد داد اگر بقدرت برسد، به دهقانان آن را خواهد داد، برای زنان اینکار را خواهد کرد و غیره. البته مهم است طرح خطوط کلی تغییرات اقتصادی - سیاسی - فرهنگی در جامعه و اینکه تضادهای مختلفی که مردم، قشرها و طبقات مختلف خلق را در چنبره خودش گرفته را با چه طرح هایی باید حل کرد. مهم هست طرح دورنمایی از فردای رهایی در ایران. ولی فکر میکنم که خیلی مهمتر و بتوان پیش شرط همه اینها، باید راه کسب انقلابی قدرت سیاسی بدست توده ها در ایران را جلو بگذاریم و نشان بدهیم. و این بنظر من یک تفاوت مهم، تفاوت پایه ای بین حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنیست - مائوئیست) با سایر نیروهای طبقاتی، سایر پرچمهای طبقاتی که در صحنه ایران امروز بلند شده، است.

ما همراه با این موضوع، تغییرات را طرح میکنیم؛ گام به گام همراه با این نشان میدهم، در عمل نشان میدهم و در آینده بیشتر نشان خواهیم داد که چگونه کسب قدرت سیاسی گره خورده با مسئله ساختن جامعه نوین. جامعه ای کاملاً نوین در همه عرصه ها. ما در عمل و در آینده نشان خواهیم داد که چگونه ساختمان دولت نوین را در هر جایی که بتوانیم عرصه را از نیروهای دشمن پاک کنیم، آغاز میکنیم؛ با ایجاد مناطق پایگاهی سرخ.

اینها یک سری کارها، ایده ها، در ذهن نیست. این راهی هست که ما بر اساس تجزیه و تحلیل معینی که از جامعه ایران، از ساختارش، از نیروهایش داریم نتیجه گرفته ایم، و متکی است بر تجارب بین المللی طبقه ما.

امروز رفقای ما، جنبش ما این راه را در کشورهای مختلفی مثل پرو و نپال دارند تجربه میکنند. توی شرایط امروز جهان دارند تجربه میکنند. و امروز کافی هست که رفقا و دوستان مختلف، نگاهی بیندازند به اخبار در مورد نپال. حتی از لابلای اخبار تحریف شده امپریالیستها ببینند که آنجا چه میگذرد. نه از زاویه اینکه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) قدرت دارد یا ندارد. بلکه از زاویه اینکه دارند چگونه عمل میکنند. دارند حول چه چیزهایی نیروی توده ها را آزاد میکنند. حول چه چیزهایی توده ها را به میدان کشیده اند و چه استراتژی نیرومندی را توانسته اند برایشان ترسیم کنند.

دوباره برمیگردم به موضوع حزب و مسئله ایران. همانطور که اول بحث گفتیم در آینده خیلی نزدیک، ما با موضوعات سیاسی پیچیده تری از امروز روبرو میشویم. اگر پنج شش سال پیش زمینه های یک پروژه ارتجاعی - فریبکارانه مثل دوم خرداد ریخته شد و توانست در مقطعی، بخش نسبتاً قابل توجهی از مردم را دنبال خودش بکشد، در دوره ای که مقابل مسا قرار



(بخش سوم)

گفت و گو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سربداران قیام آمل

«اسپه کلا» و رودخانه هراز بود) و آخری در جاده محمود آباد (کنار روابط عمومی سپاه)

بر مبنای این طرح، نیروها تقسیم شدند: یک گروه ۱۷ نفره تحت فرماندهی رفیق فرامرز فرزاد برای عملیات بسیج اختصاص داده شد که عمده نیروهایش از گروه قاسم بود و توسط رفقای دیگری از گروه بهنام تکمیل شد. کاک اسماعیل این گروه را بر مبنای ترکیبی از جسورترین و جوانترین و با دل و جرات ترین رفقای گروه قاسم و گروه بهنام سازماندهی کرد. یکی دو نفر از اعضای این گروه اسلحه نداشتند و فقط به سه راهی و نارنجک مسلح بودند. یک گروه ۱۶ نفره مرکب از گروههای بهنام و وریا تحت مسئولیت کاک محمد، برای عملیات محاصره و ضربه زدن به مقر سپاه اختصاص داده شد. گروه ۱۸ نفره امین اسدی مسئولیت محاصره و ضربه زدن به روابط عمومی سپاه، پاکسازی «قادی محله» و کمین جاده محمود آباد را بر عهده گرفت. بخشی از گروه وریا (۷ نفر) با مسئولیت رفیق حسن امیری (کاک جلال) به کمین جاده هراز اختصاص داده شد.

باقیمانده گروه قاسم همراه با برخی رفقای دیگر که مجموعاً ۱۳ نفر بودند تحت فرماندهی رفیق سهیل سهیلی (یوسف گرچی) مسئولیت پاکسازی محله اسپه کلا، کمین جاده طالقانی و تسخیر بیمارستان شیر و خورشید را بر عهده گرفت.

گروه مرکزی که شامل ۱۱ نفر بودند همراه با گروه پزشکی تحت فرماندهی کاک اسماعیل قرار داشتند و مسئولیت پاکسازی محله رضوانیه را بر عهده گرفتند. این گروه عملاً با باقیمانده گروه قاسم یکی شد. تقریباً تمامی گروهها مجهز به یک موشک انداز آر پی جی با شش هفت گلوله آر پی جی و چندین دیگ انفجاری بودند.

سؤال: چرا در این طرح از خصلت تعرضی عملیاتها گاسته شد؟ آیا قصد تصرف مقرات نظامی دشمن را نداشتید؟ و چرا راه عقب نشینی روشن نشد؟

جواب: پاسخگویی به این سئوالات چندان آسان نیست. چرا که هم ربط داشت به دید و تفکر عمومی ما در رابطه با چگونگی برانگیختن مردم در مبارزه مسلحانه و پیروسه کسب قدرت سیاسی و هم فشارهای سیاسی مختلفی که به ما وارد می شد و قبلاً بدانها اشاره کردم؛ و همینطور موقعیت نظامی مشخصی که در آن قرار داشتیم. فی المثل از نظر نظامی تقریباً امکان نداشت که مانند طرح ۱۸ آبان نیرو برای تامین امنیت راهها اختصاص دهیم. انجام اینکار بخش زیادی از نیروهای ما را بخود اختصاص می داد و این در تناقض با گستره عملیات مان در شهر قرار می گرفت. یعنی عملیاتی که با توجه به اهداف سیاسی و نظامی نیاز به حضور کلیه قوای ما داشت. در نتیجه، مسئله عقب نشینی فقط در حد مشخص کردن یکی دو نقطه در جنگل - آنهم نه چندان روشن و واضح و رسماً اعلان شده - طرح شده بود، تا

سؤال: قبل از اینکه چگونگی رسیدن به شهر و استقرار قوا در شهر را بگوئی، نقشه عملیات در شهر و آرایش قوای نظامی آن را بیشتر توضیح بده؟

جواب: قرار بود که ما پس از رسیدن به شهر همان شب با استفاده از اصل غافلگیری عملیات نظامی را آغاز کنیم. چارچوب کلی نقشه نظامی مان شبیه طرح ۱۸ آبان بود. با این تفاوت که این بار تاکید بیشتری بر سازمان دادن مقاومت مسلحانه در چند محله گذاشته شد و بر جنبه های تعرضی آن - یعنی تصرف مقرات نظامی دشمن - کمتر تاکید شد. نقطه ضعف مهم این نقشه کم بهائی به مسئله عقب نشینی و تامین امنیت راه برای آن بود. طرح نظامی پنج بهمن از اجزاء گوناگون تشکیل شده بود و هر جزء هم در برگزیده عملیات مرکب بود. نوک تیز طرح نظامی مان اینبار به جای دادگاه انقلاب حمله به مقر بسیج در مرکز شهر و کنار پل اصلی بود. در طرح ۱۸ آبان تصرف دادگاه انقلاب به خاطر آزادی زندانیان سیاسی بود که عمدتاً در این محل نگهداری می شدند. رژیم پس از ۱۸ آبان زندانیان سیاسی آمل را به دیگر شهرهای شمال انتقال داد و یا بین ارگانهای نظامی دیگر مانند (مقر سپاه، روابط عمومی و شهرداری) تقسیم کرد. انتخاب مقر بسیج به عنوان نوک تیز حمله به خاطر تغییراتی بود که در آرایش قوای دشمن در شهر صورت گرفته بود. ساختمان بسیج از موقعیت استراتژیکی مهمی از زاویه تمرکز نیروی دشمن و تسلط بر خیابانهای مرکزی شهر برخوردار بود؛ بعلاوه ساختمانش که قبلاً هتل بنیاد پهلوی بود از نظر نظامی سنگر مستحکمی بود بنابراین تصرفش نقش مهمی در کنترل بخش غربی شهر داشت.

اجزاء نقشه مان از اینقرار بود:

- ۱ - محاصره و ضربه زدن به مقر بسیج و تلاش برای تصرف آن، همینطور تصرف ساختمان بلند سینمای اصلی شهر که در ابتدای محله «اسپه کلا» در نزدیکی مقر بسیج قرار داشت و مهار قوای دشمن در شهرداری که در سمت شرقی شهر قرار داشت. قرار بر این بود که در صورت پیشرفت اولیه، مخابرات شهر که در همان حوالی واقع بود هم تصرف شود.
- ۲ - محاصره و ضربه زدن به مقر سپاه که در ابتدای جاده نور قرار داشت.
- ۳ - محاصره و ضربه زدن به روابط عمومی سپاه که در ابتدای جاده محمود آباد واقع شده بود.
- ۴ - پاکسازی سه محله «اسپه کلا»، «رضوانیه» و «قادی محله» (این محله درست رویروی دفتر روابط عمومی سپاه بود) و تصرف بیمارستان شیر و خورشید شهر (برای نگهداری زخمی ها) که میان دو محله «اسپه کلا» و «رضوانیه» قرار داشت و ایجاد حلقه دفاعی دور این محلات.
- ۵ - گذاشتن سه کمین برای جلوگیری از نقل و انتقال قوای دشمن از شهرهای مختلف و در خود شهر. یک کمین در ابتدای خیابان هراز (بین دادگاه انقلاب و محله «رضوانیه»)، دیگری در کمربندی طالقانی (که حد فاصل محله

ارائه یک نقشه عقب نشینی منظم در صورت شکست احتمالی.

در رابطه با تصرف مقرات دشمن، این مسئله عمدتاً به صحنه عمل و عکس العمل مردم واگذار شد. یعنی اینکه با همراهی مردم اینکار صورت بگیرد. در نتیجه در شب عملیات به گروه‌هایی که قرار بود مقرات دشمن را محاصره کنند، رهنمود «اگر امکانش بود، مقرات را تصرف کنید» داده شد. این مسئله که در ادامه به آن بیشتر خواهیم پرداخت موجب تردید و عدم قاطعیت در عملیات شد و امروزه که بدان نگاه میکنیم خطای نظامی فاحشی بود.

بر خلاف طرح ۱۸ آبان، طرح پنجم بهمن فاقد یک گروه قوی و متحرک بود که قرار بود با عملیات برق آسا و با تمرکز قوای برتر، یک به یک مقرات دشمن را تصرف کند. سازمان دادن گروه قوی و متحرک در طرح ۱۸ آبان ناظر بر جمع‌بندی ای بود که کاک اسماعیل از قیام مسلحانه توده ای ۲۲ بهمن ماه سال ۵۷ در تهران داشت. در قیام ۲۲ بهمن ماه ۵۷ که از منطقه نیروی هوایی آغاز شد گروه‌های مسلح مردم یک به یک کلاتریهای محل را تسخیر می کردند و مسلح می شدند و با تمرکز قوا سراغ پادگانهای نظامی می رفتند. چنان حرکت مسلحانه ای متکی بر شور و شوق انقلابی مردم در دوره ای بود که روحیات انقلابی در اوج بود.

پاسخ مشخص به این سوال که چرا طرح پنجم بهمن فاقد چنین جنبه تعرضی بود، چندان راحت نیست. چرا که مجموعه ای از عوامل سیاسی و نظامی دخیل بودند. امروزه که نگاه می کنیم می توانیم بگوئیم که برخی تغییرات سیاسی و نظامی که به نفع رژیم در سراسر کشور صورت گرفته بود و مهمتر از همه افت روحیه انقلابی توده ها در اتخاذ چنین نقشه ای بی تاثیر نبوده است. ظاهراً اینطور نبود که رهبری آگاهانه آمده باشد و بر مبنای افت روحیه توده ها، جنبه تعرض را از نقشه های خود حذف کرده باشد. بلکه رهبری گفته بود که تصرف مقرات نظامی دشمن عمدتاً به روز بعد و چگونگی برخورد مردم و به پس از پیوستن شان به ما موکول می شود. چنین دیدی در واقع محول کردن وظایف قیامگران به خود توده ها بود و نتیجه اش آن می شد که نیروی نظامی از قاطعیت کافی برخوردار نباشد. این هم یک خطای فاحش نظامی دیگر بود.

همانطور که گفتیم جنبه عمده طرح نظامی پنجم بهمن سازمان دادن مقاومت مسلحانه در چند محله شهر بود. تصور این بود که با سازمان دادن مقاومت پیگیر و تا به آخر می توان توده ها را به عمل مسلحانه برانگیخت. و با تبدیل این محلات به اردوگاهی سنگر بندی شده، برای تهاجمات بعدی آماده شد. یعنی تقریباً شبیه همان مدلی که در زمان انقلاب مشروطه در تبریز توسط ستارخان و یارانش بکار گرفته شد. ستارخان با مقاومتی که در محله امیر خیز تبریز سازمان داد توانست ۱۱ ماه در مقابل کودتای محمد علیش قاجار مقاومت کند؛ مقاومتی که نقش تعیین کننده ای در روند سیاسی کشور و سرنگونی محمد علیش داشت. اینکه خود حرکت ستارخان علیرغم نقش انقلابی و تاریخیش به پیروزی نظامی منجر شد یا نه موضوع دیگری است که بررسی جداگانه ای می طلبد. از نظر نظامی، پس از ورود ارتش روسیه تزاری به تبریز این مقاومت مسلحانه در هم شکسته شد. با وجود این حتی اگر آرزمان امکان بکاربست چنین تاکتیکی بود می توان گفت با اتخاذ چنین مدل نظامی، کسی در جنگهای امروزی یعنی در شرایطی که تکنیکهای جنگ کاملاً تغییر یافته قادر به کسب پیروزی نیست. انگلس تاکید کرد که همواره «تاکتیک جنگی وابسته به سطح تکنیک جنگی است» فرق است بین جنگی که در آن از تفنگهای سر پر و توپهای ابتدائی استفاده می شد و مدتها طول می کشید تا دشمن قوایش را تمرکز دهد با جنگهای امروزی که در آن از هلی کوپتر و بمباران هوایی استفاده می شود و دشمن قادر است قوایش را نسبتاً سریع جابجا و متمرکز کند.

در همین جا لازمست به جمع‌بندی سازمان از سه هفته جنگ مقاومت مردم شهر سندانج در اردیبهشت سال ۵۹ و تاثیراتش بر طراحی نقشه پنجم بهمن هم اشاره بکنم. این موضوعی بود که بر ذهن و عمل فرماندهان نظامی چون کاک اسماعیل و کاک محمد که در آن جنگ نیروهای تشکیلات پیشمرگه سازمان را در سندانج رهبری کرده بودند، سنگینی می کرد. سازمان آرزمان جمع‌بندی های یک جانبه و نادرستی در رابطه با این جنگ ارائه داد. جمع‌بندی ما این بود که بیرون کشیدن پیشمرگه ها از شهر کار اشتباهی بود و می بایست آقدر پیشمرگان مقاومت می کردند تا شرایط به نفع پیشروی جنبش مردم در دیگر نقاط کردستان و سایر نقاط کشور بچرخد. در آن



رفیق فریدون خرم روز (میرزا یوسف)، از فعالین جنبی دانشجویی در دانشگاه تهران، از تشکیل دهندگان «گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر» از بنیانگذاران تشکیلات «دانشجویان مبارز» مسئول تشکیلات اتحادیه کمیونیستی ایران در شهر اصفهان، از اعضای اولیه ستاد رهبری قیام سرداران، عضو شورای رهبری سرداران، مسئول سیاسی گروه قاسم، فرمانده عملیات نظامی کیمن خیابان طالقانی.

رفیق فریدون در سال ۱۳۳۲ در آبدان متولد شد. بخاطر جو خانواده، از نوجوانی با مسائل مبارزاتی آشنا شد. در دوران تحصیل در دانشگاه تهران با کمیونس انقلابی آشنا شد. او و چند تن از یارانش «گروه مبارزه ...» را تشکیل نهاد و به کار تبلیغ و ترویج مارکسیسم در دانشگاه تهران و شهرهای مختلف، بخصوص در میان کارگران پیشرو پرداخت. در قیام ۲۲ بهمن ۵۷ تهران فعالانه شرکت جست. جان باختن رفیق داریوش ماسر - خواهر زاده فریدون - در جریان تسخیر پادگان جمشیدیه در آن روز تأثیری عمیق بر وی نهاد. رفیق فریدون مدتی بعنوان مسئول دانشگاه ادبیات در دانشجویان مبارز به فعالیت پرداخت. پس از پیوستن گروه مبارزه به اتحادیه فریدون مسئولیت شاخه اصفهان را بر عهده گرفت. وی نقش موثری در سازماندهی و رهبری امور نادرکاری مربوط به قیام سرداران داشت. در روز ۱۸ آبان رفیق فریدون جزء تیمی از رفقا بود که جاده خراز را بستند. در نبرد ۲۲ آبان دلاورانه شرکت جست. در عملیات شب پنج بهمن، با خوشحالی و قاطعیت، پس از متوقف کردن ماشین گشت سپاه، قبل از آنکه آنان عکس العظمی نشان دهند، کلیه سرنشینان ماشین را به رگبار بست و آنان را به هلاکت رساند. رفیق فریدون هنگام عقب نشینی قوا از شهر همراه با دیگر رفقا، در باغ نارنج مقابل سیل عظیم دشمن ایستادگی کرد و جنگید و آنها را به عقب راند. در جریان تفرقه‌گری «گونا سوا» و وقایع متعاقب آن رفیق فریدون قتل نفس کننده ای در حفظ وحدت رفقا در سخت ترین شرایط داشت. پس از نبرد آمل رفیق فریدون مسئولیت ارتباطات رفقای جنگ را بر عهده داشت. در جریان ضربه سراسری تیرماه سال ۶۶ که دشمن بر سازمان وارد کرد، رفیق فریدون خرم روز هم دستگیر شد. اما روحیه انقلابی غلبه ناپذیر بود. دشمن که از موفقیت وی و میزان وسیع اطلاعات و حجم گسترده ارتباطات وی مطلع بود، او را زیر شکنجه های وحشیانه برد. اما هیچ فشاری قادر به درهم شکستن اراده انقلابی اش نشد. در یکی از روزهای مردادماه ۶۶ هنگامی که چند پاسدار، یکسر شکنجه شده اش را از پلکان دادگاه انقلاب اصفهان بالا می کشیدند، در طبقه چهارم ساختمان بناگاه فریدون با قدرتی فوق العاده و قاطعیتی که تنها ویژه او بود خود را به پنجره مشرف به خیابان کوید و زندانیان را با خود به بیرون پرتاب کرد و بدین طریق موجبات مرگ دو پاسدار را فراهم کرد. هنوز که هنوز است مردم اصفهان هنگام عبور از کنار این ساختمان، مرگ بی باکانه فریدون را به خاطر می آورند؛ قهرمانی که سر داد اما سر نداد.

جمع‌بندیها هم باز به مقاومت ستارخان در تبریز استناد می شد. البته این را هم باید ببینیم که اینگونه جمع‌بندی کردن، ناظر بر مخالفت با گرایش بود که همان زمان در جنگ عادلانه کردستان توسط دیگر نیروهای سیاسی در حال شکل گیری بود؛ یعنی خط سازمان دادن کمترین مقاومت در مقابل حملات و یورشهای دشمن و سازمان دادن عقب نشینی های مدام. و می دانیم همین خط در سالهای بعد منجر به عقب‌گردهای زیادی شد. اما در مقابل، جمع‌بندی یک جانبه سازمان، ناتوان از مشاهده این فاکتور مساعد هم بود که جنگ در شهرها تحت شرایط معینی خود می تواند زمینه مناسبی برای متشکل کردن و بیرون کشیدن قوای نظامی از شهر و سازمان دادن یک ارتش انقلابی در روستاها باشد. یعنی امری که در سطحی، در جنگ مقاومت مردم سندانج اتفاق افتاد. بنظر مسئله مقاومت تا آخرین قطره خون - بدون در نظر گرفتن ادامه کاری جنگ - بی ارتباط با جمع‌بندیهای سازمان از جنگ سندانج و کلا عدم گسست از دیدگاه استراتژی قیام شهری بعنوان راه انقلاب ایران نبود. با دید امروزی که نگاه کنیم مهمترین مسئله در رابطه با نقشه پنجم بهمن، همین مسئله بود.

در تئوری، نبرد آمل از استراتژی قیام شهری پیروی می کرد. اما در عمل دچار التقاط بود. التقاط میان جنگ و قیام، التقاطی که ریشه در تضاد بین استراتژی قیامی و واقعیات عینی داشت. عملیات پنجم بهمن نه قیام مسلحانه شهری (به معنای سازمان دادن اقدامات تعرضی و قاطع برای تصرف مراکز

بعضی رفقای محلی را گرد آورد و به مشورت پرداخت. بعضی ها ایده برگشت به جنگل را دادند اما سریعاً رد شد؛ چرا که امکان آن بود که هنگام عبور از کنار روستاها توسط انجمنهای اسلامی دیده شویم و عملاً نرسیده به جنگل درگیری شروع شود. یکی از رفقا ایده پنهان شدن در باغ یا خانه ای در حاشیه شهر طی روز بعد را طرح کرد. در فرصتی کوتاه رفقای محلی با یکدیگر مشورت کردند و خانه ای که در دوره تاپستان در آن اسلحه مخفی کرده بودند را برای پنهان شدن انتخاب کردند. این خانه درست در کوچه ای منشعب از جاده هراز در حاشیه شهر آمل و روبروی پلیس راه و پست بازرسی سپاه واقع شده بود. با روشن شدن این راه حل، ناگهان انرژی رفقا صد چندان شد و خستگی راهپیمائی هشت ساعته از تن همه خارج شد. چند تن از رفقای محلی (رفقائی چون غلامرضا سپهری) سریعاً دست یکار شدند و با سرعت رفتند که راه مناسب رسیدن به آن خانه را پیدا کنند. آنان خوشبختانه بعد از عبور از رودخانه، درست در نقطه مقابل کوچه ای که منتهی به آن خانه می شد، سر درآوردند. سپس برگشتند و بقیه رفقا را بدان سمت راهنمایی کردند. رفقا با عبور از رودخانه در دسته های چند نفره سریعاً خیابان هراز را قطع کردند و پس از گذر از کوچه کوتاهی وارد آن خانه شدند. حین عبور از این کوچه ها رفقا با یک شجره و دو بسیجی غیر مسلح روبرو شدند؛ آنها را هم بازداشت کردند و همراه خود به آن خانه آوردند. به آنها گفته شد که ما نیروی ویژه سپاه هستیم که برای سرکوب جنگلی ها آمدمیم و مأموریت ما مخفی است در نتیجه شما هم باید ملتی در کنار ما بمانید. آخرین دسته رفقا حوالی ساعت شش بامداد پنج بهمن وارد خانه شدند. دیگر چیزی به روشن شدن هوا نمانده بود.



ناصر قاضی زاده (کاک آزاد) از فعالین تشکیلات مهاباد و بوکان اتحادیه کمونیستهای ایران؛ از یشمیرگان «تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان»

رفیق ناصر قاضی زاده در آذر ماه سال ۶۰ به صفوف سرپناران پیوست. در نبرد آمل، پس از ضربات نظامی که به مزدوران مستقر در ساختمان بسیج وارد نمود، طی مقاومتی قهرمانانه در ششم بهمن ماه ۶۰ جان باخت.

سؤال: یعنی شما در تمام روز پنج بهمن در خانه ای در شهر پنهان شده بودید؟

جواب: بله ما تمام روز در شهر بودیم. رژیم بعدها اینرا فهمید اما به خاطر آنکه ضعف خود را بپوشاند اعلام کرد که ما از جنگل مستقیماً به شهر آمدمیم و از کف رودخانه هراز خود را بالا کشیدیم و عملیات مان را همانزمان آغاز کردیم.

سؤال: آن روز چگونه گذشت؟

جواب: خانه ای که در آن مستقر بودیم خانه ای محقر و دارای دو اتاق بسیار کوچک بود. ما به سختی آنهم در حالت چمباتمه در آن جا شدیم. برخی از رفقا مانند غلامعباس درخشان (مراد) و حسین ریاحی و چند نفر از گروه پزشکی سریعاً به خانه ای دیگر در شهر منتقل شدند تا برخی امور

سیاسی و نظامی قدرت دشمن در یک شهر و پیشروی دائم بود و نه جنگ درازمدت (یعنی جنگی که تا مدتها از خصلت دفاعی برخوردار است و به دنبال سازمان دادن عملیات تعرضی زود فرجام و پیشروی گام بگام و موج وار است). این التقاط در عمل، در عرصه های مختلف قیام سرپناران در آمل خود را نشان داد: در جبهه های گوناگون، در صحنه های مختلف عملیاتها، و در لحظات تعیین کننده نبرد. امری که سعی خواهم کرد در ادامه بیشتر آنرا روشن کنم.

سؤال: برگردیم به صحنه عمل، این نقشه چگونه پیش رفت و اجرا شد؟

جواب: همانطور که گفتم حوالی غروب چهارم بهمن ماه از جنگل بسمت شهر براه افتادیم. ارزیابی مان این بود که چهار پنج ساعته به شهر می رسیم. و با کمی استراحت همان موقع عملیات را طبق نقشه آغاز می کنیم. البته این مسئله بر می گشت به اینکه نمی خواستیم روز قیام ما با سالگرد «انقلاب سفید» در شش بهمن مصادف شود. بویژه با توجه به تبلیغاتی که سلطنت طلبان حول جریان جنگل به نفع خود براه انداخته بودند و ما را بخود منتسب می کردند. البته آنطوری که در عمل در شهر فهمیدیم آنقدری که خائنین توده ای و اکثریتی در روز قیام در شهر در زمینه منتسب کردن ما به سلطنت طلبان در میان مردم تبلیغ می کردند خود رژیم اهمیت چندانی به این مسئله نمی داد.

اما ارزیابی اولیه مان از زمان لازم برای رسیدن به شهر که مبتنی بر رفت و آمد یک گروه چند نفره از این مسیر بود، غلط از آب در آمد. از نظر زمان بندی، تفاوت کیفی است بین حرکت یک گروه کوچک چند نفره با حرکت یک گروه صد نفره. حل مشکلات، زمان بسیار بیشتری می طلبد. مسیری که می بایست طی می شد بشدت ناهموار بود. می بایست از زمینهای کشاورزی عبور می کردیم که پر از پستی و بلندی بود. قطعه زمینهایی که توسط نهرهای کوچک و بزرگ، انواع پرچینها و مرزها و تپه های خاکی از هم جدا شده بودند. برای سهولت کار و عبور از نهرهای مختلف تخته هایی از قبل آماده شده بود. این تخته ها توسط برخی از رفقای گروه رویا حمل می شد. که ما اصطلاحاً به آنها گروه مهندسی می گفتیم. رفقائی چون بهناد گوگوشولی و احمد سینا این تخته ها را حمل می کردند؛ جلوی هر نهر که می رسیدیم از تخته ها بعنوان پل استفاده می شد. بعد از عبور رقتاء، دوباره تخته ها را بر می داشتند و با سرعت به سمت جلو می دویدند تا به نهر بعدی برسند. بجزرت می توانم بگویم این دسته از رفقا کیلومترها تا نزدیکی های جاده کمربندی آمل - بابل دویدند.

آتشب هوا ابری بود؛ ماه خود را از ما پنهان کرده بود. همه چیز در سکوت می گذشت. همه رفقا عمیقاً به فکر فرو رفته بودند؛ همگی به عکس العمل و برخوردهای مردم فکر می کردند. گهگاه برخی رفقا سرودی زیر لب زمزمه می کردند. همه می دانستند که بسوی یک نبرد خونین و تا پای جان می روند و عمیقاً به اهمیت تاریخی آن باور داشتند.

بخاطر مشکلات راه، صف به کندی پیش می رفت و زمان را سریعاً از کف می دادیم. حوالی ساعت دو بعد از نیمه شب به زیر پلی در جاده کمربندی آمل - بابل رسیدیم. در آنجا با یک دسته از رفقای شهر چون مراد، منصور و امید قماش، رحمت چمن سرا و چند نفر دیگر که از تهران برای شرکت در قیام آمده بودند روبرو شدیم. قرار بود از آنجا تا شهر را از طریق جاده کوچکی که کنار رودخانه احداث شده بود برویم. این جاده به زیر پلی اصلی شهر و روبروی مقر بسیج منتهی می شد. اما رساندن خودمان به آن نقطه و استقرار قوا در نقاط مختلف شهر حداقل یکی دو ساعته وقت می گرفت و معنی اش این بود که عملاً مجبوریم در روز روشن عملیات را آغاز کنیم. لحظات پر مخاطره و اضطراب آوری بود. نفسها در سینه حبس شده بودند.

کاک اسماعیل از اینکه عملیات به روز بر می خورد بشدت عصبی بود. او مدام راه میرفت و به زمین و زمان بد و بیراه می گفت و مدام عبارتی که همیشه هنگام مواجه شدن با خطرات جاری به زبان می آورد را تکرار می کرد: «بیجه هام چی میشن؟» کاک محمد که توانائی زیادی داشت که در اوج عصبانیت هم خود را خونسرد نشان دهد در جواب به کاک اسماعیل که از او پرسید «چکار کنیم؟» گفت: «هیچی همه مان همینجا می مانیم و می جنگیم و کشته می شیم!» وضعیت متشنجی ایجاد شده بود. اوضاع بظاهر یی راه حل به نظر می رسید. کاک اسماعیل سریعاً فرماندهان نظامی و

دام اندازد و همگی افراد آنرا زنده دستگیر کند. در جلوی بیمارستان شیر و خورشید با حکم رفیق حشمت اسدی، شش تن از پاسداران مسلح توسط رفیق حسین ساری اعدام شدند. رفقا به دلیل کمبود نیرو موفق به تصرف بیمارستان نشدند. رفقای گروه کمین کمربندی طالقانی هم تحت فرماندهی رفیق فریدون خرم روز (میرزا یوسف) به یک ماشین گشت سپاه ایست دادند. ماشین ایستاد رفیق فریدون سراغ ماشین رفت و از آنها پرسید کی هستید، وقتی شنید که پاسدار هستند بدون ذره ای درنگ، قبل از آنکه آنها عکس العملی از خود نشان دهند با یک دست اسلحه پاسداری را که از پنجره بیرون بود پس زد



رفیق فرشته ازلی: فرشته در سال ۱۳۶۱ در میان خانواده ای نوپست و پر جمعیت در شهر آمل چشم به جهان گشود. در دوران انقلاب ۵۷ به واسطه آشنایی با رفیق منصور قماش به آگاهی سیاسی دست یافت. روحیه شاد فرشته جوان در مبارزات انقلابی آن سالها به روحه ای پر شور و شورشگر تکامل یافت. در سال ۵۸ به صفوف الحادیه کمونیستهای ایران پیوست و در برانکهای انقلابی متنوع شرکت جست. در سال ۶۰ فرشته جزء کسانی بود که از همان ابتدا مستقیماً در تدارک قیام آمل شرکت جست. نقش مهمی در شناسایی مقرهای دشمن و دیگر فعالیتهای تدارکاتی داشت. او با بخش اعلامیه های سازمان، پیام رسان اهداف مبارزه مسلحانه انقلابی سربرداران در بین توده های وسیع مردم بود. در روزهای نبود آمل، فرشته به یاری رفقایش شناخت و مسئولیت راهنمایی یکی از دسته های قیامگر و خبر رسانی بین گروههای مختلف را بر عهده گرفت. فرشته در اواسط بهار ۶۱ برای دومین بار دستگیر و نقش او در قیام بر دشمن کاملاً آشکار شد. او در زندان نه تنها روحیه انقلابی خود را حفظ کرد، بلکه در حفظ روحیه مبارزاتی در زندان زنان آمل به سال ۶۱ نقشی محوری و برجسته داشت و مورد احترام کلیه زندانیان بود. وی تلاش دائم داشت که به طرق مختلف با رفقای بیرون تماس داشته باشد. فرشته در دوران اسارت، بهر طریق که می شد به بیرون زندان برای رفیق منصور قماش نامه می فرستاد و بر ضرورت هشیاری رفقا و ادامه مبارزه تاکید می کرد. در ۱۸ دیماه همانسال رفیق فرشته ازلی به جرم شرکت در قیام آمل توسط مزدوران اسلامی کتولباران شد.

و لوله تفنگ خود را به سه درون ماشین برد و با خونسردی و قاطعیت فوق العاده ای که مختص خودش بود، کلیه سرنشینان را به رگبار بست و کشت. مجموعه عملیات فوق تقریباً ۴ ساعتی به درازا کشید. ابتکار عمل و تعرض کلا در دست ما بود؛ توانستیم ضمن ضربه زدن به دشمن، قوایش را در مقرها میخکوب کنیم؛ ماشینهای گشت شبانه سپاه را نابود کنیم؛ بنوعی کنترل جنوب غربی شهر بندست ما افتاد.

سؤال: نحوه فرماندهی و سیستم ارتباطات شما چگونه بود؟

جواب: در مرحله اول عملیات نیازی به فرماندهی مرکزی و رهنمودهای خاص نبود. هر گروه روشن بود که چکار باید بکند. ارتباط بین گروهها قرار بود عمدتاً از طریق بی سیم برقرار شود. اما متأسفانه بی سیم های کوچک ما بر خلاف درگیری ۲۲ آبان بدلیل برد محدودشان و وجود ساختمانها مشمر ثمر نبودند. در نتیجه ارتباطات بین گروهها با مشکل و محلودیت روبرو شد. برای حل مشکل ارتباطات از پیک استفاده شد. این پیک ها عمدتاً از رفقای محلی و برخی از جوانانی که به ما پیوستند، تشکیل شده بود. که در مجموع کفاف نیازهای ارتباطی ما را نمی داد. بعلاوه، بر خلاف طرح ۱۸ آبان که در جریان عملیات و برقراری ارتباطات، قرار بود از ماشین و وسایل نقلیه موتوری مستقر در پلیس راه استفاده شود اینبار به وسایل نقلیه موتوری اتکاء زیادی نشد. با روشن شدن هوا برخی جوانان انقلابی از محله های دیگر بنا به ابتکار خودشان با موتور سیکلت های شان به یاری ما آمدند و برخی ارتباطات را برقرار کردند.

گروه امین اسدی پس از اتمام مرحله اول عملیاتش توانست از طریق بی سیم

تیربار در آن کار گذاشته بوه هدف گلوله آر پی جی خود قرار داد و نابودشان کرد. رفیق علی فردوس (بابک) که از جوانترین رفقای سربرداران بود و سنگرش مسلط بر پل قدیمی شهر بود، به تنهایی توانست یک ماشین گشت شهربانی که قصد کمک به پاسداران را داشت میخکوب کند و چند نفر از ماموران انتظامی را هدف قرار دهد. در ضمن رفقا توانستند طبق نقشه، سینمای شهر را نیز تصرف کنند و نگهبان آنرا بازداشت کنند و غذاهای موجود در بوفه سینما را بین رفقا بخش کنند. همزمان یک پاسدار و چند بسیجی غیر مسلح که از نقاط مختلف شهر بسمت ساختمان بسیج می آمدند دستگیر شدند. همگی بازداشت شدگان در یک گودالی زندانی شدند. رفقا آنها را اعدام نکردند. رهنمود رهبری این بود که فقط نیروهایی که مسلح هستند یا مسلحانه در مقابل ما مقاومت می کنند باید اعدام شوند.

بسیاری از نیروهای بسیج از ترسشان در باغ پشت ساختمان بسیج مخفی شدند و تا صبح صدای گریه و ناله آنها می آمد. هراس نیروهای دشمن در آن شب حد نداشت. و تنها تاکیدی بر این واقعیت بود که مزدوران جمهوری اسلامی مانند تمامی مزدوران مسلح ارتجاعی فقط در کشتن انقلابیون دریند و مردم بی دفاع، شجاع اند و هنگام مرگ بزدل.

نیروی چندانی از دشمن در ساختمان بسیج باقی نمانده بود ولی چند تک تیراندازشان با سنگر گرفتن در طبقه دوم کنترل شان را بر درهای ورودی این ساختمان حفظ کردند. چندین بار رفیق مهدی تهران که رفیق جوان جسوری بود تلاش کرد که دیگ انفجاری قدرتمندی را از در جنوبی به داخل ساختمان بسیج بیندازد اما هر بار با تیراندازی های شدید روبرو شد و موفق به انجام اینکار نشد.

همزمان مجموعه عملیات دیگری که بر عهده گروه امین اسدی بود با موفقیت به پیش می رفت. رفقا پس از استقرار در روبروی مقر روابط عمومی، هنگام مستقر شدن در «قادی محله» با یک ماشین گشت چهار نفره سپاه روبرو شدند و درگیر شدند. در نتیجه یک پاسدار کشته و یکی دیگر زخمی شد و بقیه با جاگذاشتن ماشین و مهمات شان از مهلکه فرار کردند. رفیق عبیدی محمد نوروزی (عبیدی) که تک تیرانداز قابلی بود نگهبان ساختمان روابط عمومی را هدف قرار داد. چند بار پاسدارانی که در شهر پراکنده بودند از طریق کوچه پس کوچه های پشت ساختمان روابط عمومی برای کمک بسمت این ساختمان آمدند اما پاسداران مستقر در روابط عمومی از ترس، نور روی آنها می انداختند تا شناسایی شان کنند. رفقا از فرصت استفاده می کردند و هر بار یکی از آنها را هدف قرار می دادند. دفتر انجمن اسلامی قادی محله با کلیه محتویاتش توسط کوکتل مولوتف به آتش کشیده شد. رفقا، در محله شعارهای «مرگ بر خمینی»، «زنده باد آزادی»، «زنده باد سربرداران» را سر دادند. محمد معادی که از فعالین سرشناس مجاهدین در این محله بود در خانه ها را به صدا در آورد و به همه اعلام می کرد که سربرداران شهر را گرفته اند و راه گریزی برای مزدوران خمینی باقی نمانده است. رفقای این گروه، سراغ حسین ریاحی که همراه با هفت نفر دیگر در خانه ای پنهان بودند رفتند و آنها را پیش خود آوردند. در راه، یک شیکرد مسلح و یک ماسور راهنمایی و رانندگی و چند بسیجی و حزب الهی را هم بازداشت کردند. بازداشت شدگان به التماس و گریه افتاده بودند و پای رفقا را می بوسیدند تا اعدام شان نکنند.

محاصره و ضربه زدن به مقر سپاه هم موفقیت آمیز بود. رفقا توانسته بودند نگهبانان سپاه را هدف قرار دهند و نیروهای مستقر در آنجا را میخکوب کنند، تعدادی از نیروهای دشمن که برای کمک به مقر سپاه می آمدند را از بین ببرند. یکی از بسیجی های مسلح دستگیر شده به فرمان کاک محمد بی درنگ اعدام شد. اما رفقا در به آر پی جی بی بستن این مقر دچار تردید شدند. چون این احتمال را دادند که سپاه، زندانی های سیاسی را جلوی درب گرد آورده است. سنگرهای مقابل سپاه از موقعیت چندان مناسبی برخوردار نبود. به همین دلیل در ابتدای درگیری رفیق احمد فردوس (حیدر) از رفقای کرمان هدف گلوله دشمن قرار گرفت و در دم جان باخت. این رفیق اولین شهید در شهر و تنها شهید مان در شب عملیات بود.

رفقای گروه پاکسازی محله «رضوانیه» با راهنمایی رفیق حشمت اسدی که آن محله را مثل کف دستش می شناخت سریعاً توانستند اعضای مسلح انجمن اسلامی محله را با فریب بازداشت کنند و به پاکسازی کل محله بپردازند. گروه پاکسازی محله «اسپه کلا» هم توانست یک ماشین گشت سپاه را به

بعدها این پاسبان مدتی حبس و به مناطق دور افتاده تبعید شد. رفقای ما از بی سیمهای خود مدام تقاضای کمک پاسداران مستقر در مقرات را می شنیدند. مراکز فرماندهی رژیم به آنها می گفتند تا روز نشود نمی توانیم کاری برایتان بکنیم.

رژیم شبانه در حال اعزام قوای نظامی خود از سراسر شمال و دیگر مناطق ایران بود. به نیروهای خود در بسیاری از مناطق آماده باش داد. فی المثل در ارومیه ۳۰۰ نفر از گروه ویژه ضربت، آماده حرکت بسوی آمل شدند. از بندر انزلی تا گرگان نیروهای بسیجی و سپاه و اعضای انجمنهای اسلامی مناطق روستائی استان مازندران و گیلان روانه آمل شدند. بعدها از یکی هواداران خود در انزلی شنیدیم که آروز تعداد پاسداران مستقر در آن شهر مجموعاً به ۲۰ نفر هم نمی رسید. قوای ارتشی مستقر در یادگان ساری و کلیه قوای پاسداران منطقه چهار کشور که مرکزش چالوس بود، رهسپار آمل شدند. هادی غفاری با ۴۰۰ مزدور مسلح سریعاً با هواپیمای نظامی از تهران به فرودگاه بابلسر و سپس به آمل منتقل شدند. در مجموع، رژیم نزدیک به ده هزار تن از قوای ارتشی و پاسدار و بسیجی را برای سرکوب قیام ما متمرکز کرد. شهر آمل در روز ششم بهمن ماه ۶۰ شاهد یکی از نابرابرترین درگیریهای نظامی تاریخ معاصر ایران بود. ما از نظر تعداد با قوای دشمن نابرابر بودیم و دشمن از نظر شجاعت و قهرمانی با ما نابرابر.

سؤال: عکس العمل اولیه مردم نسبت به حضور شما در شهر چه بود؟

جواب: پس از پخش اطلاعیه نظامی در رابطه با درگیری ۲۲ آبان بنوعی مردم شهر انتظار چنین عملیاتی را داشتند. مردم منتظر نتایج عملیات شب بودند. با روشن شدن هوا، اهالی دسته دسته از خانه ها بیرون آمدند تا ما را ببینند و از نتایج عملیات با خبر شوند.

اولین موضوعی که توجه مردم را جلب کرد ترکیب چند ملیتی ما، بخصوص حضور رفقای کرد بود. مردم با تعجب و احترام به این رفقا نگاه می کردند. آنها دلاروان کرد ما را که برخی شان لباس پیشمرگایستی بر تن داشتند و سرشار از غرور بودند، ستایش می کردند. این رفقا بهیچوجه برایشان بیگانه نبودند، مردم اینبار از نزدیک رهائی کردستان را با رهائی خودشان مترادف می دیدند. رفقای کرد برای شان نماینده آرمان همه مردم در رهائی از بند جور و ستم بودند. دم دمای صبح، رفیق عبدالله میرآویسی که جثه کوچکی داشت و در کمین جاده هراز مستقر بود به کارگری که از خیابان می گذشت ایست داد. فرد مزبور از او پرسید تو کی هستی؟ رفیق عبه با افتخار گفت من سردار هستم. کارگر پرמיד اهل کجاستی؟ گفت سنندج. کارگر به او گفت من باور نمی کنم هم جنگلی ها (نامی که بیشتر مردم ما را بدان می شناختند) و هم کردها، هیکل هایشان دو متر است. تو نمی توانی از آنها باشی! وقتی سرانجام باورش شد، رفیق عبه را در آغوش کشید.

از همان ابتدا سئوالات بود که از جانب مردم بر سر رفقای مستقر در محلات «اسپه کلا» و «رضوانیه» باریدن گرفت. گروه گروه مردم دور ما گرد می آمدند و بحث و گفتگو می کردند. کمتر کسی بود که پرسد چرا اسلحه در دست گرفته اید. خیلی سریع مشخص شد معنوه کسانی که این سؤال را می کردند و باصطلاح می خواستند بدانند رابطه ما با سلطنت طلبان چیست، خائنین توده ای و اکثریتی هستند. رهبران شناخته شده حزب توده و اکثریت در این دو محله خود را پشت بامها قایم کرده بودند. تعدادی از افراد توده و اکثریتی هم که در کوچه ها ولو بودند بدین طریق سعی در سم پاشی علیه ما داشتند که با اولین تهدیدات از جانب ما جا زدن و دم شان را روی کول شان گذاشتند و رفتند.

اما برخوردها و سئوالات متنوع بود. از برخوردها و سئوالات خنده دار گرفته تا سئوالات سیاسی و نظامی جدی و مهم. برخی کارمندان دولت سؤال شان این بود که آیا امروز ادارات باز است یا تعطیل؟ انگار فرق نمی کرد کارمند اداره چه قدرتی باشند! برخی هم در آن هیز و ویر به خاطر بوی تند دود و عرق ما اصرار می کردند که حمام خانه های شان را گرم کنند تا ما استحمام کنیم.

برخی دیگر در زمینه نظامی از ما سؤال می کردند؟ آیا مقرات دشمن را گرفتید؟ کدام مقرات دشمن را گرفتید؟ آیا زندانیان سیاسی را آزاد کردید؟ کی می خواهید زندانیان سیاسی را آزاد کنید؟



رفیق فرامرز فزاده، از فدائین کنفدراسیون احیاء در آمریکا، از اعضای برجسته اتحادیه کمونیستهای ایران، معاون نظامی گروه قاسم، فرمانده گروه عملیاتی بسیج. رفیق فرامرز پس از بازگشت به ایران، در جریان مبارزات توده ای فعالانه شرکت جست. مدتی در تیم نلیفات و محلات همراه با رفیق سهیل سهیلی فعالیت نمود. مدتی در جبهه آبادان بسر برد. دانش و قابلیتهای نظامی خود را بالا برد. رفیق فرامرز، در جنگل در ابتدا، مسئولیت آموزش نظامی رفقا را بر عهده گرفت. کار با انواع سلاحها بویژه از پی جی هفت را با جدیت به رفقای دیگر آموزش داد. رفیق فرامرز که از ذوق هنری پرخورده بود، همراه با رفیق سهیل سهیلی در جنگل گروه کر سازمان داده و نواری از سرودهای انقلابی سرداران تهیه نمود. رفیق فرامرز از آن دسته کمونیستهایی بود که همواره داوطلب انجام سخت ترین وظایف می شد. در جریان درگیری ۲۲ آبان همراه با رفیقی دیگر، یکی از گروه های دشمن را در هم گوید. در جریان درگیری «وزک» زخمی و به شهر منتقل شد. اما پس از مداوا سریعاً به جنگل بازگشت. به دلیل قاطعیت و جسارت فوق العاده اش، کاک اسماعیل وی را بعنوان فرمانده عملیات بسیج و آغازگر کل عملیات در شهر انتخاب کرد. رفیق فرامرز در شب نبرد آمل، با شجاعتی وصف ناپذیر رفقای تحت مسئولیت خود را رهبری کرد و پابهای آنها علیه نیروهای مستقر در بسیج جنگید. فردا صبح که اکثریت اعضای گروه وی توسط دشمن محاصره شدند در کنار آنان فرار گرفت. حتی زمانیکه هیچ نور آمیدی به چشم نمی خورد، او تا آخرین دقایق زندگی روحیه انقلابی خود را حفظ کرد و به دیگران روحیه داده و مسئولیت خود را قهرمانانه به پیش برد. و سرانجام با دیگر همزمانی به استقبال مرگی حماسی رفت.

با کاک اسماعیل تماس بگیرد و در نتیجه یکی دو بار پیک فرستاد و منتظر فرمان کاک اسماعیل بود. نظر این گروه از رفقا این بود که موقعیت نظامی محله مناسب برای مقاومت نیست. سرانجام کاک اسماعیل با فرستادن پیک، فرمان عقب نشینی به سمت محله رضوانیه را صادر کرد. هوا گرگ و میش بود که این رفقا پس از آتش زدن ماشین گشت سپاه، پای پیاده بسمت محله «رضوانیه» رفتند. عین این مسئله در رابطه با رفقای گروه محاصره مقر سپاه اتفاق افتاد. آنها هم به محله «رضوانیه» عقب نشستند و پیکر رفیق احمد فردوس (حیدر) را با وانتی به این محله حمل کردند. در همین دوره، کلیه اسرائی که از دشمن گرفته بودیم هم به محله رضوانیه منتقل شدند.

حوالی ساعت چهار و نیم صبح کاک اسماعیل همراه با رفیق سیامک زعیم و حشمت اسدی به منطقه عملیاتی بسیج رفتند و با رفیق فرامرز صحبت کردند. رفیق فرامرز چند نکته طرح کرد. اول اینکه اگر بخواهیم بسیج را تصرف کنیم نیاز به نیروی کمکی داریم. دوم اینکه حتما شهید خواهیم داد. سوم اینکه سنگرهای رفقا به دلیل اینکه در نیش مغازه هائی است که همگی دارای کرکره فلزی هستند مناسب نبرد نیستند. رفیق اسماعیل به «رضوانیه» برگشت تا برای تصرف مقر بسیج نیروی کمکی بفرستد. در واقع با روشن شدن هوا، عملیات ما حالت تدافعی بخود گرفت و ما ابتکار عمل را از دست دادیم.

سؤال: عکس العمل اولیه دشمن چه بود؟

جواب: تا آنجائیکه به نیروهای مستقر در مقرهای نظامی دشمن بر می گشت کاملاً روحیه باخته بودند. همانطور که گفتم بسیاری شان از وحشت مرگ بخود می لرزیدند. قیام آمل میسباتوری از آینده ای بود که در انتظار سران و مزدوران جمهوری اسلامی است.

بعدها از زندانیان سیاسی که آزمون در دادگاه انقلاب زندانی بودند، شنیدیم که کلیه پاسداران محافظ زندان سریعاً ریش های خود را زدند و میان زندانیان بر خوردند تا اگر دادگاه انقلاب توسط ما فتح شد به طریقی جان سالم بدر برند. در شهریانی یکی از پاسبانها که مناسبات خوبی با زندانیان سیاسی داشت مقابل رئیس شهریانی در آمد و با وی به کتک کاری پرداخت.

تابع عامل غافلگیری کرد. در میدان جنگ پای تناسب قوای واقعی در میان است. نقشه نظامی باید بر پایه قدرت واقعی طراحی شود. غافلگیری می تواند عامل موثری در پیروزی باشد اما جای برتری کمی قوا در یک نبرد را نمی گیرد. از همینرو باید همواره خود را در شرایطی قرار داد که بتوان نبرد را با موفقیت دنبال کرد. فی المثل پس از ضربه اول غافلگیر کننده به نگهبانان ساختمان بسیج عملاً تعادلی میان تویای ما و نیروهای مستقر در آن بوجود آمد که تنها با اختصاص نیروی کمی برتر و حملات همزمان از چند جهت می توانستیم پیروزی در آن عملیات را تضمین کنیم. تازه در نظر بگیرد که حدود ۶ نفر از گروه ۱۷ نفره محاصره کننده بسیج، عملاً در نوک تیز پیکان حمله به ساختمان بودند و بقیه نیروها با سترگیری در خیابانها می بایست امنیت این شش نفر را تامین می کردند.

از همین مسئله می توان به اهمیت میزان آتش، سرعت عمل و تحرک بالا برای کسب پیروزی در یک نبرد نظامی رسید. برای ما مشکل چندانی نبود که با تمرکز حداکثر قدرت آتش - بطور مشخص استفاده بیشتر از آر پی جی و دیگهای انفجاری بسیاری از مقرهای دشمن را همان شب داغان کنیم و روحیه تعرضی بیشتری از خود نشان دهیم و از قربانیان دادن هم نهراسیم. اما خط نظامی ما چگونه ای بود که موجب تردید و عدم قاطعیت می شد. دلایلی چون حفظ مهمات برای جنگ در روز بعد، نگهداری زندانیان سیاسی در پاره ای مقرات و حداکثر رعایت احتیاط برای اینکه به زندانیان سیاسی و کلا مردم صدمه ای وارد نیاید، در واقع انعکاسی از این عدم قاطعیت و بروز تردید بود. آنطور که بعدها از طریق زندانیان سیاسی فهمیدیم پاسداران مستقر در این مقرات آنقدر هراسان بودند که حتی بفکر استفاده از زندانیان بعنوان پناه خود نیفتادند.

در همین چارچوبه از لحاظ تاکتیکی، هدف عمده نظامی ما مشخص نشد. هر چند که در عمل بنوعی عملیات محاصره و تصرف بسیج عمده بود اما این مسئله در اختصاص قوا خود را نشان نداد. نه نیرو برای تصرف آن کافی بود و نه میزان آتش و تحرک مان. با نگاه امروزی به آن تجربه می توان گفت که ما می بایست نیرو های مان را به دو بخش تقسیم می کردیم، بخش عمده و بخش غیر عمده. می بایست در مرحله اول نبرد قوای غیر عمده را برای میخکوب کردن قوای دشمن در کلیه جبهات سازمان می دادیم و با تمرکز دادن قوای عمده با قدرت آتش بالا یک به یک مقرات مهم نظامی دشمن را تصرف می کردیم.

اما اشکال اصلی طرح و نقشه نبرد آمل این بود که نه در چارچوبه استراتژی قیام شهری می گنجید و نه در چارچوبه استراتژی جنگ طولانی. اگر از منظر قیام مسلحانه نگاه کنیم، نقشه ما ناظر بر قانون اصلی قیام مسلحانه شهری نبود. یعنی همان چیزی که لنین در مورد قیام بعنوان یک فن گفت.

فنی که قاعده عمده آن عبارتست از تعرضی که باید با از جان گذشتگی جسارت آمیز و عزم راسخ صورت گیرد و تا به آخر به پیش برده شود. قیامی که اهداف اصلی آن باید نابودی مراکز قدرت نیروهای دشمن باشد؛ به موضوعی که مهمتر از همه بنظر می رسد و مرکز جدی مقاومت دشمن را تشکیل می دهد، باید حمله شود و با تمرکز قوای برتر آنها را به تصرف در آورد و هر لحظه تفوق روحی نیروهای خودی حفظ شود. مسلماً، انتخاب هدف عمده موضوعی نیست که صرفاً در تئوری بتوان آنرا مشخص کرد؛ این هدف قبل از هر چیز در عمل و تحت شرایط مشخص و بر مبنای فاکتورهای نظامی، سیاسی و روحی است که تعیین می شود. فی المثل با توجه به پرسشهایی که مردم از ما می کردند، مجازات جاسوسان و تصرف مقراتی که زندانیان سیاسی در آن نگهداری می شدند مانند دادگاه انقلاب، سپاه و شهرانی اهمیت زیادی داشت و می توانست نقش موثری در تهییج و بالابردن روحیه توده ها داشته باشد.

اگر از منظر جنگ طولانی نگاه کنیم، نقشه ما ناظر بر قوانین جنگ درازمدت یعنی ضرورت گذر از یک مرحله نسبتاً طولانی دفاع استراتژیک و کسب آمادگی برای تعرض هم نبوده. یعنی همان چیزی که مانر بر آن تاکید داشت. از آنجائیکه امکانات نیروهای انقلابی در ابتدا محدود است ضربه به دشمن باید بسیار سریع و در زمانی کوتاه و به شکل پارتیزانی انجام شود. در چارچوبه مرحله دفاع استراتژیک عملیات نظامی در آمل می توانست جزو عملیتهای زود فرجام و تعرضی باشد که هدفش ضربه زدن به دشمن، تاثیرات تبلیغی در بعد منطقه ای و سراسری و جذب نیرو و تامین برخی تسارکات

برخی دیگر در مورد هويت سياسي ما بیشتر مي خواستند بدانند. آنان در مورد توان نظامي و نحوه زندگي در جنگل از ما سوال مي کردند، از چه گروهی هستید؟ آیا از گروههای دیگر هم در میان تان هست یا نه؟ چند نفر هستید؟ آیا در شهرهای دیگر هم چنین حرکتی صورت گرفته یا اصل تنهاست؟ در جنگل کجاها زندگي می کنید، چه می خورید؟ کجا می خوابید؟ چگونه از پس سرما و گرستگي بر می آید؟ برخی هم می پرسیدند، برنامه بعدی تان چیست؟ تا کی در شهر می مانید؟ آیا شب هم می مانید یا نه؟ و بالاخره پیشروترین مردم که عمدتاً از جوانان و نوجوانان انقلابی بویژه دختران جوان بودند، از ما می پرسیدند چه کمکی از دست ما بر می آید؟ تعدادی هم به ما رجوع کردند و تقاضای اسلحه کردند.



رفیق حشمت اسدی: از فعالین جنبش دانشجویی مدرسه عالی علوم اقتصادی بابلرا؛ از فعالین سوشال خد سه در آمل و سازمان دهنده محافل چپ؛ از سازمان دهندگان تظاهراتی توده ای، انصابت کارگری و جنبشهای دهقانی علیه رژیم شاه؛ از سازماندهندگان حکومت مردمی در آبان ۵۷ در شهر آمل؛ از بنیان گذاران دفتر دانشجویان و دانش آموزان مبارز در آمل؛ از اعضای برجسته اتحادیه کمونیستهای ایران؛ از اعضای اولیه ستاد رهبری قیام آمل و عضو شورای رهبری سرپاداران.

رفیق حشمت در سال ۱۳۳۴ در شهر آمل متولد شد. از نوجوانی به مکتب کمونیسم گرایید. بانهای شوکت در مبارزات متنوع انقلابی از محبوبیت توده ای وسیعی برخوردار شد. وی به همراه رفیق غلامعباس درخشان نقش تعیین کننده ای در تدارک عملی حرکت سرپاداران ایفاء کرد. در نوگیری ۲۲ آبان که بجز سه راهی اسلحه ای در دست نداشت بانهای کاک اسماعیل از این سنگر به آن سنگر می رفت و وی را در هدایت جنگ یاری می رساند. در نبرد آمل، نقش کلیدی در پاکسازی محله «رضوانیه» از مزدوران رژیم اسلامی داشت. رفیق حشمت در هفتم بهمن ماه ۶۰ به شهادت رسید. علیرغم اینکه رژیم بیکر او را به نمایش عموم گذاشت مردم شهر آمل هیچگاه مرگ او را باور نکرده اند، مرگ یک کمونیست انقلابی که منظر «جوش کبک و قدرت سیاسی را کسب نمائید!» بود.

برای مردم پیشاپیش روشن بود که سرپاداران مظهر فداکاری، از خود گذشتگی و تحمل سختی ها هستند. برای شان سرپاداران دریادلانی بودند که جان را ابتدائی ترین و کمترین بهای آزادی می دانستند. برای مردم این دلایران مظهر قدرتی بودند که داعیه انتقام جویی داشت، بی جهت نبود که بسیاری از مادرانی که فرزندانشان توسط رژیم خمینی به جوخه اعدام سپرده شده بودند در ایندو محله به استقبال ما شتافتند و خواهان اجرای عدالت شدند. مادری که چند روزی از اعدام فرزندش نگذشته بود، بر دست و تنگ رقفا بوسه زد. همانگونه که رفیق بهروز فتحی بعدها نوشت، سرپاداران در آنروز فشرده و تجلی خشم فرو خورده مردم بودند.

سوال: قبل از اینکه به چگونگی پیشرفت درگیریها برسیم خوب است توضیح دهی چرا ابتکار عمل را از دست دادید و عملیات از تعرض به دفاع در غلتید؟

جواب: این مسئله از دو جنبه قابل بررسی است. اول از جنبه تاکتیکیهای نظامی. دوم از جنبه استراتژی نظامی ما بطور کلی.

با نگاه امروزی می توان در زمینه تاکتیکیهای نظامی به چند مسئله مشخص اشاره کرد: یکی از پایه های مهم نقشه نظامی ما اصل غافلگیری بود. حمله به مواضع دشمن بر این پایه بنا شد. اگر چه در عمل امر غافلگیری دشمن به بهترین وجهی به پیش رفت، ولی همانطور که دیدیم بخودی خود این مسئله نقش تعیین کننده در پیروزی ندارد. تصرف مقرات دشمن را نمی توان

می توانید روی ما حساب کنید. خلاصه اینکه اکثریت مردم از خانه ها بیرون آمده بودند و تا زمانیکه درگیری نظامی حاد نشده بود در کوچه و پس کوچه های محله، دور سنگرهای ما تجمع کرده بودند. اما آن انتظاری که ما از «جرقه بر انبار باروت زدن» داشتیم، برآورده نشد. اگر چه به خاطر تغییرات سیاسی مهم با باروت خشک رویرو نبودیم، اما با نگاه امروزی مشکل را نباید فقط در خشک بودن یا نبودن باروت جستجو کرد. باید درک صحیحی از «از یک جرقه حریق بر می خیزد» داشت. یک جرقه به خودی خود به حریق یا نمی دهد. مکان و نوع جرقه هم باید درست انتخاب شود، به طریق درست زده شود، استمرارش حفظ شود و حریق هم باید سازمان یابد. فرق است میان مقاومت خودبخودی با انقلاب آگاهانه. نباید درک ساده انگارانه ای از اتکاء بر شور و شوق انقلابی توده ها داشت. حتی زمانیکه روحیات انقلابی توده ها در اوج باشد، بدون سازمان دادن شور و شوق توده ها، هیچ مبارزه مسلحانه انقلابی تحت رهبری کمونیستها پیروز نخواهد شد. مهمتر از همه آنکه در جوامع تحت سلطه ای چون ایران فقط در جریان یک جنگ طولانی است که می توان در هر مقطعی بدرستی از شور و شوق انقلابی میان توده ها (در هر سطحی که باشد) سود جست و آنرا ارتقاء داد.



رفیق بهروز قفوری، از فعالین کنفدراسیون دانشجویی (احیاء) در انگلستان؛ از اعضای برجسته اتحادیه کمونیستی ایران در آبادان؛ از مسئولین نظامی سربداران؛ عضو رهبری منتخب شورای چهارم و مسئول نظامی سازمان.

رفیق بهروز قفوری در سال ۱۳۴۴ در آبادان در مهد پروتاریای صنعتی ایران بدنیا آمد. مدتی در پالایشگاه آبادان بکار پرداخت. سپس برای ادامه تحصیل به انگلیس رفت و به یکی از فعالین کنفدراسیون احیاء بدل شد. همزمان با انقلاب ۵۷ به ایوان برگشت و نقش فعالی در مبارزات انقلابی مردم آبادان ایفاء نمود. بهروز از جمله رفقای بود که بیدریغ به انقلاب وفا داشت و از همپرو از اعتماد بیدریغ و سیهترین توده ها نیز بهره مند می شد. نقش و روحیه کمونیستی و صداقت انقلابی در تمامی دوران مبارزه مسلحانه سربداران برجسته بود. در روز ششم بهمن وی به یاری مردم آمل توانست از حلقه حاصره خارج شود و به جنگل عقب نشینی کند. بهروز آگاهانه تلاش نمود جای رفقای جانبخته را پر کند. در جریان درگیریهای نظامی «گرنه سرا» در بهمن ماه سال ۶۰، فروردین و ۱۳ خرداد و ۱۲ اسفند سال ۶۱ قابلیت نظامی بالایی از خود نشان داد. بهروز قفوری از جمله رفقای بود که در مبارزه علیه انحلال طلبی بار بازسازی سازمان پس از شش سال ۶۱ را به دوش کشید. نقش مهمی در برگزاری شورای چهارم سازمان در کردستان و مباحث سیاسی آن داشت. بهروز در آن شورا به عنوان یکی از اعضای رهبری سازمان انتخاب شد. او محصول دوران توانمندی انقلابی بود و در سخت ترین شرایط و سازهایی دشوار شکست انقلاب نقش تعیین کننده ای در بالا نگه داشتن پرچم کمونیسم ایفاء کرد. در اواخر آبان ۶۲ بهروز در پی تعقیب و مراقبتهای گسترده دستگیر شد. وی در آخرین نبرد خودش نیز سرفراز و سربلند بیرون آمده و مغایر دشمن ذره ای کوتاه نیامد؛ در زیر شکنجه های وحشیانه اسرار سازمان را حفظ کرد. و سرانجام در پنجم خرداد ماه ۶۳ تیرباران شد.

سؤال: درگیریهای نظامی بعدی چگونه پیش رفت؟

جواب: در واقع عمده درگیریهای نظامی میان ما و دشمن از ظهر به بعد صورت گرفت. دشمن پس از محاصره و سرکوب رفقای گروه محاصره کننده بسیج، تهاجم گسترده ای را علیه خط دفاعی ما، برپه از جهت شمالی آن - سازمان داد. در ابتدا دشمن سعی کرد با پیشروی نیروهای پیاده اش از خیابانها و کوچه های اصلی سنگرهای ما را فتح کند اما با دادن تلفات، سوقش نشد. تاکتیک بعدی دشمن بکارگیری وانتهای حامل تیربار بود که دور آن کیسه های شن چیده بود. آنها از این طریق هم بارها تلاش کردند خط دفاعی ما را در هم بشکنند. اما هر بار با مقاومت شدید ما رویرو شدند و

دیگری آنچه که بدان اردوی دشمن می نامیم و مرکب از بازوهای مسلح و غیر مسلح سرکوبگر دشمن است. اینها لزوما از موقعیت طبقاتی مانند سرمایه داران و زمینداران بزرگ برخوردار نیستند اما آماج انقلابند و در پروسه جنگ انقلابی باید اراده شان را در هم شکست و خردشان کرد.

تا ظهر شش بهمن، دشمن بطور عمده با رفقای گروه محاصره کننده بسیج رویرو بود و بقیه نیروهای ما در دو محله مشغول سنگر بندی و بسیج توده ها بودند. گروه امین اسنی سنگرهای خود را سر کوچه های محله «اسپه کلا» مستحکم کرد؛ گروه بهنام در محله «رضوانیه». گروه رویا در انتهای «رضوانیه» عهده دار کمین جاده هراز بود و گروه قاسم عهده دار کمین جاده طالقانی.

سؤال: شما چه برنامه ای جلوی روی مردم گذاشتید و آنان چه نقشی بر عهده گرفتند؟

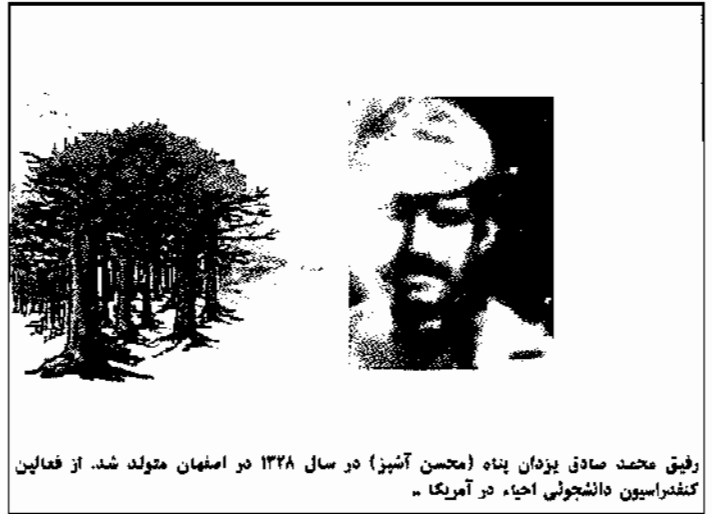
جواب: ما با شعار «زنده باد آزادی»، «مرگ بر خمینی»، «زنده باد سربداران» وارد این دو محله شدیم؛ پرچم سرخ سربداران را برافراشتیم. هر یک از رفقای بازویند سرخی داشتند که بر آن کلمه سربداران نقش بسته بود. در برخی مکانها، رفقا بویژه رفقای محلی برای مردم سخنرانی های کوتاه ایراد کردند. آنان اهداف قیام را توضیح دادند و از مردم خواستند که به صفوف ما بپیوندند و از هر گونه کمک که از دستشان بر می آید دریغ نکنند. اولیه ترین رهنمود، ساختن سنگرها بود. برخوردها متفاوت بود. برخی، بویژه پسران و دختران جوان به ما فعالانه یاری می رساندند. برخی فقط گونی و بیبل در اختیار ما می گذاشتند. برخی دیگر با کمال میل در پر کردن گونی ها و ساختن سنگرها به ما کمک می کردند. برخی هم علیرغم برخورد دلسوزانه شان به خاطر ترس از دشمن و جاسوسانش در کمک به ما اکراه داشتند.

از همان ابتدا، بنا بر سنت مبارزاتی این دو محله، در کلیه خانه ها بروی ما باز گذاشته شد. مردم وقتی نیاز ما به غذا را دیدند هر یک به فراخور حال شان مواد غذایی و سیگار در اختیار ما گذاشتند. بسیاری از ما سؤال می کردند که نهار هستیم یا نه؟ برخی خانواده های مبارز و خانواده های جانبازان شهدا، دیگهای بزرگ برنج بار گذاشتند. یادم می آید در بحبوحه درگیرها، هنگام ظهر، سیگار و غذاهایی با کیفیتی بالا و به وفور به سنگرها می رسید.

از صبح تا ظهر جوانان و نوجوانان دور و بر سنگرهای ما را گرفته بودند. برای هر شلیکی که بسوی دشمن می شد دست می زدند و ما را تشویق می کردند. آنچه که مشهود بود اکثریت اهالی در زمینه های غیر نظامی هر کمکی که از دست شان بر می آمد انجام می دادند، اما در زمینه نظامی چندان فعال نبودند. با نگاه امروزی بهتر است گفته شود که شیوه جنگی ما شیوه مناسبی نبود. چرا که ادغام نظامی مردم زمان طولانی تر می طلبد. هر چند جوانان بسیاری خواهان مسلح شدن بودند اما ما خودمان به اندازه کافی اسلحه نداشتیم. سلاح زیادی هم از عملیات شبانه گیرمان نیامد. در نتیجه تنها در بین داوطلبین مقداری سه راهی پخش می کردیم. علاوه بر رفقای تشکیلات شهر که با چهره پوشیده با ما همراه بودند برخی جوانان به ابتکار خود چهره شان را پوشاندند و تا آخرین لحظات پایایی ما جنگیدند. این ابتکار عمل می توانست همه گیر شود اما متأسفانه تبلیغ نشد.

برخی جوانان از محلات دیگر برای یاری رسانی به ما آمدند. برخی از مبارزان ضد رژیم در بابل وقتی که خبر را شنیدند خود را به آمل رساندند و به صفوف ما پیوستند. بسیاری از وابستگان به گروههای سیاسی چپ که به خاطر ضربات وارده محدود شده بودند، ما را در زمینه های مختلف یاری می رساندند. برخی افراد وابسته به گروه آرمان مستضعفین به صفوف ما پیوستند. برخی جوانانی که از مجاهدین طرفداری می کردند علیرغم دستور سازمانی شان به کمک ما آمدند.

آنچه که مردم را از همکاری بیشتر باز می داشت وجود جاسوسان (بویژه برخی زنان حزب الهی دو محله و محله های دیگر) بود. مردم، بسیاری از این جاسوسان را به ما معرفی می کردند اما عدم قاطعیت ما در قبال این جاسوسان مبنی بر اینکه کشتن زنان تاثیر بدی دارد، تردید مردم را در همکاری بیشتر می کرد. بسیاری از مردم می گفتند اگر شب بمانید بیشتر



رفیق محمد صادق یزدان پناه (محسن آسبز) در سال ۱۳۲۸ در اصفهان متولد شد. از فعالین کنفدراسیون دانشجویی احیاء در آمریکا.

ها بعنوان سنگر استفاده کنیم. خود این رهنمود موجب شد که یکی دو ساعتی مانع پیشروی سریع دشمن شویم و برای خودمان وقت بخریم. اما هر لحظه بر فشار نظامی افزوده می شد. در همان محوطه ای که کاک اسماعیل جان باخت، رفیق مجتبی سلیمانی (کاک سهراب) هدف گلوله قرار گرفت و دیگر قادر به حرکت نبود. به طرف رفیق شاهپور عالی پور (امین) که تا آخرین لحظه کاک اسماعیل را همراهی می کرد، نارتجکی پرت شد. یکی از دستانش به سختی مجروح شد و یکی از چشمانش را از دست داد. او غرقه در خون کنار رفیق مجتبی سلیمانی ماند و برای دیگر رفقا خط آتش درست کرد تا عقب نشینی کنند. رفقای دیگر آن دو را با چشمانی گریان برای آخرین بار در آغوش کشیدند و ترکشان کردند. آنها در خانه ای سنگر گرفتند و تا اتمام مهماتشان به مقاومت پرداختند. بعدا هر دو رفیق نیمه جان به اسارت دشمن افتادند و زیر ضرب و شتم وحشیانه حزب الهی ها به قتل رسیدند.

فاصله میان ما با دشمن آنقدر کم بود که از پشت دیوارها و سنگرها برای هم نارتجک پرت می کردیم. رفیق احمد سینا هنگام عقب نشینی از سنگری به سنگر دیگر هدف گلوله قرار گرفت. رفیق بهناده که لحظه ای پیش با انداختن نارتجک در خانه ای که چند پاسدار در آن سنگر گرفته بودند آنها را به هلاکت رسانده بود از سنگرش بیرون آمد تا سراغ رفیق دیرینش احمد سینا برود. اما او نیز هدف گلوله قرار گرفت و در دم جان باخت. در جبهه اسپه کلا رفیق مهدی تهران از رفقای گروه بسیج که موفق به عقب نشینی شده بود پایش هدف گلوله قرار گرفت و زخم شدید برداشت و مدتی بعد اسیر شد. دشمن او را پشت وانتی بست و آنقدر روی زمین کشید تا جان باخت.

رفیق بهرام خرمشهر پایش در اثر اصابت گلوله شکست. او قادر به راه رفتن نبود. یکی از رفقای پزشکی او را بدوش می کشید و از این خانه به آن خانه می برد. این همزمان شد با تنگتر شدن حلقه محاصره. ما دیگر قادر به رفت و آمد در کوچه ها نبودیم. رفیق بهرام که جنگاوری از تبار پرولترهای عرب بود از رفقا خواست که او را در خانه ای بگذارند و خودشان عقب بنشینند. هنگامی که پاسداران به محل او رسیدند، ضامن نارتجک خود را کشید سه پاسدار را کشت و خود نیز جان باخت. دیگر ادامه مقاومت غیر ممکن بود. مردم پراکنده شده بودند. فقط جوانانی که به ما پیوسته بودند باقی ماندند. درگیرها از فاصله نزدیک ادامه یافت. کوچه به کوچه، خانه به خانه، دیوار به دیوار. دورنمایی برای عقب نشینی هم بچشم نمی خورد. رفقای زخمی مدارک، نامه ها و دفتر های خاطرات خود در جنگل را به مردم می دادند. رفیق ریاحی خاطرات خود را به یکی از اهالی داد. رفیقی نوار سرودهائی که در جنگل پر شده بود را به یکی دیگر.

در بحبوحه نبرد، خیر شهادت کاک اسماعیل به کاک محمد که در محله اسپه کلا بود رسید. اسماعیل علاوه بر اینکه رفیق و همزمین قدیمی کاک محمد بود، برادر دو قلویش هم بود. بغضی خون آلود گلوی کاک محمد را گرفت. مجالی برای بغض ترکاندن نبود. او بیدرنگ دست بکار شد و بعنوان معاون اول نظامی مسئولیت فرماندهی نبرد را در دست گرفت. کاک محمد خونسردی عجیبی داشت. هنگام جنگ هیچ چیز او را منقلب نمی کرد. او آرامش خود را در پیچیده ترین و دشوارترین موقعیتهای حفظ می کرد. رفیق رسول محمدی (کاک محمد) مهمترین ویژگی یک فرمانده نظامی خوب را دارا بود: پذیرش مسئولیتهای سنگین و جرئت و شهامت در تصمیم گیری خطیر. او در آن لحظات سرشار از کینه و تصمیم بود. کاک محمد سری به محله رضوانیه زد. طی مشورتی کوتاه با رفقای رهبری تصمیم به عقب نشینی گرفت. کاک محمد تلاش فراوانی برای سازمان دادن عقب نشینی منظم قوای سربداران کرد. شکستن حلقه محاصره با آن همه نیروی دشمن مستلزم مهارتی فراوان و تهوری بی پایان و نیروی اراده شگرف بود. او راههای مختلف را چک کرد و سرانجام باغی را برای عقب نشینی قوا شناسائی کرد. به این منظور که همه نیروهای خود را در آن باغ جمع کند و منتظر تاریکی شب شود.

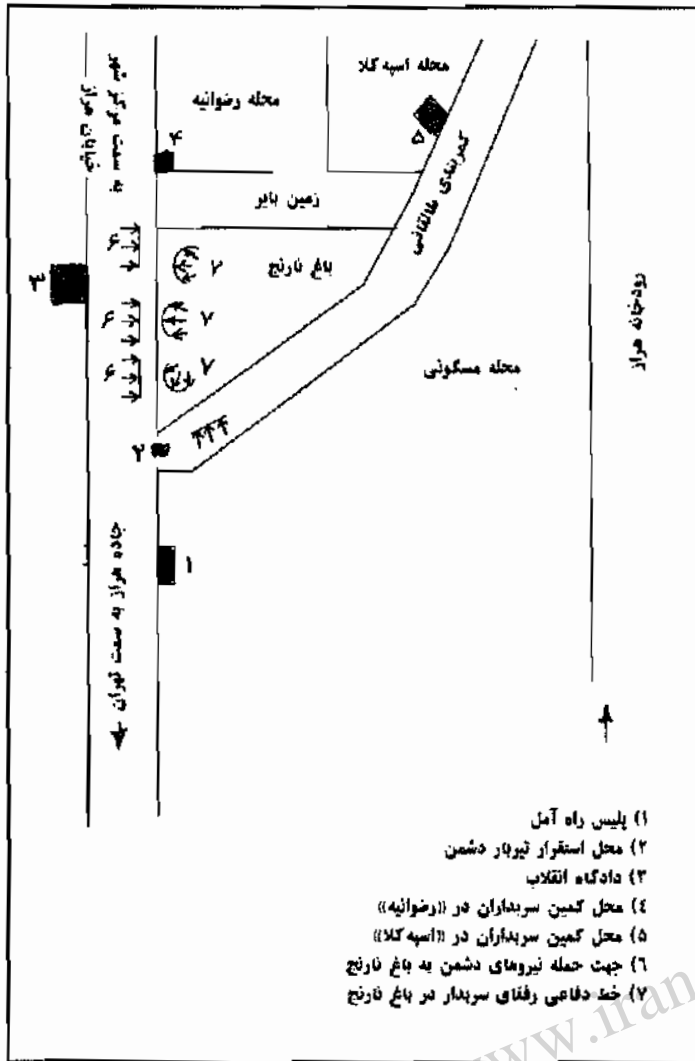
سؤال: عقب نشینی نیروها چگونه صورت گرفت؟

جواب: ساعت حوالی چهار و نیم بعداز ظهر بود، که تصمیم به عقب نشینی

عقب نشستند. سه وانت شان در محله اسپه کلا داغان شد؛ جنازه های شان را جا گذاشتند و به عقب برگشتند. پس از آن، دشمن با بکار گیری تعداد زیادی از نیروهای خود خانه به خانه شروع به پیشروی کرد و در ادامه با توجه به تردیدهایی که از جانب ما در مقابله با حزب الهی های غیر مسلح دید. تاکتیک خانه به خانه را با تاکتیک گوشت دم توپ کردن نیروهای حزب الهی غیر مسلح همراه کرد. این روش موثر افتاد و موجب شد ما ورودی های خیابانهای اصلی این دو محله و خیابانهای اطراف بیمارستان شیر و خورشید را از دست بدهیم. ما خط جبهه مان را عقب کشیدیم. حملات دشمن تشدید یافت. ما هنوز در سنگرها و سر کوچه ها مقاومت می کردیم. علیرغم تلفات نسبتا زیاد دشمن تا حوالی ساعت دو نیم بعد از ظهر، ما تلفاتی در این دو محله نداشتیم و انتظام قوای ما حفظ شده بود. هنوز نصفه جنوبی دو محله در اختیار ما بود و ارتباطات بین دو محله برقرار بود و براحتی رفت و آمد صوت می گرفت. البته عدم شناخت اکثریت نیروهای ما از کوچه پس کوچه ها موجب عدم تحرک کافی می شد. با وجود این، مقاومت قهرمانانه ای صورت می گرفت.

لحظه به لحظه بر شدت جنگ افزوده شد. دشمن تهاجم گسترده ای را از محله رضوانیه آغاز کرد. چند رفیق هدف گلوله قرار گرفتند و زخمی شدند. رفیق فریبرز امیری (شوان) در همین نقطه به شهادت رسید. در همین مکان گلوله ای ران رفیق حسین ریاحی را شکافت. چند تن دیگر از رفقا به محاصره افتادند. کاک اسماعیل برای شکستن حلقه محاصره بی محابا بر دشمن هجوم برد. وی هنگام عبور از یک کوچه هدف رگبار دشمن قرار گرفت و بر زمین افتاد. رفیق محمود آر پی جی (از رفقای ستاد پلی تکنیک) خود را بالای سر او رساند. اسماعیل اسلحه اش را به او داد و گفت به مقاومت ادامه دهید. لحظه ای بعد وی با لیخندی آسوده برای همیشه به سرزمین رویاها و حماسه های مردم پا نهاد. جان باختن کاک اسماعیل بدترین ضربه بود. قلب مان تکان خورد و به درد آمد. زخمی دردناک و لطمه ای جبران ناپذیر. هیچ چیز رنج آور تر از آن نیست که فرمانده اصلی در میدان جنگ از دست برود. فرماندهی که کلیه رفقا عاشقانه دوستش داشتند؛ فرماندهی که همواره منبع تهور و جسارت و اطمینان خاطر بود.

پس از جان باختن کاک اسماعیل، نبرد ابعاد سهمگینی بخود گرفت. همه گلوله ها و انفجار نارتجکها شوغا میکرد. فقط بوی باروت بود که در سراسر شهر به مشام می رسید. اینبار دشمن دیوانه وار و با نیروی عظیم از جبهه های گوناگون هجوم آورد. خط جبهه مان مدام باریکتر می شد و به انتهای دو محله نزدیکتر. حوالی ساعت سه بعد از ظهر بود که خط جبهه مان به یکی دو کوچه درازی که دو محله را به هم وصل می کرد، محدود شد. گروه پزشکی در خانه ای در همین کوچه مستقر بود. تعداد زخمی ها افزایش یافته بود، گروه پزشکی قادر به رسیدگی به این همه زخمی نبود. با وجود این هیچ سنگری بدون مقاومت از دست نمی رفت. به خاطر می آید که در بحبوحه پیشرویهای خانه به خانه دشمن، رفیق فرهنگ سراج که تجربه جنگ در خرمشهر هنگام تهاجم ارتش عراق را داشت، فریاد زد: اینها دارند تاکتیک بعضی ها را بکار می گیرند، ما هم باید از خانه ها و پشت بامهای خانه



- ۱) پلیس راه آمل
- ۲) محل استقرار تیپ‌های دشمن
- ۳) دادگاه انقلاب
- ۴) محل کمین سربداران در «رضوانیه»
- ۵) محل کمین سربداران در «اسبه کلا»
- ۶) جهت حمله نیروهای دشمن به باغ نارنج
- ۷) خط دفاعی رفقای سربدار در باغ نارنج

کاک محمد نیروها را بصورت نیم دایره آرایش نظامی داد و خود در پیشاپیش قرار گرفت. آنگاه بالاپوش سربازش را از تن کند، کوله پشتی اش را از فشنگ خالی کرد و کناری نهاد، فشنگها را در جیب شلوار جای داد و با قاطعیت خطاب به بقیه رفق گفت «دشمن ما را محاصره کرده و راهی بجز در هم شکستن حلقه محاصره نداریم. باید هر طور شده خود را به جاده کمربندی برسانیم. اگر موفق به انجام اینکار نشدیم آنقدر مقاومت می کنیم تا کشته شویم. به هیچ یک از نیروهای دشمن رحم نکنید.» آنگاه خود و دیگر رفقا با حالت نیم خیز به قصد پیشروی بر صفوف دشمن آتش گشودند. در همین اثنا، صدای رگبار کالیبر ۵۰ بلند شد. همه بسرعت خود را بر زمین پرتاب کردند و پناه گرفتند. در این میان کاک محمد با پشت به زمین پرتاب شد اسلحه اش بروی پایش غلتید. گلوله ها سینه اش را شکافته بودند. رفیقی بروی او خم شد و صدایش کرد. کاک محمد سرش را برگرداند، خواست چیزی بگوید، اما نتوانست. سپس همه نیروی خود را جمع کرد، مشت راستش را بالا آورد و گفت: «زنده باد آزادی، مرگ بر خمینی!» بار دیگر تلاش کرد که مشت چپش را بالا بیاورد اما نتوانست و آرام گرفت. همان آرامشی که چند ساعت پیش از این بر چهره کاک اساعیل و بسیاری از رفقای دیگر نقش بسته بود.

در همین حین، رفقا از گوشه های مختلف باغ قاطعانه و بی وقفه رگبار را بسمت نیروهای دشمن، بویژه گله های حزب الله گشودند. آنها با شجاعت و اراده ای فوق العاده و عزمی جزم زمییدند؛ توانائی و رشادتی وصف ناپذیر از خود نشان دادند. اطراف باغ نارنج از تقاطعی بود که بیشترین تلفات و زخمی بر نیروهای دشمن وارد آمد. بلندگوی دستی پاسداران بود که مدام نیروهای خود را به عقب نشینی فرا می خواند. یکی از رفقا از جایش بند شد و خطاب به حزب اللهی سرگردان گفت از اینور بیایید. آنها فریب خورده و بار دیگر در تیررس ما قرار گرفتند و آه و ناله های شان بلند شد. خوشبختانه شبی که در مقابل سنگر رفقا قرار داشت حفاظ خوبی شد که در تیررس

گرفته شد. انتهای این دو محله، باغ نارنج بزرگ مثلث شکلی قرار داشت. زمین بایر کوچکی قاعده این مثلث را از دو محله جدا می کرد. در ضلع غربی آن دادگاه انقلاب واقع بود و در ضلع شرقی آن رودخانه هراز و مسیری که از آن شبانه وارد شهر شده بودیم. در رأس مثلث که محل تقاطع کمربندی ظالقانی و جاده هراز بود دشمن در یک بلندی تیرباری کار گذاشته بود که تقریباً بر هر دو ضلع باغ مسلط بود.

اولین گروه، گروه کمین جاده هراز بود که همراه با تعداد دیگری از رفقا به باغ نارنج عقب نشست. تقریباً بیست نفر در این گروه بودند. رفقای این گروه با باز کردن خط آتش علیه نیروهای مستقر در دادگاه انقلاب راه خود را بسمت محله ای در پشت دادگاه انقلاب گشودند. آنان با دو زدن دادگاه انقلاب توانستند خود را به روستائی که در کناره شهر قرار داشت برسانند. حین عبور از جاده هراز که خیابان پهنی بود، رفیق اسعد شرفانی نژاد از رفقای جنوب از ناحیه کمر هدف گلوله قرار گرفت و فلج شد و دیگر قادر به حرکت نبود. رفقا مجبور شدند او را جا بگذارند. این رفیق دستگیر و اعدام شد. رفیقی دیگر حین عبور در اثر شدت تیراندازیها میان شمشادهای وسط خیابان پناه گرفت و نتوانست خود را به رفقای دیگر برساند. او دو شبانه روز در آن نقطه باقی ماند و بعد از دو شبانه روز از همان راهی که به شهر آمدیم به جنگل برگشت و خود را به رفقا رساند. این دسته از رفقا که مرکب از رفقائی چون حسن امیری، عبدالله میرآویسی و بهروز فتحی بودند در کناره آن روستا وانتی را مصادره کردند و جملگی سوار بر وانت شدند. آنها با عبور از جاده های روستائی به سمت جنگل رفتند. حین عبور از روستا با اعضای مسلح انجمن اسلامی روستای «مرزنکلا» درگیر شدند و سنگرهایشان را در هم کوبیدند. این گروه در واقع راه عقب نشینی خود تا جنگل را با نبرد باز کردند. هوا تازه تاریک شده بود که آنان همراه با چند تن از رفقای که زخم سطحی برداشته بودند در امامزاده عبدالله به حاشیه جنگل رسیدند.

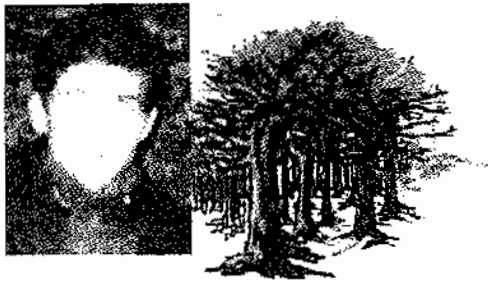
دومین گروه تیمی مرکب از رفقا حشمت اسدی، سیامک زعیب، فرهنگ سراج، علی اصغر آیت الله زاده، تورج ملابری و حسین ساری، برخی دیگر از رفقای گروه پزشکی همچون فرح خرم نژاد بودند. آنان به دنبال گروه اول رفتند. اما نتوانستند ارتباط شان با آنان را حفظ کنند. زمانی به باغ رسیدند که آنها باغ را ترک کرده بودند و امکان عبور از جاده هراز تقریباً غیر ممکن شده بود. این دسته از رفقا مجدداً به حد فاصل دو محله رضوانیه و اسبه کلا بازگشتند. از آنجائیکه راه عقب نشینی از قبل طراحی نشده بود، در نتیجه سازمان دادن عقب نشینی منظم کار بسیار سختی بود. با وجود این، و با تلاش تک تک فرماندهان نظامی بویژه کاک محمد تعداد زیادی از رفقا دسته به دسته، دو به دو یا سه به سه مجموعاً نزدیک به سی نفر توانستند به باغ عقب بنشینند. این همزمان بود با درهم شکستن خط دفاعی ما در دو محله. دیگر رفت و آمد در کوچه ها امکان پذیر نبود. رفقا می بایست مدام از دیوار خانه ها بالا و پائین می رفتند یا پشت درب خانه ها سنگر می گرفتند و به نیروهای دشمن که در کوچه ها در حال رفت و آمد بودند تیر می انداختند.

دشمن توانست بر زمین بایری که به باغ منتهی می شد هم تسلط پیدا کند. در نتیجه، نیروهای مستقر در محلات نتوانستند به باغ عقب نشینی کنند. بیش از بیست نفر از رفقا عملاً در محله باقی ماندند و در خانه ها پنهان شدند.

اما برای آن دسته از رفقائی که به باغ نارنج عقب نشستند پایان نبرد نبود، تازه اوج و هنگامه نبرد بود.

سؤال: درگیری در باغ نارنج چگونه پیش رفت؟

جواب: رفقا در گوشه و کنار باغ سنگر گرفتند. اگر چه درختان پرتقال و نارنج تنه نازکی داشتند و برای سنگر گیری مناسب نبودند اما پوشش مناسبی برای ما فراهم آوردند. فشار نیروهای ارتجاع صد چندان شده بود. دشمن با خمپاره و نارنجک و مسلسلهای سبک و سنگین به باغ یورش آورد. پاسداران و بسیجی ها و خیل مزه‌وران حزب الهی گله وار پیش می آمدند تا به خیال خود مقاومت ما را در هم شکنند. مقاومت ستایش انگیزی از جانب ما صورت گرفت. فاصله ما و دشمن بسیار کم بود بگونه ای که چهره ها قابل تشخیص بودند. صدای گلوله و انفجار نارنجکها، گوش را کر می کرد.



رفیق حمید راج پوت؛ در جریان انقلاب ۵۷، جوانی دانش‌آموز بود که به سف هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران پیوست. رفیق حمید جزء اولین تیمهای اعزامی به جنگل در اوایل شهریور ماه ۶۰ بود. او نقش فعالی در تدارکات اولیه جنگل بر عهده داشت. رفیق حمید از جمله رفقای جوانی بود که با سخت تر شدن شرایط مبارزه در جنگل، شکوفا شدند و روحیه انقلابی جمع را تقویت نمودند. وی در شب قیام آمل با مهارت فوق العاده، سنگر پاسداران در مقر بسیج را با شلیک گلوله آو بی چی در هم کوبید. رفیق حمید جزء معدود رفقای پوده که توانست از حلقه محاصره بسیج خارج شود. ولیکن روز هفتم بهمن ماه که او که به همراه عده ای دیگر از رفقا در خانه ای پناه گرفته بودند، اسیر شدند. دو روز بعد، حمید در کنار چند تن دیگر از رفقا در ورزشگاه آمل تیرباران شد.

نباشند. اما این مقاومت دلیرانه و شگفت انگیز به بهای از دست دادن چند تن از رفقا ممکن شد. رفیق سهیل سهیلی (یوسف گرجی) معاون دوم نظامی سریداران پس از نبرد پر جوش و خروش هدف گلوله قرار گرفت. قلبی که همیشه چشمه های روشن خورشید در درونش می جوشید، از حرکت بازایستاد. رفیق محمد صادق یزدان پناه (محسن آشپز) که تک تیرانداز ماهری بود با تفنگ ام یک خود تک به تک نیروهای دشمن را از پا در آورد و خود به شهادت رسید. رفیق مسعود حینری از رفقای بیکار که زخمی شد به اسارت دشمن در آمد. رفیق فریدون شمال از رفقای تنکابن که مدتی در جنگل بود ولی بعد برای کمک به تشکیلات شهر ساکن آمل شد، به احتمال زیاد در همین نقطه گلوله ای فکش را داغان کرد و زنده اسیر دشمن شد. رفیق شکرالله احمدی (از کادوهای برجسته و قدیمی سازمان شفق سرخ و از معلمان محبوب مردم منطقه ثلاث باباجانی کرمانشاه و از بنیانگذاران اتحادیه دهقانی روانسر و جوانرود) پس از اتمام فشنگاهی تفنگ قنداق شکسته اش، اسیر شد. برخی رفقا هم زخمی شدند. رفیق محمد پوتید برای بار دوم زخم برداشت.

با تاریک شدن هوا، نیروهای دشمن از این جبهه عقب نشستند و کلا از ترس دادن تلفات بیشتر، نیروهای شان را از دو محله بیرون کشیدند و ادامه عملیات شان را به فردا موکول کردند. هر چند، تا نیمه شب صدای تیراندازی درگیریهایی کوتاه، صدای تک تیرها و انفجار نارنجکها از گوشه و کنار شهر شنیده می شد.

با جان باختن کاک محمد، عملا بین نیروهای مستقر در باغ شکاف افتاد و هر دسته از نیروها شبانه، به طریقی جداگانه از باغ خارج شدند.

سؤال: بقیه قوای سریدار چگونه از شهر به جنگل عقب نشستند و مردم چگونه شما را در این زمینه یاری دادند؟

جواب: یک گروه یازده نفره مرکب از رفقای چون حسین ریاحی، فریدون خرم روز (میرزا یوسف)، بهزاد گیلان، محمد پوتید، عیدی نوروزی (مالک آغاچاری) حدود نه و نیم شب تصمیم گرفتند از باغ خارج شوند. نخست برای پیدا کردن دیگر رفقا چرخی در باغ زهاند اما کسی را پیدا نکردند. برای جبران مهمات مصرف شده به جستجوی فشنگ پرداختند و تعدادی خشابهایی فشنگ که دور و بر افتاده بود را جمع آوری کردند. سپس زخم رفقای زخمی را محکم بستند و بسمت بخش جنوبی جاده کمربندی طالقانی براه افتادند. آنان با پاره کردن سیم خاردار به کنار آن جاده رسیدند. در سمت جنوبی این جاده تیرباری کار گذاشته شده بود که هر از چند گاهی با شنیدن هر صدائی جاده را به گلوله می بست. همان موقع به سمت یک اسب و یکی از نیروهای خودشان تیراندازی کردند و پاسداری را زخمی کردند. صدای جر و بحثهای شان سر این مسئله شنیده می شد، این خود فرصت مناسبی بود که کلیه رفقا براحتمی از جاده گذر کنند و خود را بسمت رودخانه بکشانند. همان موقع پیرمرد و زن جوانی که با فانوس دنبال اسب شان می گشتند رفقا را دیدند. آنها به گرمی از رفقا استقبال کردند و آنها را برای خوردن شام به خانه دعوت کردند. اما رفقا از آنان خواستند که تا کناره رودخانه راهنمایی شان کند پیرمرد با کمال میل آنها را راهنمایی و همراهی کرد و راه ساده تری را برای عبور از رودخانه نشان شان داد. رفقا از جاده کمربندی آمل - بابل از میان دو کمین ارتش گذشتند و وارد همان مسیری شدند که دو شب قبل آنها طی کرده بودند.

حضور رفیق ریاحی قوت قلب بزرگی برای کلیه رفقا محسوب می شد. او علیرغم اینکه خون زیادی از پایش رفته بود، از روحیه ای عالی برخوردار بود. نقش وی در روحیه دادن به رفقا هنگام عقب نشینی به باغ و درگیریهایی توی باغ و عقب نشینی تا جنگل تعیین کننده بود. در سخت ترین لحظات؛ زمانی که تهاجم دشمن در اوج بود؛ وی منبع شهامت و دلداری برای رفقا بود. منبعی قابل اعتماد و اطمینان که در اوج محاصره و سرکوب دشمن و لحظات شوم شکست به دیگران الهام می بخشید.

این رفقا پس از یک شبانه روز نبرد و سه شبانه روز بی خوابی و خستگی مفرط بسمت آخرین تلاهایی که در آن بودیم رفتند. شب غم انگیزی بود. حزن و اندوه همه را فراگرفته بود. هر کس سعی می کرد بغضش را پنهان کند اما هر بار با شنیدن نام رفقای جانباخته، نام عزیزترین عزیزان و یاران

خود، صدای حق گریه این یا آن رفیق فضای تیره شب را می شکافت. تلاش برای دلداری دادن این یا آن رفیق غیر ممکن بود. چرا که به راحتی حق گریه ها همگانی می شد. این دسته از رفقا سحرگاهان به مقصد رسیدند.

یک گروه شش هفت نفره از رفقای که در باغ نارنج مستقر بودند، همراه با یکی از رفقای زخمی به سمت دادگاه انقلاب عقب نشستند و خود را به کنار یک روستای حاشیه شهر رساندند. یکی از اهالی آن روستا آنان را در خانه اش جای داد. نان و دارو و امکانات اولیه در اختیارشان قرار داد؛ خودش فردا مسیر عقب نشینی از جنگل از طریق رودخانه هراز را شناسائی کرد. و شب هنگام رفقا را تا لب رودخانه رساند. این رفقا نیز ۲۴ ساعت بعد به گروه شامل رفیق ریاحی رسیدند. برخی دسته های کوچکتر نیز عمدتاً از این مسیر خود را به جنگل رساندند.

کمکهای مردم برای عقب نشینی نیروهائی که در محلات باقی مانده بودند، تعیین کننده بود. بطور خودبخودی تیمهائی از جوانان برای کمک به عقب نشینی نیروهای ما شکل گرفت. این تیمها تا دو سه روز پس از ششم بهمن علیرغم خطراتی زیادی که وجود داشت، فعال بودند. انگار مردم ایندو محله همگی بسیج شده بودند که هر طور شده جان رفقا را نجات دهند، فقط کافی بود که به مردم رجوع شود؛ هیچکس دست رد بر سینه کسی نمی زد.

رفیق بهروز غفوری که در محله اسپه کلا باقی مانده بود، همراه با دو رفیق دیگر به خانه یکی از اهالی رفتند. آنها که بشدت خسته و گرسنه بودند غذائی خوردند و چند ساعتی استراحت کردند. صاحبخانه سر ساعت مقرر رفقا را از خواب بیدار کرد و شخصا آنها را تا مسیر رودخانه همراهی کرد و راه عقب نشینی را نشان داد. آنها فردا صبح به رفقای مستقر در سه تلال ملحق شدند. رفیق کرد دیگری هنگام عبور از جاده به خانه ای پناه برد. اهالی خانه سریعا دست بکار شدند. اسلحه اش را مخفی کردند. او را به حمام بردند. ریشش را تراشیدند و برای حفظ ظاهر رختخوابی برایش پهن کردند و او را در آن خوابانند و دو سه روز نزد خود نگهداشتند. سپس با درست کردن پوشش مناسب با ماشین شخصی خودشان وی را به تهران رساندند؛ پول کافی در اختیار وی نهادند و به او گفتند هر موقع که خواستی برگرد اسلحه ات را تحویل بگیر.

رفیق محمد توکلی (مسعود آبادان) که انگشت دستش تیر خورده بود، در آخرین لحظه که حلقه محاصره بسته شده بود وارد خانه ای شد. ساکنین خانه از پیر و جوان فعالانه کمک کردند تا وی سریعا لباسش را عوض کند و دستکشی به وی دادند که زخمش را پنهان کند و او را به خانه امن تری منتقل کردند. فردای آرزو که این رفیق در خیابان پارسه می زد توانست اتفاقی رفقای تشکیلات شهر را ببیند و به خانه ای منتقل شود و چند روز

هستی ننگین استبدادگر بر باد باد!

یک شب سرد زمستانی تاریک و بلند

سربداران گرد آتش نزد هم بنشسته اند

خورده و خواب و خستگی گونی ز خاطر برده اند

توشه ییکار فردا را میا می کنند

این یکی آماده می سازد تفنگ خویش را

می شمارد دیگری از نو فشنگ خویش را

نقشه و برنامه و مسئولیتها را دقیق

گفته و شرح و دلایل باز گوید یک رفیق

شب سیاه و قلب جنگل می تپد از التهاب

شعله های هیزم آتش زده در پیچ و تاب

وقتی آتش قد کشید و مخنه را روشن نمود

عزم در چشمان براق همه لبریز بود

گفتگو پایان گرفت و سر به بالین تنگ

هر رفیقی خفت روی بستر خاشاک و سنگ

شب به پایان می رسد، چشم رفیقان خواب نیست

زانکه فردا روز خون، تکلیف مرگ و زندگی است

تا که باران قصد منزلگاه یاران کرده است

هر درختی دامنش را چتر یاران کرده است

باز می پیچد صدای مفرط فریاد باد

هستی ننگین استبدادگر بر باد باد

این شعر توسط مادر یکی از رفقا با الهام از نامه آن رفیق که موقیبت زندگی و مبارزه در جنگل را برایش توصیف کرده بود، سروده شد.

جواب: دشمن در این درگیری بیش از ۲۰۰ کشته و ۵۰۰ زخمی از خود بجای گذاشت. تمامی بیمارستانهای آمل، بابل، قائمشهر و ساری مملو از زخمی های دشمن بود. خود رژیم رسماً کشته های خود را در لیستی ۴۰ نفر اعلام کرد. لیست مسخره ای که هر سال عوض می شد.

ما در این نبرد در مجموع ۴۴ کشته و اسیر دادیم. پنج نفر از رفقا هم زخمی شدند که بعداً مزارا شدند. سه تن از اعضای کمیته دائم رهبری سازمان کشته و اسیر شدند. سه تن از فرماندهان اصلی نظامی یعنی کاک اسماعیل، کاک محمد و یوسف گرجی را به همراه یک معاون نظامی یعنی رفیق فرامرز فرزند را از دست دادیم. هیچگاه از تعداد کسانی که به صفوف ما پیوستند و در جریان نبرد کشته شدند، اطلاع دقیقی کسب نکردیم. هر چند که بطور جسته و گریخته از وجود چند جوان انقلابی که کشته شدند مطلع شدیم. البته رژیم بسیاری از مردم ساکن در این دو محله را که در اثر اصابت گلوله های پاسداران کشته شدند به حساب حزب الهی ها گذاشت. که روشن ترین نمونه آن کارمندی بنام فرخ زارع بود که در اثر کمانه گلوله پاسداران کشته شد و نامش در لیست منتشره از سوی رژیم گذاشته شد. بعلاوه طی ماهها بعد بسیاری از جوانان به جرم همکاری با سربداران و شرکت در قیام آمل اعدام یا به حبسهای طولی مدت محکوم شدند.

از نظر مهمات نیز تقریباً اکثر مهمات فردی مان مصرف شد. دیگهای انفجاری، موشک اندازهای آبی جی هفت همراه با حدود سی گلوله بدون اینکه استفاده چندانی از آنها بشود را از دست دادیم.

در مجموع علیرغم ضربه سیاسی نظامی مهمی که به رژیم زدیم، شکست سختی نصیب مان شد.

بعد به تهران بیاید.

چند نفر از رفقای گروه پزشکی که در خانه ای مانده بودند و نتوانسته بودند خود را هنگام درگیریها به دو محله برسانند یکی دو روز بعد به یاری مردم به شهرهای دیگر منتقل شدند. پدر پیر رفیق منصور و امید قماش بدون ذره ای تردید و هراس شخصاً پوشش آنها شد و آنها را از پستهای بازرسی رد نمود.

یکی دیگر از رفقا در وقتا در خانه ای به مدت ۴۸ ساعت پنهان شده بود، بسیاری از اهالی محل از این مسئله خبر داشتند هر یک در تلاش برای پیدا کردن راهی برای خروجش از محله بودند. صاحبخانه که از حضور این رفیق در خانه اش مطلع بود طی دو روز بعد همراه با زن و فرزندانش هنگام خانه گردی رژیم جلوی منزل می ایستاد تا هاموران کمتر شک کنند. سرانجام با همکاری مردم وی توانست از شهر خارج شود.

بسیاری از رفقای محلی دیگر چون امید قماش، رحمت چمن سرا، منیر نور محمدی، فرشته ازلی و چند نفر دیگر که در قیام شرکت داشتند با کمک اهالی محل توانستند از دو محله خارج شوند. همچنین بسیاری از جوانان محلی که به صفوف ما پیوسته بودند، با کمک تیمهای یاری دهنده مردمی توانستند از محاصره خارج شوند. متأسفانه برخی از این افراد که بصورت انفرادی به جنگل عقب نشستند بعلت عدم آشنائی به راهها و منطقه ای که ما در آن بودیم در کمین نیروهای دشمن افتادند و کشته شدند. خود رژیم چند مورد از این درگیریهای پراکنده را طی روزهای بعد در کناره جنگل گزارش داد.

اما بدترین ضربه هنگام عقب نشینی، بر تیمی که مرکب از رفقا سیامک زعیم و حشمت اسدی و گروه پزشکی بود وارد آمد. این رفقا پس از بازگشت مجدد به محله همراه با تعدادی دیگر از رفقا، رفقائی چون مراد، روزبه منافی، حمید راج پوت که به آنها ملحق شده بودند به محاصره کامل افتادند. رفیق مراد در آخرین لحظه گفت بهتر است هر یک یا چند تانی در گوشه ای پنهان شویم و خود را نجات دهیم. چند ثانیه ای نگذشت که به خاطر حملات بی وقفه دشمن رفقا از یکدیگر جدا افتادند. رفیق مراد همراه با رفیق محمد توکلی وارد خانه ای شدند و اکثریت رفقا وارد خانه ای دیگر. رفیق مراد پس از رفیق محمد توکلی لباسش را عوض کرد و خود را به کوچه انداخت و قاطی جمعیتی شد که در حال خارج شدن از محله بودند. متأسفانه وی همانروز بعنوان مشکوک بازداشت شد و روز بعد توسط یکی از افراد دستگیر شده گروه پزشکی که خیانت کرد بعنوان یکی از رهبران اصلی سازمان شناسائی شد. رفیق غلامعباس درخشان ماهها زیر شکنجه بود و همانطور که در نامه ای که از زندان به بیرون داده بود نوشت من زیر کتک خواهم مرد و چیزی نخواهم گفت. او بدینگونه عمل کرد. در مرداد ماه ۶۱ رفیق غلام عباس درخشان زیر شکنجه در زندان چالوس جان باخت.

اما بقیه رفقای این گروه که رفقا سیامک زعیم و حشمت اسدی هم همراهشان بودند در پشت بام خانه ای پناه گرفتند. این دسته از رفقا که شامل رفقای گروه پزشکی بود اسلحه و مهمات زیادی در اختیار نداشتند. متأسفانه آنان شب در پشت بام خانه ای که هنگام عقب نشینی در آن پناه گرفته بودند، ماندند و تلاشی برای اینکه از محله و شهر خارج شوند سازمان ندادند؛ آنها با خیر نشدند که دشمن نیروهایش را از خیابانها و کوچه پس کوچه های این دو محله خارج ساخته و دور آن حلقه زده است. فردای روز قیام، ده نفر از این رفقا طی درگیری کوتاهی زنده اسیر شدند؛ اکثریت شان به غیر از رفیق سیامک زعیم (شهاب) و یکی دو نفر دیگر دو روز بعد در ملاعام تیرباران شدند. بنا به قولی، رفیق حشمت اسدی برای اینکه زنده اسیر نشود خودش را کشت و بنا به قولی دیگر در درگیری کشته شد. البته هنوز که هنوز است مردم شهر آمل سرگش را باور نکرده اند. این آخرین و متمرکزترین ضربه نظامی در شهر بود که بر ما وارد شد، ضربه ای که طی آن اصلی ترین فرد رهبری سیاسی خود را از دست دادیم.

بدینسان قیامی که غرور و افتخار و بلندپروازی کمونیستی بر تارکش نقش بسته بود از میان آتش و خشم و عصیان و باروت گذر کرد؛ در خون رهبران و رزمندگان طبقه کارگر و خلق غرقه شد و شکست خورد.

سؤال: نتایج نظامی مجموعه درگیریهای این نبرد از زاویه تعداد کشته ها و زخمی های طرفین چه بود؟

سؤال: چرا می گویی شکست؟ آیا قیام آمل محکوم به شکست بود؟ این قیام چه جایگاهی در نبرد بین انقلاب و ضد انقلاب در آن مقطع داشت؟

فراهم تواند کرد.

سؤال: قبل از اینکه به چگونگی ادامه سرکوب دشمن، تأثیرات سراسری قیام آمل و برخورد گروههای سیاسی دیگر ببردازی، زمانی که به جنگ عقب نشستید، چه برنامه ای را دنبال کردید؟

جواب: با توجه به اینکه برخی رفقا در دسته های کوچک یا انفرادی به محل تلاطم بر می گشتند رفقا چند روزی صبر کردند تا احتمالاً هر کسی که توانست از شهر خارج شود را در آنجا بیابند. برنامه اصلی ما پیدا کردن بقیه رفقای بود که احتمال می دادیم به جنگ واقع در سمت غربی جاده هراز عقب نشسته باشند. در این فاصله به چند نقطه ای سر زده شد که احتمال می دادند رفقای بدان سمت عقب نشینی کرده باشند. رئی برای تحرک بیشتر می بایست قبل از هر چیز رفقای زخمی را به شهر منتقل می کردیم. دشمن جاده هراز را یکی دو روزی مسدود اعلام کرد. رفقا پس از باز شدن جاده هراز جلوی کامیونی را گرفتند و از راننده آن کمک خواستند. راننده با کمال میل پذیرفت. بدین وسیله یکی از رفقا که زخمش سطحی بود همراه با رفیقی دیگر به تهران رفتند. فردا شب هم رفقای تشکیلات شهر با درست کردن پوشش مناسب، با ماشینی برای انتقال رفیق ریاحی و محمد پونید سر قرار جاده آمدند. رفیق ریاحی به سختی می توانست حرکت کند. رفقا با درست کردن برانکاره او را حمل کردند و با گذشتن از چند رودخانه به محل قرار رسیدند. پس از انتقال این دو رفیق باقی افراد که نزدیک به بیست نفری می شدند به سمت روستای ییلاقی «گزنه سرا» براه افتادند. درست فردای آنروز پاسداران با هلی کوپتر، خود را به محل تلاطمی که رفقا چند روزی در آن مستقر بودند رساندند اما دست از پا درازتر برگشتند. رفیق ریاحی قبل از وداع به رفقا گفت شما کمونیستهای قهرمانی هستید و نبردی عظیم را پیش برده اید من الان در موقعیتی نیستم که در مورد چگونگی ادامه حرکت سرداران چیزی بگویم. اما شما سعی کنید رفقای دیگر را بیابید و با آنان به جمع بندی بنشینید.

ادامه دارد.....

جواب: قیام ما شکست خورد چرا که اهدافی که از آن انتظار داشتیم تحقق نیافت. قیام آمل به حریفی که می خواستیم بدل نشد. مسلماً فاکتورهای عینی و ذهنی زیادی در این شکست دخیل بودند. تا آنجائیکه به فاکتور ذهنی بر می گشت یعنی نقش عنصر آگاه به بیانی خط و استراتژی ما که در طرحها و نقشه های نظامی فشرده می شد، اشتباهات زیادی از ما سر زد. من تلاش کردم این اشتباهات را از جنبه های گوناگون و در جزئیات مختلف نشان دهم. اشتباهاتی که ریشه در درک غلط از استراتژی انقلاب در ایران داشت. این درک غلط بطور متمرکزی خود را در نادرستی روش جنگی ما نشان داد. به این معنا که قبل از اینکه تبدیل به ارتش قدرتمند و گسترده ای بشویم، با دشمن در یکی از مراکز قدرتش وارد درگیری تعیین کننده شدیم و در جدال نابرابر و میدان نامساعد شهر، شکست سختی خوردیم.

امروزه که نگاه می کنیم به جرئت می توان گفت که حتی اگر ما دچار چنین خطاهای تاکتیکی هم نمی شدیم باز فاکتورهای عینی قدرتمندتر دیگری خارج از اراده ما عمل می کرد که مانع پیروزی این قیام می شد. حتی اگر ما بدرستی تمام اصول، قواعد و فن قیام مسلحانه شهری را بکار می گرفتیم، باز چنین شکستی اجتناب ناپذیر بود. در صورتیکه استراتژی جنگ درازمدت خلق را اتخاذ می کردیم، انقلاب مسیر دیگری را می پیمود. قیام مسلحانه شهری در کوتاه مدت قادر به رشد و گسترش ارتش خلق و حرکت سیل وار بسوی شهرهای دیگر نبود. ما باید قیام آمل را به مشابه یک عملیات نظامی زود فرجام در چارچوب جنگ طولانی مدت می نگریم. البته اتخاذ چنین استراتژی و تاکتیکی در آن مقطع برای نیروی چون ما با تجارب و کیفیاتی که داشتیم چندان سهل و ساده نبود چرا که نیازمند تسویه حساب جدی ایدئولوژیک - سیاسی با انحرافات غالب بر سازمان و کل جنبش کمونیستی ایران بود.

برگردم به فاکتورهای نامساعد عینی. در این زمینه می توان بر دو فاکتور مشخص انگشت گذاشت:

یکم، دشمن در آن مقطع در سرکوب نیروهای انقلابی در سراسر کشور به موفقیت های نسبی مهمی دست یافته بود. دیگر قادر بود براحتی نیروهایش را متمرکز کند، کاری که فی المثل در تابستان سال ۶۰ امکان پذیر نبود. این مسئله در تفوق کمی و عظیم نیروهایش نسبت به ما در روز ششم بهمن ماه خود را نشان داد.

دوم، افت نسبی روحیات انقلابی در میان توده ها هم فاکتور مهم دیگری بود. بعنوان نمونه بگویم رژیم در ادامه ضربات سختی که بر نیروهای انقلابی در سراسر کشور وارد آورد، در شهر کوچکی چون آمل تا آزمون بیش از ۸۰ تن از انقلابیون شهر را اعدام و بیش از ۱۲۰۰ نفر را دستگیر کرده بود. به جرئت می توان گفت که به همین نسبت فعالین سیاسی زیادی از شهر فراری بودند.

با وجود این، توده های مردم مشتاقانه به استقبال نیروهای ما شناختند و در زمینه های مختلف ما را یاری رساندند. لیکن این بار در مقابل هزاران مزدور تا بندگان مسلح که ارتجاع بدون فوت وقت علیه این قیام بسیج کرد، انقلاب ایستادگی نتوانست کرد. قیام آمل نشانه آخرین تعرض سازمان یافته انقلاب علیه ضد انقلاب در بعد سراسری بود. قیامی که کسب قدرت سیاسی را هدف قرار داده بود. علیرغم اینکه تا مدتها مقاومت خلق کرد و جنگ عادلانه در خطه کردستان ادامه یافت، اما شکست قیام آمل نشانه شکست قطعی انقلاب تاریخی ۶۰ - ۵۷ در بعد سراسری بود.

در آمل، توده انقلابی، این بار تحت رهبری پروتاریای آگاه و با پیشقراولی یک صد کمونیست سردار هر آنچه در توان داشت و در واقع هر آنچه که در توانش مانده بود را بکار گرفت. اگر چه انقلاب از پیش سر بزیر آورده بود، آنان جنگیدند! آنجا در آمل این انقلاب بود که به عریانی و همراه آنان، کوی به کوی، خانه به خانه، سنگر به سنگر بر زمین افتاد و برخاست و به عقب نشست. و بدینسان جنبش کمونیستی در ایران شکستی دیگر را تجربه کرد. اما اینبار بس سرافراز، در نبردی از جان مایه گرفته، خونین و سرسختانه. نبردی و شکستی آنچنان که مصالح نبردها و پیروزی های فردا را

برنامه و اساسنامه حزب کمونیست ایران

(مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

به صورت کتاب سرخ کوچک منتشر شده است.

این کتاب حاوی اندیشه رهائش،

اهداف بزرگ و راه پیروزمند انقلاب در ایران است

انتشار کتاب کوچک سرخ خوشامدی است

به خیز نوین مبارزات طبقاتی و اجتماعی در پهنه جهان.

برنامه و اساسنامه حزب کمونیست ایران

(مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

را بخوانید. به بحث بگذارید

و دور از چشم دشمن

هر چه وسیعتر آن را پستی کنید!



رفیق حجت محمد پور (امیر)

رفیق حجت در جریان درگیریهای نظامی در جنگل آبدیده شد. زمانی که شرایط مبارزه در جنگل دشوارتر گشت، استواری و استحکام رفقائی چون حجت نقش مهمی در تقویت روحیه انقلابی جمع داشت. او از جمله کارگرانی بود که مائو شرکت مستقیم شان در جنگ انقلابی را برای حفظ خصلت پرولتاری و صلابت آن ضروری می دانست.

رفیق حجت دلاورانه در قیام آمل شرکت جست. پس از شکست آن قیام او توانست همراه با تعدادی از رفقا به روستائی در کناره شهر پناه برند و با یاری مردم به جنگل عقب بنشینند.

نبرد آمل و از دست دادن رفقا عزم ری را در مبارزه جزمتر کرد. او از آن دسته افرادی نبود که هنگام شکست ندبه و زاری راه بیندازد. هیچگاه برای او نقد خطاها و اشتباهات گذشته، به معنی نفی دستاوردهای گذشته نبود. او بدنبال پاسخ این پرسش بود که چرا ما نتوانستیم بهتر بجنگیم و چگونه باید بجنگیم تا پیروز شویم. حجت نقش فعالی در آندوره در زمینه مباحثاتی که میان رفقای جنگل براف افتاد، ایفاء کرد. همراه با رفقائی چون بهروز فتحی و بهروز غفوری به پای جمعبندی از حرکت سرداران نشست. آنهم در دشار ترین شرایط، زمانی که رهبران اصلی اتحادیه کمیونستها از کف رفته بودند و تزلزلاتی در صفوف اکثریت سازمان در زمینه دفاع از دستاوردهای قیام آمل پدیدار شده بود. او از آن دسته افرادی نبود که حاضر شده بگوید نمی بایست دست به اسلحه می بردیم.

حجت از جمله محکم ترین رفقائی بود که بر ادامه حرکت سرداران پافشاری می کرد. او در درگیری های نظامی بعدی شرکت جست. و جزء آخرین دسته از رفقائی بود که در خرداد ماه ۶۱ به شهر منتقل شد. پس از ضربه سراسری سال ۶۱ ارتباط حجت با رفقای باقیمانده بکلی قطع شد. تلاشهای وی برای ارتباط گیری ثمری نداد. او به ابتکار شخصی راهی چاه بهار شد و مدتی در آنجا مشغول بکار شد و پس از مدتی با جور کردن اسکانات اولیه توانست غیر قانونی از مرز خارج شود و به پاکستان برود.

در آنجا وی توانست تماس خود را به رفقای سازمان وصل کند. حجت در مباحث حاد و پرهیجان آن دوره در دفاع از اقدامات کمیته موقت رهبری برای بازسازی اتحادیه فعالانه شرکت جست. او بدون ذره ای درنگ انتخاب کرد. او بیچوچه حاضر نبود طبقه کارگر ایران گردان پیشاهنگ خود را از دست دهد. در آن دوره تاریخی، حجت مسئولیت، نقش و رسالت تازه ای را پیشاوری خود دید و آگاهانه و داوطلبانه شانه به زیر آن نهاد.

در بهار سال ۶۲ به قصد شرکت در شورای چهارم سازمان به ایران بازگشت. او از جمله وفادارترین و صدیق ترین و بی آرایش ترین رفقا بود و تردیدی در انجام وظایف پر خطر و سنگین نداشت. او مانند انقلابیونی که در دوره های دشوار به تزلزل می افتند و در تقبل خطرات چرتکه می اندازند، نبود.

هر زمان که صداقت انقلابی با آگاهی کمیونستی همراه شود، می توان خلق حماسه هائی چون زندگی مبارزاتی رفیق حجت را انتظار کشید. برای پرولتراهی انقلابی چون حجت مرز چندانی میان تئوری انقلابی و عمل انقلابی موجود نبود. او هر آنچه را که فرا می گرفت سریعاً بکار می بست. او قادر بود کمیونسم را روزمره در منافذ گوناگون زندگی جاری کند، نشانش دهد و طراوت و سرزندگی را حفظ کند.

متأسفانه رفیق حجت موفق به برقراری تماس و حضور در شورای چهارم سازمان نشد. اما بعد از شورا در تماس مستقیم با دیگر رفقا قرار گرفت. پس از دستگیری رفقائی چون بهروز فتحی و بهروز غفوری رفیق حجت پا پیش گذاشت، به عضویت کمیته اجرایی سازمان در آمد. بدین طریق وی نقش مهمی در بازسازی اتحادیه کمیونستها ایفاء کرد.

او در آن دوران ضمن کار در گاراگاههای کوچک صنعتی و کسک به سازماندهی اعتراضات و اعتصابات کارگری و شرکت در تظاهرات توده ای که در ورزشگاه امجدیه صورت می گرفت، فعالانه در مباحث درونی اتحادیه کمیونستها شرکت جست؛ بر جهت گیری اترناسیونالیستی سازمان و پیوستن این سازمان به جنبش انقلابی اترناسیونالیستی تاکید کرد.

متأسفانه رفیق حجت در ضربه شهریور ماه ۶۴ به اسارت دشمن در آمد. اما همانگونه که از وی انتظار می رفت عمل نمود. آنچنان رفتار کرد که هر کمیونست آگاهی باید در اسارت رفتار کند؛ سازش ناپذیر و قاطع در برابر دشمن. رفیق حجت بهرراه رفقائی چون منصور قماش، خلیفه مردانی و

رفیق حجت در سال ۱۳۳۴ در مسجد سلیمان و در خانواده ای زحمتکش و پر جمعیت چشم به جهان گشود. جهانی نابرابر و وارونه! به علت فقر خانواده از همان کودکی ضمن تحصیل مجبور به کار کردن بود. دوره ابتدائی را در روستای «توکال کی» در شهرستان شوشتر از سرگذراند. سپس به اهواز رفت. در اهواز شبانه درس خواند و دیپلم گرفت. او طی این سالها، مانند اکثریت کارگران جوان شغلهای مختلفی را تجربه کرد. مدتی در مطب یک دکتر بکار مشغول شد، مدتی هم در یک فروشگاه، سپس در کتابفروشی و روزنامه فروشی و سرانجام در شرکت ساختمانی «رس» وابسته به دانشگاه جندی شاپور به کارگری پرداخت. خود این مسئله موجب شد که از تجربه اجتماعی بالائی برخوردار شود، از اقصاء و طبقات مختلف جامعه شناخت کسب کند و توانائی آنرا بیابد که در هر شرایطی با مردم زحمتکش براحتی در آمیزد. شرایط زندگی اجتماعی، نابرابری ها و رنج و مصیبتی که اکثریت مردم دچارش بودند، ذهن کنجکاو و روحیه حساس رفیق حجت را بسوی یافتن پاسخی برای سؤال اساسی «مشکل چیست؟ راه حل چیست؟» کشاند.

حجت دو سه سالی قبل از انقلاب ۵۷ از طریق آشنائی با یکی از فعالین اتحادیه کمیونستهای ایران به آگاهی سیاسی و طبقاتی دست یافت. ترکیب منشاء کارگری و احساسات طبقاتی شخصی با آگاهی انقلابی، از حجت کمیونستی ثابت قدم ساخت. پرولتاری که بخوبی می دانست هیچ چیزی برای از دست دادن ندارد و هیچ راهی در زندگی بجز انقلاب برایش متصور نیست. رفیق حجت در تمامی دوره های بعد زندگی صادقانه و فعالانه در این راه گام برداشت.

در دوره انقلاب در میان کارگران اهواز و در محلات کارگری «کمپلو» و «زیئون کارگری» به فعالیت پرداخت و بعنوان نماینده کارگران شرکت «رس» انتخاب شد.

دامنه فعالیت رفیق حجت محدود نبود. او که توانائی بالائی در تماس گیری با توده های وسیع و جوش خوردن با آنان داشت، مدتی در میان کارگران شرکت نفت مسجد سلیمان به فعالیت پرداخت. او در اوایل سال ۵۹ یکی از سازماندهندگان حرکت کارگری در آن شهر بود. او طی ایندوران با کوله باری از ادبیات انقلابی به میان ایلات بختیاری سفر می کرد و در میان محرومترین مردم آن دیار بنو آگاهی می افشاند.

شروع جنگ ایران و عراق زمینه ای شد تا حجت دانش نظامی کسب کند و قابلیتهایش را در این زمینه - بویژه در استفاده از سلاح آر پی جی - رشد دهد. و این همزمان با دوره ای بود که یک خط اپورتونیستی راست سربلند کرده و بر سازمان غلبه کرده بود و مانع از آن بود که اتحادیه کمیونستها به وظایف تاریخی اش عمل کند. خطی که موجب نارضایتی بسیاری از کادرها و اعضای سازمان شده بود.

طرح قیام سرداران، زمینه ای بود که انرژی پرولتراهی انقلابی چون حجت به حداکثر رها شود. او مشتاقانه وظایفی که این قیام پر دوشش گذاشت را پذیرفت و در اوائل شهریور ماه ۶۰ رهسپار جنگلهای آمل شد. رفیق حجت جزو اولین تیمهائی بود که برای پیشبرد امور تدارکاتی به جنگل اعزام شد. فعالیتهای عظیم و پر مخاطره تدارکاتی در آن دوران بدون تلاشهای شبانه روزی رفقائی چون حجت امکان پذیر نبود. حجت از آن دسته رفقائی بود که عیناً دریافت آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی بدون انجام فداکاریهای عظیم غیر ممکن است.

رفیق حجت محمدپور

داریوش کانید پور (از رهبران رفقای سازمان زرمندگان آزادی طبقه کارگر) پرچم کمونیسم را در سیاهچالهای جمهوری اسلامی به اهتزاز در آورد. این رفقا شور و شوق مبارزاتی نوینی را با خود به زندان اوین به ارمغان بردند. خلاقانه مباحث ایدئولوژیک - سیاسی جدید را در میان زندانیان سیاسی دامن زدند. مقاومت این دسته از رفقا، بخشی از بازسازی جنبش کمونیستی در سخت ترین دوران مبارزه طبقاتی در ایران بود. آنها کاری را کردند که هر کمونیستی در دورانهای دشوار شکست باید انجام دهد، یعنی بالا نگهداشتن پرچم سرخ انقلاب پرولتری.

رفیق حجت به همراه رفقای چون منصور قماش و خلیفه مردانی در زندان هم از پای ننشست. مدام در تلاش آن بود که نقشه های رژیم برای شکستن روحیه زندانیان را خنثی کند؛ جلسات بحث و گفتگو سازمان دهد. این رفقا تا آخرین لحظه از تلاش بازنایستادند؛ حتی بر سر نوشتن برنامه حزب در زندان بحث می کردند و می گفتند اگر همه ما اعدام شویم و کسی باقی نماند باید چیزی از خود برای ادامه راه باقی بگذاریم. آخرین نبرد این رفقا سازمان دادن اعتصاب غذا در زندان در اواخر سال ۶۵ بود که بدنبال آن رژیم بسیاری از رفقای دستگیر شده را به جوخه اعدام سپرد. پس از اعدام این رفقا، حجت مسئولیت سخنگویی اتحادیه در زندان را بر عهده گرفت. در اول ماه مه سال ۶۶ که بطور علنی در زندان اوین برگزار شد، از جانب رفقا بیانیه اول ماه مه اتحادیه را تهیه کرد و خواند. بیانیه ای تاریخی که مهر دفاع از اترنناسیونالیسم انقلابی، مهر دفاع از تشکیل «جنبش انقلابی اترنناسیونالیستی» بر تارک آن نقش بسته بود.

رفیق حجت همواره روحیه مبارزاتی خود در زندان را حفظ کرد. حتی پس از اعدام رفقا خلیفه و منصور همراه با یکی از رفقای سازمان چریکهای فدائی خلق بنام مسعود صدیق طرح فرار از زندان را کشید و بدنبال اجرای آن بود اما موفق نشد. سرانجام رفیق حجت در ۶ خرداد ۶۶ اعدام شد.

هنگامی که جلادان حجت و دو تن دیگر از زندانیان سیاسی را برای اعدام فرا خواندند، این سه تن بیبا خاستند. در مقابل زندانیان هر یک بنویس خود را معرفی کرده و شرح فعالیتهای انقلابی شان را دادند و در حالیکه زندانیان سیاسی به افتخار آنان کف می زدند با مشتهای گره کرده سرود اترنناسیونال را خواندند و بدرود گفتند. علیرغم تهدیدات مزدوران جمهوری اسلامی، خانواده حجت مراسم یادبود پر شکوهی برای وی برگزار کردند که در آن توده های وسیعی شرکت جستند. توده هایی که قلب رفیق حجت برای رهائی شان از ستم و استثمار تا آخرین لحظه می تپید. ■

در مورد حزب ما

گرفته، مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع در هر شکل و هر لباس، مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک علیه گرایشات تسلیم طلبانه در مقابل طرحهای امپریالیستی - ارتجاعی جدید، به دستور کار مبارزه سیاسی انقلابیون و کمونیستها در ایران تبدیل میشود. و از همین امروز بنظر من، بعیزان زیادی شده است.

ممکنست امروز جرعه گرایشاتی را ببینیم. همانطور که قبل از جریان دوم خرداد هم اگر نگاهی میکردیم به مواضع این یا آن نیروی سیاسی، بهر حال جرعه هایی را میشد تشخیص داد. ولی وقتی دوم خرداد واقعاً برآه افتاد، دیدیم که سیل آمد و خیلی ها را با خودش برد؛ سیل رفرمیسم، سازشکاری، آشتی ملی و غیره.....

یک حزب انقلابی، و الآن مشخصاً در مورد حزب خودمان دارم صحبت میکنم، در مقطع آغاز پروژه دوم خرداد، توانست با موضع گیری قاطع، با روشن کردن جوانب مختلف این طرح ارتجاعی، با تلاش برای جدا کردن سره از ناسره، با طرح اینکه چه ائتلاف طبقاتی ای حول خاتمی و شرکاء دارد شکل میگیرد و ادامه این ائتلاف طبقاتی حتی تا درون صفوف خلق هم کشیده شده و غیره، و به دور از هر گونه ملاحظه کاری، توانست یک نقش سیاسی معین بازی کند. و این موضع گیری مهم بود. بحکم این نیست که فقط و فقط تشکیلات ما چنین موضع گیری ای را کرد و یا نیروهای دیگر در این صحنه همراه و متحد ما نبودند. در هر صورت تأکید من بر سر نقشی هست که یک حزب انقلابی، هر چند کوچک، هر چند محدود از نظر نیرو، میتواند و باید در این بزنگاههای تاریخی بازی کند؛ با خلاف جریان رفتنش، با گردن نگذاشتن به سیر عمومی وقایع به اسم همراهی با توده ها؛ با دنبال پروژه های ارتجاعی روان نشدن

ما این نقش را بازی کردیم؛ وظیفه مان بود و به وظیفه مان عمل کردیم. بدون شک تأثیرات خودش را این خلاف جریان رفتن ما و سایرینی که خلاف جهت رفتند، داشت. در دوره ای که در پیش است، باز از این خلاف جریان رفتن ها را خواهیم داشت و باید به استقبالش بشتابیم.

اینجا میخواهم به سؤال دیگری که بین مردم مطرح است بپردازم: می گویند شما چطور می خواهید در جامعه به اکثرناتیو تبدیل شوید؟ شما پرچمتان را هر چقدر هم که بخواهید بلند کنید، در بین نیروهای گنده تر، منجمله نیروهایی از درون خود هیأت حاکمه که تازه رسانه ها و دستگاه های تبلیغاتی بزرگ هم پشت سرشان است، گم میشود.

ما فکر میکنیم که اصلاً قاعده کار اینست: از کوچک به بزرگ تبدیل شدن یک قانونمندی مبارزه انقلابی طبقاتی است. هیچوقت نمیشود یک حزب کمونیستی بوجره آورده، به شکل یک نیروی بزرگ عظیم توده ای از روز اول. همانطور که در تاریخ دیدیم، تجربه احزاب دیگر و انقلابات دیگر را دیدیم، از نیروی محدود شروع شده است. آن چیزی که تضمین میکند که این

نیروی محدود بتواند توده ای بشود، بتواند به یک نیروی بزرگ تبدیل بشود اینست که: دید روشن، ایدئولوژی صحیح، برنامه و خط صحیح داشته باشد و مؤمنانه، اگر استفاده از این لغت صحیح باشد، صمیمانه با تمام قوا پای پیاده کردن این خط برود؛ برود که حرف را به عمل تبدیل کند. این را هم تأکید میکنم که در بزنگاههای تاریخی معین یک نیروی کوچک میتواند سریعاً نیرو آنباشد کند، جهش وار بزرگ شود. اگر آن استراتژی، آن آرمان و دورنمایش را رها نکند. اگر یک حزب انقلابی، آرمان و دورنمایش را به اسم تغییر شرایط رها کند، اگر اصولش را کنار بگذارد به اسم اینکه امروز بایستی با مردم همراهی کرد و اوضاع چیز دیگری را طلب میکند، آنوقت حتی اگر نیروش بیشتر شود، دو برابر، سه برابر... ده برابر هم شود دیگر آن حزب انقلابی اول نیست؛ بلکه تبدیل به یک چیز دیگر شده است.

مثالی که بر سر موضوع موضعگیری در مورد دوم خرداد زدم و بحثی که در مورد اوضاع کنونی دنیا و ضرورت توجه به گرایشاتی کردم که میتواند بروز کند و ضرورت خلاف جریان رفتن چیست، اشاره به این نکته هم داشت که پاسخ گویی صحیح به وظایف سیاسی روز، یک حزب را تقویت میکند. یک حزب کوچک را کمک میکند که گسترده تر بشود. کمک میکند که در اوضاع مساعدی که گوشها شنواتر و چشم ها بازتر شده، نیروی وسیعتری به سمت این پرچم جذب بشود.

این مجموعه نکات دور اول بحث بود. شاید در سوال و جواب بتوانیم مقدار بیشتری در مورد ایدئولوژی صحبت کنیم؛ در مورد ضرورت ایدئولوژی و ناگزیر بودن پیروی از یک ایدئولوژی معین. همینطور در مورد اوضاع کنونی، چه در سطح ایران و چه در سطح بین المللی و وظایف صحبت کنیم. پیشنهاد اینست که اگر امکان دارد رفقا نظراتشان را در زمینه ضرورت اتحاد، ضرورت بهم پیوستن کمونیستهای انقلابی، ضرورت اتحاد آن نیروهایی که واقعاً میتوانند در مبارزه ای که در پیش است با همدیگر متحد بشوند هم صحبت کنند. بر سر معیارها، ملاکها و راههای عملی این مسئله. چون ما مسئله تقویت و گسترش حزب را، حداقل بخشی از آن را جدا از پاسخ گویی صحیح به مسئله اتحاد صفوف خلق نمیدانیم. متشکرم.

پرسش و پاسخ

سوال: نظر حزب شما در مورد آزادی احزاب و آزادیهای فردی چیست؟

جواب: نظر ما را در مورد آزادیهای احزاب و آزادیهای فردی، به تفصیل در برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م) آمده است. مختصر می گویم، ما برعکس بحثی که معمولاً در مورد آزادی بدون قید و شرط می شود، اینطور می مسئله را نمی بینیم و طرح نمی کنیم. در واقعیت، تا وقتی مبارزه طبقاتی و تخاصم طبقاتی در جامعه وجود دارد مسلماً با خودش

تقید و شرط را می آورد. وجود دولت، وجود قانون، یعنی تقید و شرط. فقط بحث بر سر اینست که این تقید و شرط، بیان منافع کیست؟ منافع چه طبقه‌ای را نمایندگی میکند؟ و آیا در عمل درست پیاده میشود؟ آیا درست تشخیص داده می‌شود که چه کسی دوست است و چه کسی دشمن؟ آیا به درستی دموکراسی برای توده‌ها، برای نیروهای انقلابی، برای متحدان پرولتاریا در جامعه پیاده می‌شود؟ یا نه، دارد به نام دیکتاتوری پرولتاریا منافع آنها زیر پا گذاشته می‌شود؟ که همه اینها ربط پیدا می‌کند به دیدگاه نیروهای حاکم بر حزب و دولت. برمی‌گردد به اینکه چقدر سوسیالیسم و تضادهایش را درست درک کرده‌اند.

ما در یک جامعه سوسیالیستی هم با موضوع اتحاد طبقاتی روبرو هستیم. یکسری نیروهای طبقاتی و اجتماعی با هم متحد می‌شوند. این اتحاد، پایدار و یکدست و همیشگی نیست. صف این اتحاد در تندییج‌های تاریخی تغییر می‌کند. هم مورد شوروی و هم چین نشان داد که چگونه صف‌بندی‌ها تغییر می‌کرد در مواجهه با تندییجها و تضادها؛ در مواجهه با فشارهای معین و محدودیت‌هایی که امپریالیستها به کشور سوسیالیستی اعمال می‌کردند؛ محاصره‌ای که وجود داشت؛ یا در مورد اینکه امروز اقتصاد را برای پیشروی سوسیالیسم باید اینطور سازمان دهیم؛ یا در مقابل، باید عقب نشینی کنیم در مقابل سرمایه داری و پوتن بدهیم. بر سر همه اینها مبارزه صورت می‌گیرد. مبارزه زنده صورت می‌گیرد و صف بندی‌ها بر مبنای آنها مرتباً تغییر پیدا میکنند؛ چه در حزب، چه در دولت؛ و چه حتی در بین توده‌های مردم. مسئله اصلاً اینطور نیست که مردم جدا و دور هستند از این تصمیم‌گیرها. اینطور نیست که یکسری آن بالای جامعه نشسته‌اند و برای بقیه تصمیم‌گیری می‌کنند؛ و مردم از سمت گیرها و صف‌بندیها و زد و خوردهایی که آن بالا انجام می‌گیرند جدا هستند. همانطور که انقلاب پرولتاری، توده‌ها را آگاهانه به میدان می‌کشد که قدرت را در دست بگیرند، بعد از انقلاب به گزاف تاریخ، بخشهای بزرگی از این توده البته با افت و خیز در مبارزات درونی حزب و دولت درگیر بوده و بهیچوجه بر حذر نبوده‌اند. در مورد شوروی هم با وجود همه اشکالاتی که در مورد رهبریش و مشخصاً رفیق استالین بویژه از دهه ۳۰ به بعد مطرح می‌کنیم، باز هم این مسئله را می‌بینیم که بر سر موضوعاتی مثل چگونگی پیشرفت ساختمان سوسیالیسم، اینکه کلکتیویزاسیون چطوری پیش برود، چقدر باید جلو رفت، یا در جنگ جهانی چطور باید جنگید و چطور باید آن را هدایت کرد و غیره، مبارزه از بالا تا پایین جامعه درگیر بوده است.....

سؤال: نظر حزب شما در مورد جنبش مستقل زنان و بطور کلی فمینیسم چیست؟
جواب: جنبش مستقل زنان، جنبشی است که حقانیت دارد و باید وجود داشته باشد و مستقل

از اراده هر حزبی شکل می‌گیرد؛ چون بیان تضاد معینی است. ما معتقدیم که این جنبش مستقل زنان باید متشکل‌تر، رزمنده‌تر و رادیکال‌تر عمل کند. ما بشدت مخالف هستیم با امثال نیروهایی که تحت عنوان پیشبرد مبارزه طبقاتی، یا اولویت داشتن آن خط بطلان می‌کشند روی جنبش مستقل زنان. سعی می‌کنند جنبش واقعی و عینی مستقل زنان را تبدیل کنند به دنبالچه خودشان. نقش جنبش زنان را صرفاً تقویت حزب خودشان می‌بینند. ما معتقدیم جنبش مستقل زنان بخصوص بخشهای رادیکال و رزمنده این جنبش دقیقاً به خاطر اینکه یکی از ستونهای مهم حاکمیت طبقات ارتجاعی را هدف قرار میدهند یعنی ستم جنسیتی را هدف قرار میدهند، متحدان نزدیک و استراتژیک و تعیین کننده‌ای برای پرولتاریا هستند. و هر حزب انقلابی و کمونیستی باید با تمام نیرو برای بوجود آوردن یک اتحاد و نزدیکی آگاهانه با این جنبش، در همراهی علیه ارتجاع حاکم فعالیت کند.

ما خود را کمونیست می‌دانیم. زنان و مردانی که در صفوف حزب ما متشکل هستند، کمونیستند. پس فمینیست نیستیم. اگرچه عمیقاً به ضرورت اتحاد با جنبش رهائی زنان، تقویت آن و بخصوص جریاناتی از جنبش فمینیستی که آگاهانه علیه ارتجاع و امپریالیسم حرکت می‌کنند و در صفوف اولش قرار می‌گیرند معتقدیم. حزب ما همانطور که در بیانیه تاسیسش به تاریخ اول ماه مه ۱۳۸۰ نوشت تاکید کرد که «حزب ما یک حزب مردانه نیست»، و در سطوح مختلفش از رهبری تا کادرها و اعضا و هوادارانش درصد بسیار زیادی رفقای زن حضور و شرکت دارند.

سؤال: نظر حزب شما در مورد حقوق ملل ستمدیده در ایران و مشخصاً شعار حق تعیین سرنوشت چیست؟

جواب: به حق تعیین سرنوشت در برنامه حزب در دو بخش پرداخته شد؛ یکی در بخشی که به بررسی تضادهای طبقاتی و اجتماعی مهم در جامعه ایران پرداخته، و یکی هم در بخشی که یکسری خواسته‌ها و تغییرات اولیه که در فرای پیروزی انقلاب باید صورت بگیرد را جلو گذاشته، طرح معینی برای رهایی ملل ستمدیده ارائه داده است. تاکید برنامه بر سر حق تعیین سرنوشت ملل و خلقهای ستمدیده در ایران است. این موضوع مهمی است. یکم از این زاویه که ستم ملی یکی از ارکان نظام ارتجاعی در ایران است و تاریخاً دولت ارتجاعی حول این شکل گرفته است. اگر بخواهیم این نظام را کاملاً در هم بشکنیم نمی‌توانیم این ستونش را در نظر نگیریم. بخصوص اگر که یک نیروی کمونیست بخواهد اینکار را بکند و داعیه مبارزه با هر شکلی از ستم و استثمار را داشته باشد، مسلماً نمیتواند در برابر این ستمگری که در همه ابعاد سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بر بخش بزرگی از جامعه اعمال میشود را نادیده بگیرد. از زاویه

منافع انقلاب پرولتری باید به یک نکته توجه کرد. روشن باشد که این بحث من بهیچوجه به معنای اما و اگر گذاشتن برای حق تعیین سرنوشت نیست. منتها این نکته را باید توجه کرد که رهایی ملل چه معنایی دارد؟ در چه چارچوبی؟ مثلاً اگر اینجا و آنجا امپریالیستها بگویند ما میخواهیم از حق تعیین سرنوشت ملتی دفاع کنیم (که امروز همین ترم را هم اینجا و آنجا بکار می‌برند) درست وقتیکه میخواهند تجاوز کنند به کشوری و به اصطلاح ملتی را آزاد کنند از دست دشمنی که امروز برای خودشان ساخته‌اند، چه برخوردی باید کرد؟ یک مثال: در مورد عراق بوضوح دیدیم که چطور تحت نام دفاع از حقوق ملی کردها عمل کردند و یک دستگاه تحت حمایت خودشان و با حضور سیاسی و نظامی خودشان را آنجا آوردند. بخاطر منافع خودشان بود و مسئله ملی کرد هم بهیچوجه حل نشد. همان امپریالیسمی که در ترکیه به آن شکل در سرکوب ملت کرد عمل کرده، در عراق به اصطلاح اینطوری عمل میکند تحت ادعای دفاع از حق تعیین سرنوشت. رهایی ملی به معنای واقعی، جزئی از یک انقلاب دموکراتیک نوین واقعی است که هم ضد ارتجاع حرکت میکند و هم دست امپریالیسم را قطع میکند. این امکان وجود دارد در دنیای امروز که تحت نام آزاد کردن ملتها، جریاناتی را از بین طبقات معمولاً بالایی این یا آن ملت به آلت دست خودشان تبدیل کنند. از این مسئله نباید غافل شد.

سؤال: چرا خود را مائوئیست می‌دانید؟ مگر مائو چیزی متفاوت یا فراتر از مارکس گفته است؟ مائوئیسم چه تفاوتی با مارکسیسم - لنینیسم دارد؟
جواب: این برمی‌گردد به دیدی که از ایدئولوژی و علم رهایی طبقه کارگر داریم. برمی‌گردد به اینکه آیا به این علم واقعا بصورت یک علم برخورد می‌کنیم یا نه. یعنی قبول داریم که علم، صیقل می‌خورد و تکامل پیدا می‌کند و تصحیح می‌شود در جریان مبارزه پیچیده طبقاتی و افت و خیزهایش، از طریق جمع‌بندی‌ها و سنتزها. یا نه، علم را یک رشته اصول مجرد، اصول عام و خشک و متحجر می‌بینیم که یک زمانی گفته شده و مثل آیه‌های آسمانی برای همیشه ثابت و صادق است. خوب؛ مارکسیسم این خصوصیت را ندارد. تمام جوهره انقلابی و پیشرو بودن مارکسیسم اینست که علمی است و به تضادها از زاویه علمی و عینی برخورد می‌کند؛ جانبدار است و از زاویه تشخیص نیروی پیشرو در جامعه طبقاتی و شناخت طبقات مختلف حرکت می‌کند؛ و بعنوان یک علم تکامل هم پیدا می‌کند، تصحیح هم می‌شود، صیقل هم می‌خورد. و این مسئله‌ای است که آموزگاران پرولتاریا تشخیص دادند و درک کردند. بر پایه این بود که توانستند انقلابات اجتماعی را سازمان بدهند و واقعا جلو ببرند. از این نقطه نظر، لنینیسم یا مارکسیسم تفاوت داشت. بحتم بر سر جدا کردن مکانیکی

این دو نیست. به چه معنی متفاوت بود؟ لنین در جریان پیاده کردن آن اصول و ایده ها و مسایلی که مارکس و انگلس فرموله کرده بودند، همان دیدگاهی که مارکس و انگلس با آن به دنیا نگاه می کردند یعنی دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، به آنجا رسید که بتواند در جریان سازماندهی انقلاب اجتماعی در روسیه و انقلاب جهانی چیز متکاملتری را جلو بگذارد، و به این معنی مارکسیسم را تکامل بدهد به مارکسیسم - لنینیسم. این یک کار اراده گرایانه نیست. اگر فرضاً اگر انقلاب اکتبری صورت نمی گرفت اینطور نبود که لنین می توانست با نشستن در خانه و فکر کردن و پرداختن بیشتر و بیشتر به تئوریهای مارکس، اینها را تکامل دهد. تکامل تئوریها مستقیماً ربط دارد با عمل انقلابی و اینکه عمل انقلابی چقدر عمیق صورت میگیرد و آگاهانه سازماندهی و رهبری می شود. در مورد بوجود آمدن لنینیسم هم شاهد بودیم که کاملاً مرتبط بود با امر رهبری انقلاب توسط حزب بلشویک که بخشی از یک پروسه و دوره های مختلف مبارزاتی بود. لنین مسئله حزب و حزیت را پاسخ گفت؛ در دوره جنگ امپریالیستی (جنگ جهانی اول) مسئله مرزبندی یا سوسیال دموکراسی و رفرمیسم و رویزیونیسم آن دوره را حل کرد؛ تئوری امپریالیسم را تدوین کرد؛ و بالاخره به مسئله رهبری کردن انقلاب مسلحانه در روسیه و دوره اولیه ساختمان سوسیالیسم در شوروی پرداخت. در مورد مائوتسه دون هم همینطور است. مائو نه فقط توانست مارکسیسم - لنینیسم را بطور خلاق در شرایط مشخص چین بکار ببندد و یک انقلاب دموکراتیک نوین را با تشخیص تضادهای عمده و مهم عمده در یک جامعه عقب مانده وابسته به امپریالیسم و نیمه فئودالی رهبری کند، بلکه مهمتر از آن توانست در زمینه ساختمان سوسیالیسم و با اتکاء به تجربه شوروی (پیشرویها و نارسائیها) تئوری تکامل یافته تری را مدون کند. او تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه سوسیالیستی را به عنوان پیشرفته ترین دستاورد پرولتاریای جهانی به ارمغان آورد که یک تکامل در علم رهائی طبقه ما است. تحت رهبری مائو بود که مبارزه بزرگ ضد رویزیونیستی جلو رفت و این کاملاً مرتبط بود با جمع بندی های او از ساختمان سوسیالیسم در شوروی، از نارسایی ها، از گرایشات مختلف در حزب و دولت شوروی. و همینطور در مقطع بعد، انقلاب فرهنگی را رهبری کرد که هم بازتاب درک مائو از سوسیالیسم بود؛ درکی متکاملتر در کل تاریخچه جنبش بین المللی کمونیستی نسبت به رهبران و آموزگاران پیش از مائو. و هم بیان پراتیکی بود که خود کمک کرده پرولتاریا بتواند به درک عمیقتر و روشنتر و کاملتری از سوسیالیسم و نحوه پیشروی این جامعه بسوی کمونیسم دست پیدا کند.

سوال: در سخنرانی از نپال و جنگ خلق در آنجا یاد کردید. آیا منظورتان الگوبرداری از این جنگ است؟ آیا واقعا تفاوتی دو کشور نپال و ایران را نمی بیند؟
 جواب: فکر کنم مهم است که به تجربه طبقه خودمان در کشورهای دیگر چطور برخورد می کنیم و چه درسهایی را از آن می خواهیم بگیریم. چه نکات مشترکی را می بینیم. موضوع نپال را که طرح کردم بحث این نبود که یک دستورالعمل رفقای نپالی درآورده اند و خودشان کاملاً بدون اینطرف و آنطرف کردن بکار گذاشته اند و به موفقیت دست پیدا کرده اند. پس حالا تنها کاری که برای ما می ماند اینست که دستورالعمل آنها را بگیریم و هر کاری که آنها کردند را تکرار کنیم. به هیچوجه. ما این درک کاریکاتوری از آموختن از تجارب پرولتاریا و کمونیستها در کشورهای دیگر را نداریم. نکته ولی یک چیز دیگر است. اینکه طبقه کارگر بالاخره نوع گرفتن قدرتش، نوع دستیابی اش به قدرت سیاسی، نوع متشکل کردن و رها کردن توده هایش متفاوت است با سایر طبقاتی که به شکلی و تا حدی به میدان مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم می آیند. و اینکار یکرشته اصول پایه ای مشترکی برای انقلاب پرولتری در کل جهان دارد. منظورم حتی در کشورهای امپریالیستی است و نه فقط کشورهای تحت سلطه. البته الان مشخصاً در مورد کشورهای تحت سلطه صحبت می کنیم که بهر حال جوانب مشترک معینی دارند.
 تا آنجا که به آموختن از نپال برمی گردد (حالا ایران هر ویژگی و یا تفاوتی هم نسبت به نپال داشته باشد) یکم جنگ خلق باید از قدم اولش به مشابه یک حرکت آگاهانه توسط یک حزب مائوئیستی سازماندهی شود. دوم، امر پیشروی درازمدت است و به شکل قیام یک شبه نخواهد بود. سوم، جنگ عمدتاً و اساساً باید در نقاط ضعف ارتجاع حاکم، نقاط ضعف قدرت نظامی و دستگاه بوروکراتیک یعنی در مناطق روستایی و دور از مرکز، پیش برده شود. چهارم، مسلماً اگر جنگ واقعا می خواهد یک جنگ توده ای باشد و توده ها را درگیر کند، یعنی جنگی برای توده ها نباشد بلکه جنگ توده ها باشد، باید از قدم اول توده ها را بر مبنای هدف جنگ که کسب قدرت سیاسی است بسیج کند و از همان ابتدا در عمل قدرت سیاسی را هر جا که امکان داشته باشد (حتی به شکل موقتی، حتی اگر بارها دست بدست شود) بگیرد. نیروی گرداننده این قدرت باید نیرویی از خود توده ها و بیان اتحاد طبقات مختلف خلق باشد. و در ثانی با توجه به شرایط دست به اقداماتی بزند در زمینه تغییر و تحول اقتصاد، سیاست و فرهنگ در آن منطقه پایگاهی. یعنی تمرین اعمال قدرت سیاسی و تمرین بدست گرفتن سرنوشت خود باید از همان گامهای اولیه جنگ خلق یا ایجاد قدرت سیاسی در پایگاه های سرخ آغاز شود. اینچنین است که وقتی قدرت سراسری بدست پرولتاریا و متحدانش می افتد، زمینه اعمال قدرت توده ها منتهاست

کمک مالی به

حزب کمونیست افغانستان

بخشی از مبارزه با مرتجعین اسلامی و اربابان

امپریالیست آنان در افغانستان است

حزب کمونیست افغانستان با تمام قوا برای سازماندهی یک انقلاب عمیق اجتماعی در آن کشور تلاش می کند تا جامعه را با جنگ انقلابی توده ها، از شر سلطه آمریکا و متحدان تجاوزکارش، از زنجیر حاکمیت مرتجعین رنگارنگ اسلامی و غیر اسلامی و دار و دسته های فئودال جنگ سالار رها کند. تا یک افغانستان متفاوت، پیشرو، دموکراتیک و انقلابی بوجود آید.

حزب کمونیست افغانستان در دشوارترین شرایط

برجم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را به اهتزاز درآورده، برنامه و نقشه انقلاب رهانیخش را به میان زنان و مردان تحت ستم و استعمار می برد.

حزب کمونیست افغانستان برای پیشروی در این راه هیچ منبع اتکائی جز توده های تهیدست کشور و خواهران و برادران طبقاتی آنان در سایر کشورها ندارد.

در کشوری که نوکران آمریکا با خرج میلیاردها دلار و به زور توپ و تانک و حضور قوای اشغالگر امپریالیستی بر مسند قدرت نشسته اند،

حزب کمونیست افغانستان بر ضرورت استقلال از هر جناح و دار و دسته ای از ارتجاع و امپریالیسم پای می فشرود و به آن متعهد است.

حزب کمونیست افغانستان برای تامین نیازهای مالی پیشبرد نبرد انقلابی، بدرستی کمونیستها و مبارزان آگاه ضد سیستم، مردم آزاداندیش و ترقیخواه را یار و یاور خود می داند.

جمع آوری کمک مالی برای این حزب یک وظیفه مهم و مبرم انترناسیونالیستی است.

برای ارسال کمک های خود به هر طریق مناسب با رفقای حزب کمونیست افغانستان یا رفقای حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) تماس بگیرید.

شعله جاوید ارگان نشراتی حزب کمونیست افغانستان را بخوانید و تبلیغ و بخش کنید!

که در جریان یک جنگ درازمدت عمیقاً فراهم شده است. توده ها یکباره رویرو نمی شوند با قدرت سیاسی به مشابه چیزی که مثل یک توپ در بغلشان افتاده باشد. و فرضاً در اثر واقعه ای شناسی نصیشان شده باشد. البته تجربه نشان داده که این یک فرض محال است. قیامها حتی می توانند حکومتها و رژیمها را جا بجا کنند، ولی این وسط طبقه کارگر همچنان سرش بی کلاه می ماند. تا وقتی که پرولتاریا ارتش تحت رهبری خودش را نداشته باشد؛ پیشرویهایی معینی را نکرده باشد، اصلاً امکان این نیست که بتواند قدرت سیاسی را کسب کند.

استالینگراد:

یک نبرد تاریخی

تاریخ یک نبرد

بخش دوم

به نقل از نشریه اتنوسایونالیستی «جهانی برای فتح» شماره ۲۷



انبار غله به یک جبهه کلیدی نبرد تبدیل شد. سربازان آلمان یک طبقه انبار را در تصرف داشتند و سربازان شوروی در طبقه بالایی و زیرین آنان مستقر شده بودند. چویکوف به قوای شوروی دستور داد که در هر حالت فاصله خط جبهه آنان از خطوط آلمانی ها نباید از ۵۰ متر بیشتر باشد تا همواره بتوان دشمن را با نارنجک مورد حمله قرار داد.

شورویها در پیشبرد این شکل از نبرد تن به تن و فشرده، تاکتیکهائی را بکار گرفتند که نقاط قوت سربازان یعنی بیبایی و خطر کردن و فداکاری را شکوفا کرد و امتیازات قوای آلمان، بویژه برتری تسلیحات و کثرت نفراتش را خنثی کرد. برپا کردن خطوط

جبهه در فاصله نزدیک و در هم با قوای آلمان، کار دشمن را در استفاده از آتشبار یا حمله هوائی مشکل می کرد؛ زیرا نیروهای خودشان را هم به خطر می انداخت. چویکوف نوشت که سربازان آلمانی از نبرد تن به تن نفرت دارند:

«روحیه این نوع جنگ را ندارند. روحیه نگاه کردن در چشم سرباز شوروی را ندارند. بویژه شبها می توان محل استقرار سربازان دشمن در سنگرهای خط اول را تشخیص داد؛ زیرا بی وقفه شلیک می کنند. گاه اینکار پنج تا ده دقیقه ادامه پیدا می کند. واضح است که می خواهند به خودشان روحیه بدهند. بنابراین سربازان ما می توانند این «جنگجویان» را پیدا کنند و با یک گلوله یا بوسیله سرنیزه کلکشان را بکنند.» (نقل شده در نشریه «کارگر انقلابی»، ۱۵ آوریل ۲۰۰۱) شیوه جنگی امپریالیستی مبنی بر شلیک به هر هدف واقعی یا تخیلی، باعث شد که آلمانی ها فقط در ماه سپتامبر ۲۵ میلیون قطار فشنگ مصرف کنند. همین امر، مشکل دشمن در تامین و توزیع مهمات را وخیمتر کرد. (جای تعجب نیست که ارتش ارتجاعی اتحاد شوروی بعد از اینکه به یک کشور امپریالیستی تبدیل شد، در جریان تجاوز نظامی به افغانستان و اشغال آن کشور، مقادیر عظیمی بمب و فشنگ هزینه کرد. درست همان کاری که پیش از آن آمریکا در ویتنام کرده بود. این ماهیت طبقاتی جانور ارتجاعی است که او را به چنین شیوه نبردی می کشاند.)

جنبش تک تیراندازان شوروی که افرادی مانند «زیتف» (قهرمان فیلم «دشمن در آستانه خانه») که به «خرگوش صحرائی» مشهور بود) در آن جای داشتند، ضربات سختی بر ماشین جنگی آلمان وارد کردند. آنان که در شاه لوله های خشک و ویرانه ها پناه گرفته بودند، نه فقط تعداد زیادی از سربازان آلمانی را نابود کردند، بلکه یک تاثیر کلی بر صحنه نبرد بجای گذاشتند. به گفته چویکوف، آنان باعث شدند که «آلمانی ها به جای راه رفتن، چار دست و پا بر

فقط چند دقیقه با این کارخانه ها فاصله داشت. مقر فرماندهی اصلی به سمت شرق (یا آسیایی) رود ولگا که کماکان بطور مستحکمی در دست شوروی ها بود منتقل شد. ارتش ۶۲ شوروی، بر خط جبهه باریکی که در مرکز شهر کشیده شده بود، پای محکم کرد. این جبهه که در برابر ارتش ششم آلمان برپا شده بود با خطوط جبهه ولگا فقط چند صد متر فاصله داشت. قوای آلمان بین ارتش ۶۲ و ارتش ۶۴ شوروی که در بخش جنوب شرقی به ایجاد خطوط دفاعی دست زده بود، قرار گرفت. فرماندهی سابق ارتش ۶۲ که ناتوانی خود در اجرای وظایف محوله را به اثبات رسانده بود، به جانب دیگر رود ولگا منتقل شد. فرماندهی به ژنرال واسیلی چویکوف سپرده شد و از او خواسته شد که استالینگراد را به هر قیمت که شده، حفظ کند. در آن زمان تعداد افراد ارتش ۶۲ به بیست هزار نفر تقلیل یافته بود و به شدت زیر آتش ارتش ششم آلمان قرار داشت. دستور هیتلر به ارتش ششم این بود که استالینگراد را به هر قیمت که شده، تسخیر کند. در ماه سپتامبر، استالین و ژنرال ژوکوف که معاون فرمانده قوای نظامی شوروی بود، نقشه بزرگی را برای گرفتار کردن ارتش ششم آلمان در شهر استالینگراد و همزمان تدارک یک ضد حمله عظیم برای محاصره و نابودی کل ارتش ششم طراحی کردند. این عملیات که اسم رمز اورانوس بر خود داشت، کاملاً مخفی نگاه داشته شد. استالین و ژوکوف از هرگونه بحثی بر سر این نقشه در بی سیم یا تلفن، حتی به رمز، خودداری کردند.

قوای شوروی دست به نبردی بیرحمانه زدند. گفته می شد که حتی یک ساختمان هم از بمباران ها جان سالم بدر نبرده، اما شوروی ها هر ویرانه را به قتلگاهی برای سربازان آلمان نازی تبدیل کردند. چویکوف برای پیشبرد جنگ خیابانی به تشکیل واحدهای کوچک ۶ تا ۹ نفری پرداخت. در جریان نبرد، ایستگاه مرکزی راه آهن، ۵ بار دست بدست شد. زمانی رسید که حتی یک

این مقاله مروری است بر نبرد عظیم استالینگراد در بحبوحه جنگ جهانی دوم که میان ارتش تجاوزگر آلمان نازی و ارتش سرخ و مردم شوروی انجام گرفت و به نقطه عطفی در کل جنگ تبدیل شد. مقاله حاضر با نگاه به کتابی تحت عنوان «نبرد استالینگراد» نوشته مورخ بورژوازی انگلیسی «بیور» و فیلم «دشمن در آستانه خانه» اثر سینماگر ضد کمونیست فرانسوی «ژان ژاک آنو» نوشته شده است و به برخی نکات و تصاویر ارائه شده در این آثار، برخورد می کند. در بخش اول، پیش زمینه نبرد استالینگراد از زمان تجاوز قوای آلمان به شوروی از مرزهای غربی آن کشور و دلایل پیشروی سریع اولیه نازی ها توضیح داده شد. سپس به سیاست و تدابیر عملی استالین و رهبری شوروی برای سد کردن این پیشروی و مبارزه تعیین کننده ای که علیه تسلیم طلبی در صفوف حزب و دولت و ارتش سرخ به پیش برد، اشاره شد. نتیجه گیری مهم بخش اول مقاله این بود که خصوصیات جنگی که دولت شوروی با اتکا به آگاهی و توان و انرژی توده ها علیه ارتش امپریالیستی آلمان به پیش برد، آن را در رده جنگ خلق قرار می دهد. و اینک ادامه مقاله...

استالینگراد

روز ۲۱ اوت ۱۹۴۲، با عبور ارتش آلمان از رودخانه دن و رسیدن به چند کیلومتری رود ولگا، نبرد استالینگراد عملاً آغاز شد. روز بعد، بسبب افکنهای آلمانی وحشیانه شهر استالینگراد را به قصد نابودی، شخم زدند. واحدهای موتوریزه و تانکهای آلمان وارد شهر شده، به کرانه های ولگا رسیدند. به گفته «بیور» در همان هفته اول بمبارانها، ۴۰ هزار زن و مرد و کودک از جمعیت ۶۰۰ هزار نفری شهر کشته شدند. از روز ۲۵ اوت ۱۹۴۲، اغلب افرادی که توانایی نبرد نداشتند را از زیر بمباران بیرحمانه آلمان رها کردند و از شهر خارج کردند.

همه کسانی که در محلات و کارخانه های استالینگراد باقی مانده بودند در واحدهای دفاعی سازمان یافتند. منطقه صنعتی واقع در شمال شهر که چند مجتمع بزرگ را در بر می گرفت، در خدمت تولیدات نظامی قرار گرفته بود. حالا دیگر کارخانه تراکتورسازی هوزوئسکی، کارخانه باردیکادی و مجتمع اکتبر سرخ، تانک تولید می کردند و مستقیماً به سمت جبهه روانه می ساختند. از روز ۳۰ سپتامبر، خط جبهه

زمین بخرند.»

اگرچه در اوج نبرد قریب به دو میلیون سرباز درگیر شدند، اما پیشبرد نبرد به میزان بسیار زیادی توسط جنگ و گریزهای پراکنده از سوی واحدهای کوچک و حتی افراد جداگانه صورت گرفت. برای نمونه، برای دفاع از نقطه مرتفع محاط بر شهر که «مامانف کورگان» نام داشت و تحت محاصره قرار گرفته بود، تعداد اندکی که شامل چند صد سرباز می شدند درگیر شدند. این سربازان بر اهمیتی که حفظ «مامانف کورگان» بر نتیجه نهائی نبرد داشت آگاه بودند. به همین خاطر با عزم راسخ و به هر قیمت، به دفاع از این نقطه مرتفع برخاستند؛ آنهم در شرایطی که موفقیت در این کار اغلب غیر ممکن بنظر می رسید.

یکی از شاهکارهای پر آوازه استالینگراد، دفاع از «خانه پاولوف» بود این محل بعدها به نام سرچوخه «پاکف پاولوف» نامگذاری شد که فرمانده تعداد اندکی سرباز در دفاع از ساختمان مذکور بود. این ساختمان که نبش یک خیابان اصلی قرار داشت یک موضوع استراتژیک محسوب می شد. سربازان بدون لحظه ای استراحت، پنجاه شبانه روز جنگیدند و زیر حملات آتشبارها، تانکها و بمباران های هوائی آلمانی ها دوام آوردند. نکته مهم و شایان ذکر اینست که مدافعان «خانه پاولوف» مجموعه رنگارنگی از ملیت های مختلف مردم شوروی بودند؛ روسها، اوکرائینی ها، ازبک ها، قزاق ها، تاجیک ها، تاتارها و سایرین. اگرچه «بیور» مترجمانه نقش رزمندگان «بی فرهنگ» آسیائی را در نبرد استالینگراد نادیده می گیرد، ولی واقعیت اینست که ملل غیر روس نقشی حیاتی در امر دفاع از شهر، انتقال و تامین مایحتاج، و نیز در ضد حمله نهائی بازی کردند.

مدافعان استالینگراد در کار نابودی یا از کار انداختن تانکهای آلمان خیره شدند. باید اشاره کنیم که در مراحل اولیه جنگ جهانی دوم، تانکها در پیروزیهای آلمان نازی نقش مرکزی داشتند. تاکتیکهای مدافعان استالینگراد اغلب شامل حمله به تانکها از فاصله چند متری می شد. لازم به گفتن نیست که اینگونه قهرمانی ها با قربانی های بسیار همراه بود؛ بر اساس منابع رسمی شوروی، ۸۴ درصد از کل مردان و زنان مسیح شده در نبرد استالینگراد، کشته و زخمی و یا اسیر شدند.

جنبه دیگر دفاع استالینگراد، اتحاد فوق العاده محکم افسران و سربازان بود. به همین خاطر تصویری که فیلم «دشمن در آستانه خانه» از فرماندهان شوروی ارائه می کند، خشم بیننده آگاه را بیش از پیش بر می انگیزد. چویکوف تصمیم گرفت که محل فرماندهی خود را به یک منطقه امن تر یعنی جزیره ای که همان نزدیکی ها بر رود ولگا قرار داشت، منتقل نکند. او درباره این تصمیم نوشت: «چنان انتقالی می توانست تاثیر منفی فوری بر روحیه رهبران واحدها، افسران و کل رزمندگان بر جای گذارد. ما اهمیت این موضوع که نباید تمام وقت در

مقرهای فرماندهی بنشینیم، و باید مرتب از محل های استقرار جوخه ها و هنگ ها و حتی سنگرها بازدید کنیم را... فهمیدیم. بدین ترتیب، رزمندگان به چشم می دیدند که ژنرال ها - اعضای شورای نظامی - همیشه در کنارشان هستند.»

یکی از ارتجاعی ترین صحنه های فیلم «دشمن در آستانه خانه»، به گلوله بستن سربازان شوروی به هنگام عقب نشینی توسط فرماندهان خودشان است. اینبار نیز مثل اغلب دروغپردازی ها، یک جو حقیقت (یعنی تاکید زیاد از حد بر استفاده از زور) مورد استفاده قرار گرفته تا کوهی از دروغ تحویل بیننده داده شود. این یک قانون جنگ است که هیچ ارتشی، متعلق به هر طبقه ای که باشد، نمی تواند فرار از جبهه را تحمل کند. نمی توان جیونی خودخواهانه را مجاز شمرد زیرا ابتکار جان سربازان دیگر و نتیجه نهائی یک نبرد را تهدید خواهد کرد. جنگ، خود یک «اجبار» بزرگ است که در آن، منافع هر فرد تابع کل است و باید چنین باشد. اینکه ارتش سرخ شوروی مانند هر ارتش دیگری، دستورات محکمی مبنی بر شلیک به فراریان از صحنه نبرد داشت، یک واقعیت است. اما این نتیجه گیری که دستاوردهای عظیم ارتش سرخ نتیجه حاکمیت نوعی ترس یا سلطه «ترور» بوده، یک ادعای کاملاً مسخره است. علیرغم اینها، درک استالین از نحوه برخورد به فراریان و مقوله ترسوئی در جنگ، از نقاط ضعف معینی رنج می برد. این نقاط ضعف به همان خطاهایی مربوط می شد که بعدها مائوتسه دین در انتقاد از استالین خاطر نشان کرد.

در بخشهای پایانی فرمان «حتی یک قدم عقب نشینید» که قبلاً از آن صحبت شد، استالین تاکید نادرستی بر اعمال انضباط با استفاده از ابزار نظامی داشت. او حتی نظام ایجاد جوخه های تشبیهی در ارتش آلمان را تحسین کرد. این جوخه ها متشکل از سربازان فراری بود و به آنان یک شناس دیگر داده می شد تا با نبرد در دشوارترین قسمت های جبهه، «گناه خود را بخرند». استالین خواهان آن بود که نظام مشابهی در ارتش شوروی بوجود آید. اینجا استالین تاکید بیش از حدی بر تشابهات دو ارتش و نیاز آنها به اعمال انضباط می گذارد و بدین طریق ماهیت اساساً متفاوت دو ارتش را مخدوش می کند. در عین حال که هر ارتشی مستلزم انضباط آهنین نظامی است، اما چگونگی پیاده کردن و تضمین انضباط کاملاً به اینکه چه طبقه ای حاکم است و کدام نظام اجتماعی در ارتش بازتاب می یابد، ربط دارد. این بخشی از معنی جمع بندی نظامی موجزی است که مائوتسه دون در عرصه استراتژی نظامی ارائه کرد: «تو به شیوه خود بجنگ، من به شیوه خود.»

در واقع، ارتشهای تحت رهبری پرولتاریا می توانند و باید برخورد بنیاده متفاوتی از ارتشهای ارتجاعی نسبت به مسئله انضباط و برقراری آن داشته باشند. اگرچه یک دولت سوسیالیستی گاهی

اوقات می تواند و باید از شکل های مختلف اعمال زور استفاده کند (که برای نمونه می توان به فراخواندن افراد زیر پرچم اشاره کرد)، اما شالوده انضباط در ارتش نهایتاً باید بر حقانیت آرمان، آگاهی سربازان و همبستگی میان رهبران و رهبری شوندگان استوار باشد. مائو تاکید کرد که «کار سیاسی، خون حیات بخش ارتش است.» عمل استالین نیز عمدتاً و من حیث المجموع همین بود؛ بدین شکل که توده ها را بر می انگیخت و اتحاد و انضباط آنان را تضمین می کرد. سیاست حزب این بود که برای انجام مهمترین و خطرناکترین وظایف در جبهه ها، مصمم ترین کمونیستها را از سطوح مختلف اعزام کند. حزب با ابتکار الگوی روشن و قدرتمندی ارائه می کرد. ترس از دادگاه های نظامی هرگز نمی توانست چنین تاثیر قدرتمندی بر ارتش داشته باشد.

بعلاوه این هم واقعیتی است که ارتش پرولتری هم از نیروهای پیشرو و میانی و عقب مانده تشکیل شده است. اگر چه ایندولوژی پرولتری یک عامل محرکه قدرتمند بخش پیشرو است، اما ساده اندیشی است اگر فکر شود صرفاً با رجوع به بخش آگاه تر می توان بر عقب افتادگی بخشهای دیگری از سربازان که ترس جان دارند، غلبه کرد. روشن است که زور یا اجبار در هر تشکیلات نظامی، و بیشتر از آن در صحنه هر نبرد، نقش بازی می کند. اما در اینجا بحث بر سر اینست که چه نوع زور و چه سیاستهایی باید اعمال شود. اینکه کدام طبقه در مقام رهبری قرار دارد، تفاوت عظیمی در چگونگی اعمال زور و سیاستها بوجود می آورد. در همین مورد، می توان به یک نمونه جالب، یعنی سیاستی که نیروهای مسلح انقلابی ویتنام طی جنگ علیه امپریالیسم آمریکا در برخورد به فراریان اتخاذ کردند، اشاره کرد. فراریان از جبهه، حتی کسانی که بارها چنین کرده بودند، بعد از اینکه از سوی توده های روستای محل زندگیشان مورد انتقاد شدید قرار می گرفتند مجدداً در واحد قبلی خود در ارتش پذیرفته می شدند. سیاست شوروی که بر اعدام فراریان و افراد جیون تاکید داشت، در واقع بر جنبه نادرست تکیه می کرد (اعلام اینکه افراد خانواده فراریان هم مجازات می شوند نیز آشکارا نادرست بود). بعلاوه، پیشنهاد استالین مبنی بر ایجاد جوخه های تشبیهی بر اساس الگوی ارتش آلمان نیز کاری بیهوده و بی معنی بود. با ابتکار، افراد عقب مانده یکجا جمع می شدند و تحت رهبری عقب مانده ترین افسران قرار می گرفتند. مسلماً ابتکار نمی توانست شرایط مساعدی برای تحول واقعی افکار و رفتار آنان ایجاد کند.

درباره مقوله «جنگ بزرگ میهنی»

«بیور» و «آتو»، توضیح مشابهی از قهرمانی انکارناپذیر رزمندگان شوروی ارائه می کنند. علیرغم بهتان ها و تحریفاتی که در کتاب «بیور» و فیلم «آتو» وجود دارد، اما جلوه های این قهرمانی در آنها نیز انعکاس یافته است.

قهرمانی رزمندگان شوروی با «میهن پرستی» توضیح داده شده است. به عبارت دیگر، می گویند که سربازان شوروی صرفاً به خاطر نفرت از نیروی تجاوزگر خارجی و عشق غریزی به «وطن»، دست به کارهایی زدند که هیچیک از ارتشهای اروپائی قادر به انجامش نشدند. واقعیت اینست که همه کشورهای اروپا کوشیدند ارتش خود را با فراخوانهای میهن پرستانه بسیج کنند. آیا هیچ ملتی را «میهن پرست تر»، و در این مورد باید گفت هیچ ارتشی را شورنیست تر از امپریالیسم فرانسه سراغ دارید؟ با وجود این، سربازان و ارتش فرانسه طی جنگ جهانی دوم سوراخ موش می خریدند.

شاید هم مسئله را باید در چارچوب نوع ویژه ای از میهن پرستی «روسی» توضیح داد که کیفیت معجزه آسانی دارد و از میهن پرستی هر ملت دیگری قویتر است؟ اما یادآوری جنگ جهانی اول و تجاوز ارتش امپریالیستی آلمان به روسیه، برای اثبات بوج بودن این بحث کافیت. مسلماً تراز و بورژوازی روسیه کوشیدند توده های روس، به ویژه دهقانان را تحت شعار «دفاع از سرزمین پدری» بسیج کنند. اما همانطور که می دانیم، ارتش روسیه در جبهه گرفتار شکستهای پیاپی شد و به شدت روحیه اش را باخت. فراخوان لنین مبنی بر ضدیت با دفاع از «سرزمین پدری» امپریالیستی، و لزوم تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی انقلابی، نقشی تعیین کننده در گرد آمدن سربازان زیر پرچم بلشویک ها بازی کرد. فراخوان لنین مبنی بر خروج فوری روسیه از جنگ جهانی اول، بخشی از شعار مشهور انقلاب اکتبر یعنی «زمین، نان و صلح» بود.

بنابراین چه تفاوتی میان روسیه تزاری به هنگام جنگ جهانی اول و اتحاد شوروی به هنگام جنگ جهانی دوم موجود بود؟ یک دنیا تفاوت. طی جنگ جهانی دوم، در اتحاد شوروی دیکتاتوری پرولتاریا برقرار بود. دولتی برقرار بود که در آن، طبقه کارگر در اتحاد با دهقانان و سایر زحمتکشان بر جامعه حکم می راند. استثمارگران کهن از قدرت به زیر کشیده شده، تحت انقیاد قرار گرفته بودند. گام های عظیمی در مسیر ساختمان یک اقتصاد نوین سوسیالیستی که بر استثمار مبنی نبود، به پیش برداشته شده بود. نیروی تولیدی توده های زحمتکش، آزاد از بردگی مزدی سرمایه داری، به شکلی کاملاً بیسابقه رها شده بود، و آنچنان معجزه می آفرید که باعث تحسین هر ناظر خارجی می شد. (لازم به توضیح است که مدتها بعد، یعنی پس از خیانت روزیونیستها در اتحاد شوروی که متعاقب مرگ استالین به سال ۱۹۵۳ صورت گرفت، بورژوازی جرات کرد و این بحث دروغ را اشاعه داد که تا به حال، جامعه تحت «سلطه ترور» حاکمیت کمونیستی قرار داشته است. طی دوران ساختمان سوسیالیستی قبل از جنگ دوم جهانی، جنب و جوش جامعه، شور و هیجان انقلابی مردم و حمایت گسترده ستمدیدگان دنیا از اتحاد شوروی آنچنان قدرتمند و آشکار

بود که راه اشاعه چنین تبلیغاتی را می بست. نمونه این «تاریخ نگاری دروغ آمیز» را در مورد چین سوسیالیستی هم می بینیم. فقط بعد از شکست سوسیالیسم بود که امپریالیستها واقعا توانستند شب را روز، و روز را شب جلوه دهند. ۱. بنابراین وقتی که در سال ۱۹۴۱، هیتلر به اتحاد شوروی حمله کرد، برخلاف سایر کشورها در اروپا، توده ها واقعا چیز بسیار ارزشمندی داشتند که از آن دفاع کنند. آنان دولت سوسیالیستی را داشتند که نتیجه انقلاب اکتبر و نبردشان با بورژوازی بود. بنر توان و شور و امیدهای یک نسل در این دولت سوسیالیستی جوانه زده بود. چه فاصله عمیقی بود میان دفاع از این دستاورد با حمایت جنگ طلبانه ناسیونالیستی سایر به اصطلاح قدرتهای بزرگ! آن قدرتها هم بدون شک با امپریالیسم آلمان مخالف بودند ولی هدفی جز حفاظت از استثمار و ستم خونخوارانه ای که بر مردم سراسر دنیا روا می داشتند (نظیر امپراتوری بریتانیا)، یا توسعه استثمار و ستم (نظیر امپریالیسم تازه نفس آمریکا) در سر نداشتند.

در عین حال، شماری از اقدامات استالین و رهبری شوروی هر چه بیشتر این امکان را به دشمنان سوسیالیسم داد تا ماهیت طبقاتی جنگ خلقی که توسط اتحاد شوروی به پیش برده شد را پویشاندند. هنوز چند ساعت از آغاز درگیری نگذشته بود که شوروی ها آن را «جنگ بزرگ میهنی» خواندند. اینکار یادآوری آگاهانه «جنگ میهنی» در تاریخ روسیه بود که به سال ۱۸۱۲ در پاسخ به لشکرکشی ارتش فرانسه تحت رهبری ناپلئون به روسیه تزاری برپا شد. در آن جنگ، ارتش ناپلئون که به دروازه های مسکو رسیده بود، عقب رانده شد. سرود «اترناسیونال» کنار گذاشته شد و در مراسم دولتی از سرود جدیدی استفاده شد. تلاش زیادی برای برانگیختن احساسات میهن پرستانه روسی و تاکید بر آن انجام گرفت. اینشتاین سیناگر شوروی که شهرت جهانی دارد، فیلم قدرتمندی در ستایش از «الکساندر نوسکی» (الکساندر کبیر) ساخت که یکی از شخصیتهای تاریخ روسیه قرون وسطی است و به خاطر متحد کردن ملت در برابر تجاوزگران «توتین» (قبایل آلمانی) شهرت دارد. یک نمونه جالب دیگر، «فرمان شماره چهار» است که به امضای ژنرال یرمنکو (رهبر نظامی کل جبهه جنوب غربی) و نیکیتا خروشچف (که بعدها در مقام کمیسر سیاسی اصلی ارتش سرخ در آن جبهه فعالیت کرد) منتشر شد. این فرمان که برای بکار بستن رهنمود استالین مبنی بر «حتی یک قدم عقب نشینید!» صادر شده، خطاب به «حزب بلشویک، ملت ما و کشور کبیر ما» است. به عبارت دیگر، خروشچف و یرمنکو، «ملت روسیه» را هم تراز با کشور (اتحاد شوروی سوسیالیستی) قرار دادند. جالب اینجاست که استالینگراد در مکان استراتژیکی واقع بود که روسیه را با تعداد زیادی از جمهوری های غیر روس متصل می کرد. در نبرد استالینگراد نیز شمار گسترده ای از سربازان و افراد عادی غیر

روس مستقیماً شرکت داشتند.

بطور کلی، خط سیاسی شوروی در آن زمان، تلاشی بود برای اینکه درک از نیاز به دفاع از دولت سوسیالیستی را با رجوع به ناسیونالیسم روس به هم آمیزد. شک نیست که رهبری شوروی برای متحد کردن گسترده ترین بخشهای اهالی تا حد ممکن، زیر فشار جدی قرار داشت. مشکل بتوان از آنان خرده گرفت که چرا از بعضی احساسات میهن پرستانه، حتی در مورد بخشهایی از اهالی که برخوردارشان به سوسیالیسم از کج دار و مریز تا خصمانه متغیر بود، سود جستند. برخی شخصیتهای فیلم «دشمن در آستانه خانه»، معروف این نوع نیروهای عقب مانده هستند که در تلاش رژیم شوروی برای ایجاد یک جبهه متحد علیه تجاوزگران فاشیست جای گرفتند.

اما به هیچوجه نمی توان انکار کرد که قلب و روح جنگ شوروی، کمونیستها و پرولتاریای آگاه بودند. آنان بودند که به استقبال هر مهلکه ای می شتافتند، سرمشق می شدند و بقیه را به پیش می رانند. یک نمونه را از گزارش «بیور» نقل می کنیم. در جریان نبرد استالینگراد، کارخانه ای در شرق یعنی در منطقه امن کوه های اورال برپا شده بود که تانکهای مشهور ت ۳۴ تولید می کرد. تصمیم آن شد که از کارگران آن مجتمع بخواهند برای همراهی تانکها تا جبهه، به عنوان سربازان ارتش شوروی، داوطلب شوند. با وجودی که همه از خطرات عظیم با خبر بودند، در عرض ۳۶ ساعت ۲۳۶۳ نفر نام نویسی کردند که ۱۲۵۳ نفرشان زن بودند.

طی جنگ، برخی تغییرات در ارتش صورت گرفت که به تقویت نیروها و شیوه های بورژوازی انجامید. سلسله مراتب ارتش احیاء شد و فرماندهان ارتش سرخ که قبلاً آنان را با عنوان «رفیق» صدا می زدند، به سبک دوران قبل از انقلاب، «انسر» خطاب شدند. نظام فرماندهی دوگانه بین فرمانده نظامی و کمیسرهای سیاسی ملغی شد. (ظاهراً این کار به خاطر کسب رضایت افسران دوره قدیم صورت گرفت که از «مداخلات» کمیسرهای کمونیست ناخشنود بودند.) «بیور» می نویسد:

«به ژنرال های ارتش سرخ، آشکارا و با سر و صدا جایزه داده می شد. دادن سردوشی که مظهر امتیاز به حساب می آمد و برخی از اویاشان بلشویک (۱) در سال ۱۹۱۷ آنها را به تن افسران تزاری فرو می کردند، دوباره باب شد... یکی از سربازان واحد گارد، خبر دادن سردوشی را از پیرمردی شنید که در ایستگاه راه آهن مشغول واکس زدن چکمه ها بود. پیرمرد با عصبانیت و ناباوری می گفت «اینها دوباره دارند سردوشی های طلائی را باب می کنند.» همقطاران سرباز نیز که خبر را وقت بازگشت به قطار از زبان دوستانشان شنیدند شگفت زده شدند. آنان می پرسیدند: «چرا در ارتش سرخ؟»

بحث در مورد امتیازاتی که استالین به قشر بورژوا داد و شیوه های بورژوازی که به خاطر

واقعیات جنگ الزام آور شده، از حوصله این نوشته خارج است. بدون شک، برخی تغییرات در سیاستهای گذشته، ضروری و امکان پذیر بود. اما درک این مسئله اهمیت دارد که چنین تغییراتی، چه آنها که احتمالا صحیح بوده و چه آنها که زیر سوال است، نتایج معینی بر جای می گذاشت. اینها، تاثیرات منفی جدی و معینی داشتند. نیروهای پیشرو، گیج و جهت گم کرده به حال خود رها شدند. این در حالی بود که گرایشات عقب مانده، میدان عمل بیشتری یافته بودند. برای مثال، فهم این مسئله خیلی مشکل است که چگونه ناسیونالیسم روس قرار بود همبستگی ملیتهای مختلف اتحاد شوروی را تقویت کند. حال آنکه اثبات شده بود همبستگی ملل، پایه و اساس توان جنگی شوروی است.

بعلاوه، بعضی درکهای نادرست استالین در مورد خصلت متناقض سوسیالیسم باعث شد که وی راحتتر به دام اشتباهات معینی بیفتد. بکار بستن شیوه های بورژوازی، به میزان زیادی بورژوازی را در حزب تقویت کرد و پرولتاریا را درست در شرایط کسب بزرگترین پیروزیهای نظامیش، تضعیف کرد. درصد قابل توجهی از همان افراد که بعدها قدرت را غصب و سرمایه داری را در اتحاد شوروی احیاء کرده اند، منجمه خود خروشچف، در جنگ فعال بودند. مارشال ژوکوف به عنوان وزیر دفاع شوروی در میانه دهه ۵۰ میلادی، نقشی کلیدی در حمایت از کودتای خروشچف بازی کرد. این واقعیتی است که از نظر بورژوازی دوزن حزب، از روسیه دفاع شده بود و نه از سوسیالیسم که خودشان خیال سرنگونیش را در سر می پروراندند. بعدها، رویزیونیستهای شوروی برای به تن کردن یونیفورم «جنگ بزرگ میهنی» تلاش بسیار کردند تا به حاکمیت خود مشروعیت بخشند.

زنان

یک جنبه مشترک در هر جنگ خلق، شرکت وسیع زنان است. این جنبه به شکل خیره کننده ای در نبرد استالینگراد نیز مشاهده شد. فیلم «دشمن در آستانه خانه»، یکی از زنان قهرمان ارتش سرخ را به نمایش می گذارد. او یک زن جوان یهودی است که خانواده اش قریانی کشتارهای نازی در ابتدای جنگ شده اند. اما وی یک عنصر میانی تصویر شده است، نه یک رزمنده کمونیست پیشرو. با وجود این، یکی از مشخصات ارتش سرخ شوروی، نقش قهرمانانه ای بود که هزاران زن آگاه در خطوط جبهه بازی کردند.

این واقعیتی است که قدرتهای امپریالیستی متفق، نظیر انگلستان و آمریکا، مجبور شدند به خاطر الزامات جنگ، زنان را در فعالیتهای مختلف مربوط به جنگ بسیج کنند. این کاری است که همین امروز هم ارتش آمریکا انجام می دهد. اما یک ارتش ارتجاعی بازتاب جامعه بورژوا و پروسالاری است که هرگز نمی تواند نیروی نهفته زنان را آزاد کند. در مقابل، یک ارتش مردمی که ارتش سرخ مسلما نمونه ای از آن بود، نمی تواند بدون آزاد کردن انرژی انقلابی

زنان که نیمی از جامعه اند، موجودیت داشته باشد. جنگ خلق، دشمن را با بسیج توده ها و اتکاء به آنان شکست می دهد؛ و این کار با کنار زدن موانع ستم و سنت و عادت که مردم را از حاکم شدن بر جامعه باز می دارد میسر می شود. هر چند رهبری شوروی امتیازاتی برای ارزشهای سنتی روسیه قائل شد، اما زنان اتحاد شوروی سوسیالیستی را با روحیه کمون پاریس بسیج کرد و نه روحیه کاترین کبیر. (۱) وقتی جنگ به پایان رسید، بیش از ۲۴۶۰۰۰ زن یونیفورم پوش در جبهه بودند؛ که این «هنگ بمب افکن شب چراغ» زنان گارد ۴۶۷ را هم شامل می شد. افراد این هنگ از خلبان گرفته تا اسلحه ساز و مکانیک، همگی زن بودند.

زنان استالینگراد نه فقط تعداد زیادی از سربازان فاشیست را در جبهه نبرد نابود کردند، بلکه حضور آنان به خودی خود آلمانی ها را آشفته کرده بود. «بیور» بخشی از نامه یک سرباز آلمانی به پدرش را در کتاب خود نقل می کند: «تو مرتبا می گویی که به اصولت ایمان داشته باش تا پیروز شوی. تو این حرفها را فراموش نخواهی کرد زیرا دیگر زمان اینکه هر آدم معقول در آلمان به جنون این جنگ لعنت بفرستد، فرا رسیده است. توضیح آنچه در اینجا اتفاق می افتد ناممکن است. هرکس که هنوز در استالینگراد سر و دست دارد، زن یا مرد، مشغول جنگیدن است.»

دفاع استوارانه از شهر استالینگراد پیروز شد. بر ارتش آلمان تلفات عظیمی وارد آمد و با نزدیک شدن زمستان، بطور جدی با کمبود سوخت و سات روبرو شد. در بین قوای آلمان که توفع پیروزی آسانی داشتند، روحیه باختگی وسیعی به چشم می خورد.

روز دهم نوامبر ۱۹۴۲، بعد از یک تدارک با حساب و کتاب اما اضطرابی، ضد حمله اورانوس آغاز شد. ارتش ششم آلمان بطور کامل به محاصره افتاد. به گفته «بیور»، آغاز ضد حمله در ذهن بسیاری از سربازان شوروی به مثابه روز کبیر جنگ ثبت شد. ارتش سرخ موفق شد ضربات قدرتمندی بر قوای آلمان و متلفانش وارد کند. دشمن به تله افتاده بود. ارتش ششم آلمان توانست به لطف بمباران های هوایی، دو ماه دوام بیاورد. فرمانده این ارتش که «پائولوس» نام داشت تمام حجت حکومت شوروی برای دست کشیدن از این مقاومت بی سرانجام را رد کرد. تسلیم نهائی در روز ۳۱ ژانویه ۱۹۴۳ انجام گرفت؛ یعنی فقط زمانی که «پائولوس» و افسران عالیرتبه ارتش ششم اسیر شدند. کمی قبل از این تاریخ، «پائولوس» بوسیله هیتلر به مقام فیلد مارشالی ارتقاء یافته بود. ۸۰ هزار افراد باقیمانده ارتش ششم به اسارت در آمدند. این واقعه مردم سراسر جهان را شادمان ساخت. اگرچه ماشین جنگی آلمان چند سال دیگر هم دوام آورد و یک دشمن پلید باقی ماند، اما روق برگشته بود. به قول مائوتسه دون، استالینگراد «نقطه عطف جنگ جهانی دوم» بود. (۲)

تجارب جنگ انقلابی ثبت شده است. دلیل خوبی وجود دارد که پرولتاریا در سراسر دنیا از آنچه پیشینیان ما در سواحل ولگا انجام دادند، احساس غرور کند. ما هرگز نباید اجازه دهیم که دشمنان ما پیروزی هائی که طی آن چند ماهه سرنوشت ساز بدست آوردیم را بدنام یا تحریف کنند. آن نبردها، مسیر تاریخ دنیا را رقم زد. مسلم است که ما نباید از جذب همه درسهای نبردهای گذشته باز بمانیم. از این طریق است که می توانیم قاطعتر و موثرتر در نبردهای پیشروی بجنگیم.

توضیحات

۱۱ کاترین کبیر در قرن ۱۸ میلادی، ملکه روسیه بود. او بود که روسیه را گسترش داد و حامی یک دوره «روشنگری» شد.
۱۲ مائوتسه دون، مقاله «نقطه عطف در جنگ جهانی دوم»

نشریه انترناسیونالیستی
جهانی برای فتح
شماره ۲۸ منتشر شد!
همراه با مقالاتی درباره:
تالان گری جهانی آمریکا، مقاومت مردم،
خطرات و فرصتها
در اوضاع کنونی دنیا
موقعیت جنبش فلسطین،
سیاست جناح های مختلف این جنبش،
طرح های منطقه ای آمریکا،
ضرورت نابودی اسرائیل
ماهیت ارتجاعی اسلام سیاسی
و شکست آن با نگاه به
تجربه جمهوری اسلامی در ایران
و.....
ترجمه فارسی مقالات اصلی
جهانی برای فتح
شماره ۲۸
بزودی منتشر می شود.
نشانی
BCM WORLD TO WIN
27 GLOUCESTER ST.
LONDON WC 1N 3XX
ENGLAND

استیفن جی. گولد: شاعر تئوری تکامل



وسیع اشاعه می دهند. یکی از سبکهای مشخص گولد آن بود که با استفاده از موضوعات مربوط به رشته های گوناگون (از ادبیات و معماری تا فیلمهای معروف و ورزش بیس بال که مورد علاقه اش بود) اصول علمی را تشریح و تصویر می کرد. علاقه مفروض وی به رشته خودش، اطلاعاتی دایره المعارفی، و سبک نگارش جذاب و جلد گرای ری، مرتباً بر خوانندگانش می افزود. یکی از دوستان نزدیک و همکاران گولد به نام ریچارد لواتین، می گوید: «در زمینه تشریح تئوری تکامل، او بهترین نویسنده مقالات علمی عامه فهم بود. استیو مساله را ساده نمی کرد بلکه تلاش می کرد پیچیدگیهای آن را قابل فهم کند و در اینکار موفق بود. خواننده وی می فهمید که عالم موجودات زنده چقدر متنوع و بدون نظم و ترتیب است... استیو همیشه حقیقت را به گونه ای تعریف می کرد که عامه بفهمد و او اینکار را بهتر از هر کس انجام می داد.»

گولد به مدت ۲۷ سال هر ماه مقاله ای برای مجله «تاریخ طبیعی» (ناتورال هیستوری) نوشت. سیصدمین و آخرین مقاله اش در ژانویه ۲۰۰۱ منتشر شد. گولد، چه آن زمان که در مورد حلزونه های سیرین کارائیب (که در زمینه بیولوژی تخصصش بود) می نوشت، و چه هنگامی که در مورد بورگس شیل (صخره های رستی بورگس) که نام بستر غنی فسیلهای کوه های «راکی» کاناداست دست به قلم می برد و بطور کلی وقتی که به موضوعی از موضوعات متنوع علمی می پرداخت، به خواننده درک عمیقی از تنوع اعجاب آور موجودات زنده، هیجان کشف های جدید و شناخته های تازه بدست آمده، کنش و واکنش میان آثار علمی و مسائل گسترده تر اجتماعی را القاء می کرد.

بسیاری از مقالات او در شکلی که وی آنرا «بیوگرافی تفکر به اختصار» می خواند، بر روی آثار دانشمندان گذشته متمرکز است. توصیفات گولد این دانشمندان و افکار آنان را

۲۰ ماه مه ۲۰۰۲، استیفن جی. گولد در سن ۶۰ سالگی در نتیجه بیماری سرطان درگذشت. با مرگ او، جهان یکی از دانشمندان و معلمان برجسته و یکی از معروفترین روشنفکران مردمی را از دست داد. دستاوردهای علمی گولد چندین عرصه را در برمی گیرد. او خدمات ذیقیمتی به گسترش تئوری تکامل، علم پالئونتولوژی (فسیل شناسی)، و تاریخ علم کرد. نظریات دایمانه تازه و تحریک آمیزش در مورد شماری از موضوعات علمی مهم، و روحیه نقادش، موجب ترغیب و تشویق فضای سالم جدل و جوش روشنفکری شد.

شعاع نفوذ وی بسیار فراتر از دانشگاه هاروارد (که به مدت سی سال در آنجا تدریس می کرد) و دایره دانشمندان حرفه ای رفت. خدمات گولد در مبارزه علیه بنیادگرایان مذهبی راست که سعی می کردند از طریق کارزارهای سازمان یافته تئوری تکامل را بی اعتبار کنند و مانع از فراگیری آن توسط مردم شوند، تعیین کننده بود.

گولد بی باکانه به دفاع از حقایق اثبات شده تئوری تکامل و اصول بنیادین آن برخاست. این تئوری تشریح می کند که انواع موجودات زنده (از باکتری تک سلولی تا پیشرفته ترین حیوانات منجمد انسان) محصول میلیاردها سال تکاملند. و انواع موجودات زنده همگی از موجودات دیگر منشعب شده اند و همگی دارای اسلاف مشترک هستند. گولد، در عین حال که به دفاع از این تئوری برخاست، خدمات مهمی به تکامل و گسترش این رشته علمی مهم نیز کرد.

گولد دشمن دیدگاه مذهبی آفرینش که دیدگاهی ضد علمی است، بود. بهمین دلیل در سال ۱۹۹۹ بسرعت خود را به ایالت کانزاس رساند تا با تلاشهای هیئت مدیره ایالتی آموزش و پرورش که میخواست آموزش تئوری تکامل داروین را از دروس مدارس حذف کند، مخالفت کند. او اعلام کرد که: «حذف تئوری تکامل از آموزش بیولوژی مانند حذف دستور زبان از آموزش زبان است.» گولد از سیاستهای اجتماعی فاسد و ارتجاعی بشدت انتقاد می کرد و تئوریهای سرپا غلط آن دانشمندان که سعی می کردند پوشش علمی به نظرگاه های ارتجاعی و نژادپرستانه خود بدهند را افشاء می کرد. او یکی از مخالفین دترمینتسم بیولوژی که همه رفتارها و فعالیتهای بشر را وابسته به عملکرد ژنها می کند، بود.

آموزنده علم به توده ها

گولد در فراگیر کردن علم در میان عامه بسیار زبردست بود و از معلمان پر نفوذ به حساب می آمد. او با ترکیب موثر علم و هنر، مقالات و کتابهای جذابی نوشت که هر یک شناخت از حقایق علمی مهم، اصول و متدهای علمی را بطور عامه فهم در میان خوانندگان

زنده می کند و بطور زنده به تشریح آن چارچوب تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که این دانشمندان درون آن کار می کردند، می پردازد.

خدمات گولد به تئوری تکامل

در سال ۱۹۷۱، وقتی یک پروفیسور جوان در دانشگاه هاروارد بود، گولد و همکارش به نام نیل الدریج، مقاله ای به نام «منشعب شدن انواع جدید موجودات و تعادل منقطع» منتشر کردند. این مقاله یک فصل برجسته در تئوری تکامل است. این دو، در عین دفاع قاطعانه از سنت چارلز داروین، بنیانگذار علم تکامل، تصحیحاتی را در آن بخش از نظریه داروین که مربوط به سرعت تغییرات تکاملی و بوجود آمدن انواع جدید موجودات است، پیشنهاد کردند. داروین می گفت تکامل بیولوژیک در نتیجه یک تکامل آهسته و تدریجی بوجود می آید. گولد و الدریج اطلاعات فسیلی را مجدداً مورد بررسی قرار دادند و یک تفسیر جدید ارائه کردند. آنان گفتند که تکامل پروسه ایست مشتمل بر دوره های طولانی سکون (یا تعادل) که با دوره های کوتاه تغییرات سریع (کوتاه بر حسب زمان زمین شناسی) قطع می شود. در دوره های طولانی تغییرات نسبتاً کمی در موجودات رخ می دهد حال آنکه در دوره های کوتاه منقطع، تغییرات نسبتاً سریع بوجود می آید. به این جهت نام این پروسه را «تعادل منقطع» یا «تعادل همراه با گسست» گذاشتند. تئوری «تعادل منقطع» در محافل علمی بحث و جدلهای زیادی برانگیخت. برخی از متقدمان میگفتند که این تئوری اصول بنیادین تئوری تکامل داروین را نقض می کند. اما گولد و الدریج روشن کردند که محتوا و هدف تئوری آنها نه سرنگون کردن داروینسم بلکه گسترش و تکامل آن در پرتو اطلاعات فسیلی جدید است. گولد رفتاری بی باکانه و نقادانه با آثار خودش داشت. برای مثال، او بعدها کمبودهای تئوری «تعادل منقطع» را نقد کرد. گولد و الدریج با کمک همکاران دیگرشان، به تصحیح و غنی کردن تئوری خود ادامه دادند. طی سی سال، گولد خدمات مهم دیگری نیز به تکامل تئوریهای بیولوژی تکاملی کرد. شک نیست که تئوری تکامل یکی از بهترین حقایق اثبات شده علم است. دلیل و نشانه های آن به وفور موجود است. اما داروینسم نیز همانند هر تئوری علمی دیگر باید در پرتو کشفیات و شناخته های جدید، هر چه بیشتر تکامل می یافت. داروین نمی توانست کاملاً تنوع و پیچیدگیهای موضوعاتی که ۱۲۰ سال بعد از مرگش در بیولوژی تکاملی سربلند می کرد را پیش بینی کند. و گولد فهمید که تئوری تکاملی نمی تواند مانند دگمهای مذهبی بخود نقادانه نگاه نکند و ایستا بماند. بلکه باید خود نیز تکامل یابد. و تنها اگر با مسائل نوین دست و پنجه نرم کند،

شاعر تئوری تکامل

اطلاعات نوین را جذب کند ، و روشهای جدید اتخاذ کند می تواند یک تئوری معتبر و واقعا علمی باقی بماند.

در اوایل سال ۲۰۰۲، گولد درست چند ماه قبل از مرگش، یک اثر مهم بنام «ساختار تئوری تکامل» منتشر کرد. این اثر در واقع جمعبندی فعالیت زندگی وی در زمینه بیولوژی تکاملی است. مجموعه ایست از نظرات تئوریک، استدلالها، و فرضیه های گولد در این رشته.

گولد در این کتاب رابطه نظراتش با داروین را توضیح می دهد: «یک استدلال مفصل این کتاب آن است که اکنون از این مناظره یک سنتز کافی شکل گرفته است (سنتزی که هنوز در حال تکامل است). می توان گفت این سنتز بهترین شناخت کنونی ما را از ساختار تئوری تکامل به مثابه چیزی غنی و نوین نمایندگی می کند در عین حال که ریشه محکمی در منطق داروینی دارد... در این تئوری، هیچ بخش از منطق مرکزی داروین کمرنگ نشده و دور ریخته نشده است. اما تئوری او در مسیر خطوط اولیه اش دچار تحول شده، و به چیزی بسیار متفاوت تر، غنی تر و بسیار کامل تر برای اینکه راهنمای شناخت ما از طبیعت باشد، تبدیل شده است.»

مبارزه با بیودترمینیسیم و سوء استفاده از علم

گولد به هیچوجه با کسانی که مدعی «علمی» و «بی طرف» بودن هستند ولی از شبه علم و علم ناقص برای اشاعه نظرات حامی بی عدالتی اجتماعی استفاده می کنند، منادار ندارد. کتاب او به نام «اندازه گیری غلط انسان» یکی از قدرتمندترین ردیه ها علیه اینگونه سوءاستفاده از علم است. در این کتاب، او استدلالات بیودترمینیسیمها را یک به یک میشکافد و نشان میدهد که چگونه از این تئوری برای عادی جلوه دادن نابرابری در جامعه استفاده می کنند. بیودترمینیسیمها معتقدند رفتارهای فردی، اجتماعی و فرهنگی پیچیده انسانها وابسته به عملکرد ژنهایست. کتاب در اصل در سال ۱۹۸۱ به صورت جوابی به آرتور جنسن و دیگرانی که مدعی اند میان گروه های مختلف انسانها، بخصوص میان سیاهان و سفیدان، تفاوت ذاتی و غیر قابل تغییر در هوش و ذکاوت موجود است، نوشته شد. نسخه تازه تر و بازبینی شده این کتاب در سال ۱۹۹۶ منتشر شد؛ زیرا کسانی که نظریات بیودترمینیسیتی در مورد ذکاوت و تواناییهای انسان را ترغیب می کردند (مانند کتاب «منحنی بل» نوشته ریچارد هرشتاین و چارلز مور) تهاجم نوینی را آغاز کردند.

گولد در مقدمه چاپ جدید کتاب «اندازه گیری غلط انسان» نوشت: «رستاخیز دترمینیسیم بیولوژیک مرتبط است با برخی روندهای سیاسی مانند کارزارهایی که برای قطع بودجه پروژه های اجتماعی دولتی به راه می افتد، یا منطبق است با زمانهایی که نخبگان دولتی به هراس

افتاده اند، زمانی که گروه های بی چیز جامعه بذره های ناآرامی های جدی اجتماعی را می کارند یا برای گرفتن قدرت خیز برمی دارند. کدام استدلال علیه دگرگونی اجتماعی، می تواند موثرتر از این ادعا باشد که نظم موجود، که در آن برخی در واس و برخی دیگر در پائین هرم قرار گرفته اند، بازتاب استعدادهای و توانایی های ذاتی غیر قابل تغییر کسانی است که در رده های مختلف قرار گرفته اند؟»

بعلاوه در مقدمه کتاب گولد، از نظرات اجتماعی و سیاسی وی سخن رفته است: «نوشتن کتاب «اندازه گیری غلط انسان» در اصل هم دلیل شخصی داشت و هم حرفه ای. اعتراف میکنم که اول از همه مربوط بود به اینست که احساسات شدیدی نسبت به این موضوع خاص دارم. من در خانواده ای بزرگ شدم که سنت شرکت در کارزارهای عدالت خواهی اجتماعی داشت و من زمانی که دانشجو بودم، در سالهای پر شور و پیروزیهای بزرگ اوایل دهه ۱۹۶۰، در ارتباط با جنبش حقوق مدنی فعال بودم.» گولد فهمید که دانشمندان باید تاثیرات اجتماعی بر آثارشان را تشخیص دهند و آن را اعلام کنند. این کار باعث می شود که دانشمندان بتوانند به کارشان آگاهانه تر و همه جانبه تر برخورد کنند.

دیدگاه گولد در مورد جهان طبیعت، در برگزیده غنا و تنوع عظیم زندگی است. او با برخوردهای ساده انگارانه، مکانیکی و تقلیل گرایانه به علم که جهان را بر حسب چند عاملی که بطور تنگ نظرانه تعریف شده، تشریح میکنند، مخالف بود. نظریه وی درباره انسانها اثری از کم بهائی دادن به مردم نداشت و با امید و عشق رقم می خورد. گولد معتقد بود که بیولوژی تکاملی یک موضوع بسیار بزرگ و مهم است. و فهمیدن آن برای درک جهان اساسی است. اما او تاکید می کرد منظورش این نیست که «بیولوژی، سرنوشت را رقم می زند.» همانطور که گولد در «اندازه گیری غلط انسان» نوشت: «ما تنها یک بار از این جهان میگذریم. هیچ تراژدی بزرگتر از آن نیست که رشد را از زندگی بگیرند، بی عدالتی عمیقتر از این نیست که فرصت پیشرفت یا حتی اشتیاق آن را، با ایجاد حصار از بیرون بگیرند و بعد به دروغ بگویند که این حصار، درونی است.»

گولد معتقد بود که انسان ها توان آنرا دارند که خود و جامعه را بسازند.

یادش گرامی باد.

به نقل از نشریه «کارگر انقلابی» - ۹ ژوئن ۲۰۰۲

مقالات نشریه «کارگر انقلابی»

ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر.سی.پی)

را میتوانید در سایت اینترنتی زیر بخوانید

www.rwor.org

جنگ خلق در نپال

ماسوریت تیم این بود که بهترین شکل مصرف کمکهای آمریکا به حکومت نپال در جنگ با شورشیان مائوئیست را مشخص کند. به گفته پنتاگون، اعضای تیم از پرسنل فرماندهی منطقه اقیانوس آرام، متخصص در امور اطلاعاتی، پرواز، لجستیک، مهندسی و درمانی، تشکیل شده بود.»

نخست وزیر نپال که «دوبا» نام دارد از این حمایت ها دلگرم شده و هرگونه حرف از مذاکره را کنار گذاشته و در پی تشدید جنگ است. اما باند قلیل فئودال ها و مرتجعینی که بر نپال حاکمند مثل دزدها به جان هم افتاده اند. خبر رسیده که شاه نپال یکی از کمیسیون های پارلمان را منحل کرده است. این در حالی است که حزب کنگره نپال (حزب حاکم)، نخست وزیر را که مشغول زمینه چینی برای بسط وضعیت اضطراری بود، از صفوف خود اخراج کرده است.

در دوره ای که پیشاوری ماست، مسلما نبرد در نپال شدت خواهد گرفت. اما همانگونه که در یکی از مقالات شماره جدید «جهانی برای فتح» تاکید شده: «به میلیونها تهنیتی که به شکلی فزاینده به صفوف مبارزه می پیوندند، به حمایت گسترده و عمیقی که همه بخشهای جامعه شهری و روستایی ابراز می دارند، نمی توان مبارک سست و نخ نمای «تروویست» چسباند. قدرت نوین، قدرت خلق در کوهستان هیمالایا در حال ظهور و تحکیم است و اوضاع انقلابی را در کل منطقه حیاتی جنوب آسیا که محل زندگی یک چهارم اهالی دنیاست تحت تاثیر قرار داده است.»

شعله جاوید

ارگان نشراتی حزب کمونیست افغانستان

شماره ۲۸

مارچ ۲۰۰۲ - حمل ۱۴۸۱

منتشر شد

انکاس جهانی جنگ تجاوزکارانه علیه افغانستان

روز جهانی زن: زنجیرهای ستم را پاره کنیم!

مرکز بر امپریالیستهای متجاوز و نوکران آنها!

اعلامیه مشترک حزب کمونیست افغانستان و

کمیته جنبش کمونیستی مارکسیستی -

لنینیستی - مائوئیستی افغانستان

تجمع خائنین ملی نوکر امپریالیسم در زیر بال

امپریالیستها را محکوم کنید!

اطلاعیه یوستن هسته مارکسیست - لنینیست -

مائوئیست در اروپا به حزب کمونیست

افغانستان

مصاحبه نشریه حقیقت با سخنگوی حزب

کمونیست افغانستان

افغانستان: جنگ برای نقت

(مقاله ای از حزب کمونیست انقلابی آمریکا)

گزارش مبارزاتی



در همبستگی با مردم فلسطین

امروز، یکشنبه ۲۸ آوریل ۲۰۰۲ تظاهرات وسیعی در شهر پاریس در حمایت از خلق فلسطین برگزار شد. تظاهرات از خیابانهای عریض شهر پاریس میگذشت و حتی پیاده روها صلو از جمعیت بود. سخنگوی اصلی تظاهرات اعلام کرد که دهها هزارتن در این تظاهرات شرکت کرده اند.

رهبران اصلی تظاهرات نام «حرکت مهاجرین و حومه نشینان» را با خود حمل می کردند. در واقع برگزار کنندگان ائتلافی بودند از سازمانهای مترقی شامل گروههای جوانان محلات فقیر نشین و مهاجرین و سازمانهای همبستگی با مهاجرین، کمیته های همبستگی با خلق فلسطین و سازمانهای مربوط به مهاجرین تونس و زنان الجزایر و دانشجویان فلسطینی و غیره. احزاب چپ حکومتی مانند حزب کمونیست فرانسه و سندیکاهای وابسته به آن در این ائتلاف شرکت نداشتند. اما در صف تظاهر کنندگان پرچم احزابی مانند «مبارزه کارگری» که در انتخابات شرکت می کند، دیده می شد.

روز قبل، ۲۷ آوریل، تظاهرات وسیعی علیه ژان ماری لوپن کاندیدای فاشیست ریاست جمهوری فرانسه در پاریس برگزار شده بود. در این تظاهرات عده کثیری از جوانان ضد فاشیست و مهاجرین عرب و غیره شرکت کرده بودند. اما تظاهرات در کل تحت رهبری و نفوذ چپ رسمی فرانسه که شکست مقتضحانه ای در دور اول انتخابات ریاست جمهوری فرانسه خورده است، بود. چپ رسمی فرانسه، غیر از عده کمی، در تظاهرات فلسطین ظاهر نشد. بر خلاف تبلیغات یک ایرانی در رادیوی بین المللی فرانسه، حزب کمونیست فرانسه و سندیکای ثروت در این تظاهرات دیده نمی شد. در حالیکه در تظاهرات روز قبل وسیعا و با شعار دفاع از شیراک در مقابل لوپن، شرکت کرده بود.

با وجود آنکه چپ رسمی فرانسه نقشی در سازمان دادن تظاهرات فلسطین نداشت و برای آن نیرو بسیج نکرده بود، و با وجود آنکه در تظاهرات روز قبل تمام چپ رسمی به اضافه بخشی از راست شرکت کرده بودند، اما به لحاظ تعداد جمعیت تظاهرات فلسطین میتوانست با تظاهرات روز قبل برابری کند.

اما مهمتر از کمیت، کیفیت تظاهرات فلسطین بود. بر خلاف تظاهرات بزرگ پاریس که جوانان محلات فقیر نشین و ترکیب مهاجران در آن معمولا چشمگیر نیست در تظاهرات فلسطین عمدتا جوانان محلات فقیر و مهاجرنشین حومه پاریس به چشم میخوردند. جوانان عرب اعم از دختر و پسر زیاد بودند. بخش بزرگی از جمعیت را کارگران عرب و خانواده های آنها که جزو تحتانی ترین اقشار پرولتاریای فرانسه هستند، تشکیل می دادند.

این تظاهرات بسیار جدی، رزمند و پر تحرک بود. و کاملا با تظاهرات احزاب چپ رسمی فرانسه و سندیکاهای کارگری شان که بیشتر به کارناوال شبیه اند تا تظاهرات، قرق داشت. جوانان عرب و فرانسوی تظاهرات را بسیار رزمنده هدایت می کردند. شعارها و مشتهای محکم و موسیقی انقلابی عربی، فرانسوی و اسپانیایی از بلند گویای قوی پخش می شد و فضای سائهای مبارزاتی شصت و هفتاد را به یاد میاورد. مجریان اصلی در حمایت از مردم آرژانتین و بیزیل و عراق هم شعار می دادند. مجریان برنامه همه را به برنامه ای در روز ۳۰ آوریل دعوت کردند و اعلام کردند که ۳۰ آوریل مصادف است با سقوط سایگون بدست خلق ویتنام. مجری گفت: مردم ویتنام نشان دادند که خلقی کوچک با سلاحهای کوچک میتواند در مقابل قدرتی بزرگ با سلاحهای بزرگ بایستد و پیروز شود. وی گفت این روز همچنین مصادف است با چهل مین سالگرد استقلال الجزایر و سمبل آزاده مردمی برای کسب استقلال از استعمار است.

جمعیت و جو تظاهرات کاملا غیر مذهبی بود. هر چند تعدادی دختران روسری به سر دیده می شد. پرچمهای فلسطین و چفیه عربی همه جا دیده می شد. در تمام طول تظاهرات تنها دو بار پرچم زرد یک گروه اسلامی دیده شد که متأسفانه تنها پرچمی بود که تفنگ هم داشت. حدود پنجاه تا صد عکس از عرفات بود. و یک عکس از رهبر حماس (که پیرومردی است). و یک عکس جمال عبدالناصر دیده می شد. عکسهائی از جنابتهای اسرائیل در صبرا و شتیلا و غیره دیده می شد.

شعارهای تظاهرات عمدتا علیه اشغال فلسطین توسط اسرائیل، علیه بوش و شارون، دفاع از مقاومت قهرمانانه خلق فلسطین و دفاع از هر مبارزه دی برای بیرون کردن اشغالگران بود:

فلسطین زنده است، انتفاضه تا پیروزی ادامه خواهد یافت. برش و شارون هر دو قاتلند. نیروی اشغالگر باید بیرون رود و دهکده های استعماری باید برچیده شوند. درود بر مقاومت خلق فلسطین. ما همه فلسطینی هستیم. فاشیستها و صهیونیستها تروریستها هستند. تحت اشغال هیچ راه حلی موجود نیست. دولتی برای خلق فلسطین. انتفاضه پیروز خواهد شد. از شتیلا تا رامه الله هنوز قاتلها بر سر جای خودند. شیراک و ژوسپن هیچ غلطی نمی کنند. دیکتاتورهای عرب همدست اسرائیل. این قتل عام را متوقف کنید. اروپا در مقابل نسل کشی لال و ساکت است.

در انتها جمعیت در مقابل ساختمان اپرای قدیمی پاریس تجمع کرد. پرچمهای فلسطین از ستونهای آن به اهتزاز درآمد. سخنرانان متفاوت منجمله دو سخنران فلسطینی صحبت کردند. مجریان اعلام یک دقیقه سکوت برای شهدای مقاومت فلسطین دادند. سکوت باشکوهی بود. یک سرود رزمنده عربی که با صدای زنی خوانده می شد پخش شد. سرودهای دهه شصت جنبش فلسطین نیز از بلندگو پخش میشد. جمعیت از این اتحاد و همبستگی که با خلق فلسطین نشان داده می شود خوشحال بود. بدون شک ایستادگی حیرت انگیز مردم فلسطین مردم جهان را تکان داده است و آنان را در مقیاس بزرگ به میادین مبارزه میراند. باز هم، این خلق کوچک چند میلیونی، نسل دیگری را در اقصی نقاط جهان منجمله در کشورهای امپریالیستی، بیدار می کند تا جرات کنند و برای رها کردن جهان از چنگال خون آشامان، دست به تلاش و مبارزه سخت بزنند.

هواداران حزب کمونیست ایران
(مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)
۲۸ آوریل ۲۰۰۲

گزارش از تظاهرات

علیه سفر جرج بوش به آلمان

چهارشنبه ۲۲ ماه مه ۲۰۰۲: برلین خشمگین، برلین رنگارنگ، برلین جوان به حرکت درآمده است. این برلین اعلام می‌کند که حضور سرکرده تبهکاران بین‌المللی را تحمل نمی‌کند. این برلین اعلام می‌کند که از نقشه‌های پلید ائتلاف جنگی امپریالیستی با خبر است و در برابر تجاوز و کشتار در عراق و سایر کشورها ایستادگی خواهد کرد. در میدان‌ها و خیابان‌های اطراف «برلینر دم» و کاخ نخست وزیری آلمان، جمعیت موج می‌زند، شعارها و ترانه‌ها از هر سو به گوش می‌رسد، در هم می‌آمیزد و نامفهوم می‌شود، اما همه می‌دانند که مفهومی جز ابراز تنفر از امپریالیستها و نوکران آنها به ویژه رژیم اشغالگر و صهیونیست اسرائیل ندارد. صدای دختران جوان و پرشور فلسطینی که مرگ بوش و شارون را خواهانند و دولت آلمان را به مثابه همنست آمریکا و اسرائیل در کشتار مردم فلسطین محکوم می‌کنند، حتی یک لحظه قطع نمی‌شود. اینجا نیز جنبش مقاومت خلق فلسطین در صف اول ایستاده است. پرچم فلسطین، چغیه‌های فلسطینی، حضوری چشمگیر دارد.

در کنار صف فلسطینیان، پرچم بزرگی برپا شده که بر آن یک شعار به ۴ زبان ترکی، آلمانی، عربی و انگلیسی به چشم می‌خورد: «جنبش مقاومت خلقهای جهان را بسازیم» رفقای «کمونیستهای انقلابی - آلمان» و «حزب کمونیست ترکیه (م - ل) - مرکزیت مائوئیستی پشت این پرچم ایستاده اند. پرچم «سازمان زنان هشت مارس (ایرانی و افغانستانی)» در کنارشان جای دارد. و کمی آنطرفتر، میز کتاب «کمیته دفاع از جان موریا ابو جمال» (انقلابی سیاهپوستی که در آمریکا اسیر است و به مرگ محکوم شده) را می‌بینیم.

جای تاسف و حیرت است که از نیروهای متشکل اپوزیسیون ایرانی در این موج بزرگ ضد امپریالیستی خبری نیست، تنها چند زن فمینیست و تنی چند از مبارزان چپ نسل گذشته که هر یک به شکلی در جنبش ضد گلوبالیزاسیون و علیه جنگ افروزی امپریالیستها فعالیت دارند را در کنار خود می‌یابیم. یکی از آنان می‌گوید: «من دهسال بود که خودم را از همه چیز و همه کس ایزوله کرده بودم و در خانه نشسته بودم، تا اینکه امپریالیستها به افغانستان حمله کردند. از آن به بعد فعال شده‌ام و در هر جلسه و آکسیون و تظاهراتی که علیه آنها باشد شرکت می‌کنم. من می‌خواستم با اینها کاری نداشته باشم ولی دیدم شدنی نیست. اینها به کار ما کار دارند و دست از سر مردم دنیا بر نمی‌دارند!» در گوشه‌ای از میدان، روی سن، یک خواننده مترقی که از آمریکا برای شرکت در این تظاهرات آمده، ترانه‌هایی را به سبک دهه ۶۰ و ۷۰ و جنبش ضد جنگ اجرا می‌کند. در این ترانه‌ها جنایات آمریکا از زمان کشتار بومیان سرخ‌پوست، اشغال مکزیک در آستانه قرن بیستم، تجاوز به ویتنام، تا به امروز بازگو می‌شود. جمعیت، حال و هوای دوران اوج گیری مبارزات ضد امپریالیستی در دهه ۶۰ میلادی و جنبش

ضد جنگ ویتنام را تداعی می‌کند: انقلابیون مائوئیست، مبارزان جنبش‌های رها بیخش کشورهای تحت سلطه، نیروهایی که با «جنبش ضد گلوبالیزاسیون» زاده شده اند، آنارشیستها، آتونوم‌ها، پانک‌ها، صلح طلبانی که ضدیت با طرح‌های تجاوزکارانه نظامی آمریکا و آلمان و شرکاء، آنان را به خیابان کشانده است. اکثر تظاهرکنندگان را نوجوانان و جوانان شامل می‌شوند، و شمار عظیمی از آنان زن هستند.

ساعت ۶ بعد از ظهر، صف به راه می‌افتد، موج از پی موج. خیابان‌های پهن بخش شرقی برلین، مملو از جمعیت است. گروه‌های مختلف طبل نوازان، شعارها را همراهی می‌کنند. نیروهای پلیس که رقم آنها به ۱۰ هزار نفر می‌رسد اوضاع را از دور زیر نظر دارند. سیاست دولت اینست که بخش عمده این نیروها را دور از چشم تظاهرکنندگان نگاه دارد و به مزدورانی که در پیاده‌روها و تقاطع خیابانها کاشته است، آرایش تهاجمی ندهد. هدفشان اینست که جمعیت را تحریک نکنند و مانع از کشانده شدن درگیری‌ها به نقاط مختلف شهر شوند. هر چه تظاهرات جلوتر می‌رود بر تعداد شرکت کنندگان افزوده می‌شود و شعارها رساتر به گوش می‌رسد: بوش، شارون، قاتل، تروویستا شارون از فلسطین گمشو!

بوش، بلر، شیواکه، یلوسکونی، شرودر تروویست هستند! در ایران و عراق جنگ به راه نیندازند!

پول و اسلحه آلمانی در دنیا جنایت می‌کند! تنها راه حل جهانی، انقلاب است! زنده باد همبستگی بین‌المللی!

و رفقای مائوئیست این شعارها را نیز به میان مردم می‌برند:

اینست معنی واقعی دموکراسی شما، کشتار خلقهای جهان آمریکا و آلمان، مرکز بین‌المللی کشتار خلقها هستند! عدالت که نباشد، صلح هم نداریم! پس علیه سیستم بجنگید و حساب پلیس را برسید!

علیه جنگ طبیبی امپریالیستها که تحت رهبری آمریکا به راه افتاده، مقاومت کنید!

جمعیت پای بر زمین می‌کوبد، می‌ایستد و بعد از وقفه‌ای کوتاه، مسافتی را دوان دوان و هل‌هله کنان می‌پیماید. این حرکت، پر شور و شوق تظاهرکنندگان می‌افزاید. بعد از گذشت دو ساعت از آغاز راهپیمایی، شمار مبارزان از ۵۰ هزار نفر فزونتر شده است! هنوز آسمان روشن است که دوباره به «برلینر دم» می‌رسیم. اینبار پلیس ضد شورش در چندین صف، پل کوتاهی که «منطقه ممنوعه» منتهی می‌شود را بسته است. این پل، چند کیلومتر با محلی که قرار است جرج بوش در آنجا مستقر شود، فاصله دارد. از اینجا به بعد، ردیف ردیف مزدور مسلح و ماشین آب پاش و خودروهای سد شکن کاشته اند. جوانان و نوجوانانی که اکثرا سرا پا سیاه پوشیده اند، کم کم لبه کلاه‌هایشان را پایین می‌کشند و صورتشان را می‌پوشانند. چغیه‌های فلسطینی، چهره مبارزان را از گزند دوربین‌های پلیس در امان می‌دارند. دها جوان در صف اول حلقه می‌زنند و پرچم آمریکا و مجسمه و عکس‌های بوش را به آتش می‌کشند. غریب شادی و تحسین مردم به آسمان بلند می‌شود. دوربین‌ها پیایی فلاش می‌زنند و خبرنگاران با ولع فیلم می‌گیرند. این صحنه را یکبار دیگر هم تکرار می‌کنند. با نخستین پیشروی جمعیت

بسوی پل و فشرده شدن صف پلیس، جو متشنج و انفجاری می‌شود. چند بطری و ترقه هوا را می‌شکافد و در میان افراد پلیس فرود می‌آید. فریاد «پلیس قاتل است! پلیس قاتل است!» فضا را پر می‌کند. حالت عصبی و متشنج مزدوران، حتی از پشت حفاظ کاسکت‌هایشان هم قابل تشخیص است. باتون‌هایشان را زیر بغل گرفته اند و منتظر دستورند. یکمرتبه از دو محور به سمت جمعیت هجوم می‌برند. دستهای جستجوگر در جیب و کیف فرو می‌رود. یک رگبار چند ثانیه ای سنگ و بطری! و دوباره حالت تعادل. ستون‌های پلیس جلوتر آمده اند. گروه طبالان و رقصندگان که صورت خود را به سبک بومیان سرخ پوست رنگ کرده اند، سینه به سینه پلیس می‌رقصدند و طبل جنگ می‌زنند و بر روحیه مردم می‌دمند.

تمام محوطه سبز جلوی کلیسای مرکزی، پر از جمعیت و آکنده از شعارهای ضد پلیس است. رفقا پشت شعار «جنبش مقاومت خلقهای جهان را بسازیم» در برابر پلیس صف کشیده‌اند و یکی از آنان پرچم فلسطین را در هوا تکان می‌دهد. پلیس دوباره از چند محور هجوم می‌برد. جمعیت به سمت محوطه سبز عقب می‌نشیند. تلاش پلیس برای ربودن و دستگیری افرادی که از بین تظاهرکنندگان نشان کرده اند، با مقاومت جدی روبرو می‌شود. در چندین نقطه، گروه‌های ۲۰ تا ۲۵ نفره پلیس عملاً در محاصره صدها نفر از مردم قرار می‌گیرند. هر چه تعداد بیشتری از افراد پلیس برای باز کردن راه و خروج مزدوران از محاصره اعزام می‌شوند، بر تعداد جمعیت گردآگردشان اضافه می‌شود. دستگیری‌های پراکنده ادامه دارد. چند نفری هم که زخمی شده اند با آمبولانس به بیمارستان منتقل می‌شوند.

هوا تاریک شده، اینجا و آنجا آتش برپا است و عکس‌های بوش را به کام خود می‌کشد. پلیس خیال ضرب و شتم جنی ندارد. بنظر می‌آید که فقط می‌خواهند جمعیت را به همان شکل، در همانجا نگه دارند و از بالا گرفتن و تشدید درگیری‌ها جلوگیری کنند. بنظر می‌آید که توده‌های جوان و عمدتاً غیر متشکل هم نقشه و برنامه خاصی برای درگیری ندارند. دو نوجوان ۱۵ - ۱۴ ساله با غرور، پاره سنگهایی که در دست دارند را به ما نشان می‌دهند و می‌گویند: «به درد خواهد خورد، قبول ندارید؟!» تا ساعت ۱۱ شب هنوز بخشی از جمعیت در میدان باقی مانده اند. نیروهای پلیس هم منتظر دستورند تا بالاخره افراد باقیمانده را متفرق کنند. کمی بعد ماشین‌های آب پاش را بکار می‌گیرند تا هر طور شده میدان را خالی کنند. نیمه شب، پایان یک روز مهم مبارزه علیه سیستم جنایتکار امپریالیستی است. اما تل بطری‌های شکسته و پاره سنگ‌ها بر کف خیابان، لکه‌های خون بر چمن سبز مقابل «برلینر دم»، و کلام پر غرور نوجوانان نشانه کوچکی از آنست که امپریالیستها دیگر حتی درون دژهای محکشان نیز روی آرامش به خود نخواهند دید. موج بلند مقاومت و مبارزه خلقهای جهان در راهست.

هواداران حزب کمونیست ایران

(مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

دوم خرداد ۱۳۸۱ - ۲۳ ماه مه ۲۰۰۲

جنگ خلق در نپال

روز یازدهم ماه مه، دانیل لاک که خبرنگار بی بی سی در نپال است از صحنه نبرد گزارش داد و گفت ارتش نتوانسته بیشتر از ۲۱ جسد از شورشیان مائوئیست را بنمایش بگذارد. او در همان گزارش گفت که فرمانده ارتش در رولپا معتقد است حکومت در مورد شمار کشته شدگان اغراق کرده است. نیروهای انقلابی این ارقام را زیر سؤال بردند. البته شمار تلفات کم نبود ولی تا آنجا که تحقیقات نشان داده اغلب کشته شدگان از روستائیان و اعضای احزاب مختلفند که هیچیک از آنان چریک یا حتی هوادار مائوئیستها نبوده است.

آنچه با اطمینان می توان گفت و حکومت نپال هم نمی تواند بپوشاند اینست که ارتش رهاشیش خلق حلقه محاصره دشمن در منطقه مرتفع لیسنه را شکست و به اردوگاه ارتش در «گام» حمله برد، قوای دشمن را به محاصره انداخت و ارتباطشان را با هم قطع کرد. در انتهای این نبرد عظیم، نیمه شب، چریکها اردوگاه را تسخیر کردند؛ بیش از ۱۳۰ نفر از نیروهای امنیتی را کشتند و همه سلاح ها و مهمات موجود را به چنگ آوردند. همین مسئله باعث شد که برخی رسانه ها که استقلال بیشتری دارند پرده از روی ماجرا بردارند. با وجود این، شمار دقیق تلفات ارتش هنوز در دست نیست. ارتش اعلام کرده که اجساد ۱۰۴ نفر از نیروهای امنیتی منجمده سربازان و پلیسهای مسلح را پیدا کرده است. انقلابیون معتقدند که شمار واقعی تلفات ارتش باید بیشتر از این باشد.

در همین دوره، بی بی سی گزارش کرده که ارتش سلطنتی از اردوگاه های مختلفش در منطقه رولپا عقب نشسته و به مقرهای مرکز بخش در لیوانگ رفته است. ارتش در مجله «عصر آسیا» می گوید که این یک عقب نشینی تاکتیکی از در منطقه پایگاهی نیروهای مائوئیست است که در حال حاضر پنج منطقه پایگاهی دارند.

اما حکومت نپال با این ادعاهای اغراق آمیز لجام گسیخته اش می خواهد به کجا برسد؟ اولاً، حکومت و حامیان امپریالیستش پشت نگراند زیرا نتوانسته اند به هیچگونه پیروزی واقعی علیه جنگ خلق دست پیدا کنند. این ناکامی، علیرغم کارزار ترور در روستاها و سرکوب وحشیانه ای است که در شهرها به راه انداخته اند. تروریسم مختل شده است. فقر شدت گرفته است. آنچه قبلاً از حقوق مدنی موجود بود ملغی شده است. روزنامه ها تحت سانسور قرار دارد. صدها یا حتی هزاران نفر بدون محاکمه به زندان افتاده اند. نابرابری و فساد در حال گسترش است. خیلی ها حساب خود را از حکومت جدا کرده اند. دامنه حمایت توده ای از جنگ مائوئیستها آتقدر گسترده است که تقریباً هیچکس انکار نمی کند که کنترل بخش بزرگی از مناطق روستائی در دست مائوئیستها است. از بدبختی حکومت، آنان دارند پیشروی می کنند. نیمی از ۴۰۰۰ تلفات ادعائی حکومت در

جریان جنگ، مربوط به همین شش ماهه اخیر است. فرمانده کل ارتش در میانه ماه مه بیانیه ای صادر کرد و در آن، از اینکه رهبران سیاسی کشور به اندازه کافی برای بالا بردن روحیه ارتش تلاش نمی کنند گلّه گذاری کرد. او از تماسی احزاب سیاسی قویا خواست که در زمینه حمایت از ارتش جدی تر باشند.

ادعاهای اغراق آمیز پیروزی، ابداع ارتش سلطنتی نیست. ارتش آمریکا مشابه همین کار را در جریان مقابله با چریکهای ویتنامی انجام می داد. اعلام شمار اجساد به یک بخش همیشگی اخبار شبانه شبکه های تلویزیونی آمریکا تبدیل شده بود. هر چه تعداد بالاتر اعلام می شد، زمینه ترفیع افسران فراهمتر بود. روی کاغذ، آمریکا باید به سادگی جنگ را می برد. البته نشان داده شد که واقعیت چیز دیگری است.

ضمناً باید به زمان دستیابی به این «پیروزیهای بزرگ» هم توجه کرد. این تبلیغات درست زمانی انجام گرفت که نخست وزیر نپال مشغول مهمترین سفر خارجی خود طی سالهای اخیر بود. در آن روزها، او در راه بازگشت از واشینگتن، در لندن پسر می برد. ادعاهای عجیب و غریب ارتش سلطنتی در برنامه های خبری مهم رسانه های غرب منعکس شد و «توجیهی» شد برای اینکه چرا امپریالیستها باید به خواسته نخست وزیر نپال مبنی بر افزایش کمک های نظامی پاسخ مثبت دهند.

و نکته آخر اینکه، تبلیغ ارقام بالای تلفات با هدف دلسرد و مرعوب کردن رژیمندگان مائوئیست و میلیون ها هوادار آنان انجام گرفت. اما ارتش سلطنتی با این تاکتیک وارد تعار بزرگی شده است. شک نیست که خیلی ها در نتیجه جنگ، روحیه خود را می بازند. اما سرکوب بیرحمانه، به ویژه وقتی در مورد یک نیروی انقلابی اعمال شود که برنامه روشنی برای نابودی استثمار و ستم از طریق به قدرت رساندن اکثریت عظیم مستعبدگان دارد، باعث استحکام و آبدیدگی بیشتر می شود. نباید فراموش کرد که مائوئیستهای نپال استراتژی و تاکتیک هائی را در کشور خود بکار بسته و تکامل داده اند که مائو و انقلابیون چینی پیشاهنگ آن بودند. ارتش آزادبیش خلق چین موفق شد نخست بر ژاپنی ها و بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم، بر چانکایسک (علیرغم حمایت عظیمی که آمریکا از او می کرد) پیروز شوند.

در همان روزها که حکومت ادعاهای لجام گسیخته اش را مطرح می کرد، اعلام کردند که یک سخنگوی بی نام حزب کمونیست نپال (مائوئیست) بیانیه ای مبنی بر آتش بس یکجانبه صادر کرده است. پراچاندا صدر حزب فوراً در یک اطلاعیه مطبوعاتی این ادعا را تکذیب کرد و آن را یک «جعل شیرانه» با هدف «کج کردن توده های مردم» خواند. او گفت که یک «توطئه حکومتی» در کار است و خاطر نشان کرد «آتش بس یکجانبه از جانب ما در برابر حکومتی که نه فقط هیچ راه حل سیاسی جلو نمی گذارد بلکه به گشتار مردم

ادامه می دهد، در مذاکرات را می بندد، برای سر رهبران حزب جایزه تعیین می کند، و برای جبران شکستهایش روانه پایتخت های دنیا می شود و کشور را در قرض فرو می برد، کاری بیهوده است.» پراچاندا خبر از فداکارهای نیروهای انقلابی داد اما خاطر نشان کرد وقتی بدانیم که رهائی نپال چه معنایی برای میلیونها تهیدست و ستمدیده دارد، ناگزیر بودن چنین فداکاری هائی را به مثابه بخشی از جنگ خلق درک می کنیم. او با قاطعیت اعلام کرد که «ما برای نبرد تا به آخر آماده ایم.»

ادعای رسانه های نپال و غرب بازتاب نگرانی جدی آنان نسبت به توانائی ارتش سلطنتی در مقابله با جنگ خلق است. این واقعیتی است که راه مقابله با حملات فزاینده مرتجعین بر نیروهای مائوئیست اتکاء هر چه بیشتر بر توده هاست. در مقابل، حکام رژیم سلطنتی فتوئالی نپال هیچ راهی جز اتکاء به قدرتهای بزرگ خارجی ندارند. منظور از این قدرتها مشخصاً هند است که سنتاً یک قدرت منطقه محسوب می شود، و امپریالیستها به ویژه آمریکا و انگلیس.

رسانه های غرب بر سیل تهمت و بهتان دربار «اعمال وحشیانه مائوئیستها» افزوده اند. این کار بخشی از «جنگ علیه ترور» است که آمریکا به راه انداخته است. منبع گزارشات این رسانه ها نیز معمولاً «منابعی هستند که اسم و رسمشان مشخص نیست.» در یکی از مزخرفاتی که به تازگی در شماره ۱۲ ماه مه روزنامه انگلیسی «ایندپندنت» منتشر شده کوشیده اند مائوئیستهای انقلابی نپال را بدنام کنند و آنان را به «القاعده» ربط دهند. جای تعجب نیست که مبنای این گزارش، «ظن آژانس های اطلاعاتی غرب» ذکر شده است؛ این جعل بی پایه، تلاش آشکاری است برای قرار دادن توده های انقلابی نپال در تیروس «جنگ علیه تروریسم» که آمریکا آغاز کرده است.

بدون شک امپریالیستها از ادعای «تروریسم» برای توجیه اقدامات وحشیانه خود علیه جنگ خلق استفاده خواهند کرد. به تازگی جرج بوش ۲۰ میلیون دلار کمک نظامی در اختیار نپال نهاده تا برای تهیه دوربین های مخصوص شب و تجهیزات پیشرفته مصرف شود. انگلیس هم کمکهای خود را افزایش داده و اواسط ماه ژوئن در لندن، کنفرانسی علیه جنگ خلق برگزار می کند. هند به دولت نپال، موشکهای مخصوص شلیک از هلیکوپتر می دهد. نشریه «ایزور» چاپ لندن گزارش کرده که پرسنل ارتش آمریکا اخیراً در نزدیکی منطقه رولپا، غرب نپال، به شناسائی پرداختند. نشریه «کارگر انقلابی» چاپ آمریکا این خبر را بیشتر توضیح می دهد: «اواخر آوریل، حداقل ۱۲ پرسنل نظامی آمریکا چند هفته ای را میهمان ارتش سلطنتی نپال بودند. آنان در بخشهای غرب نپال که حادثترین نبردها جریان دارد، گشت و گذار کردند. یکی از سخنگویان وزارت دفاع آمریکا گفت که

اما واقعیت در صحنه عمل بسیار متفاوت بود. برخی از رزمندگان چریک در آن منطقه کشته شده بودند که شمار دقیقشان ۱۷ نفر بود. از این تعداد، ده رزمنده مائوئیست در میدان جنگ و هفت نفر دیگر بعداً بر اثر جراحاتی که برداشته بودند جان باختند.

اما این ارقام خیلی با ارقام ادعایی ارتش سلطنتی فاصله دارد. این تفاوت از کجاست؟ نیروهای انقلابی اثبات کرده اند که برخی از این کشته شدگان، مسافران اتوبوسی بودند که از این منطقه عبور می کردند و به دام ارتش سلطنتی افتادند. چون این منطقه، پایه مستحکم مائوئیستها محسوب می شود، ارتش سلطنتی آنان را بیرحمانه به عنوان مظنون به هوادار جنگ خلق به قتل رساند. این واقعیتی است که ارتش نمی خواست خبر این جنایت به جهان خارج برسد، ولی این کشتار نتیجه یک اشتباه نبود. ارتش با اینکار می خواست میلیونها اهالی نیال که با جنگ خلق همبسته اند را به کشتار تهدید کند ارتش گدازگر نواحی جنگی یک کمربند کشید تا بتواند مانع از درز اطلاعات شود و با این کار فقط آبخاری که خودش ساخته و پرداخته به گوش مردم برسد. این دقیقاً کاری است که اربابان امپریالیست هیئت حاکمه نیال در افغانستان انجام می دهند. اما چنین کشتارهایی را مشکل بتوان پنهان کرد. و ماجرای بقیه کشته شدگان چیزی است که حکومت نیال در پوشاندنش منفعند دارد. در مورد اینکه ۹۲ جسد کشف شده در میدان نبرد، لباس رزم به تن داشتند جای شک نیست. این لباس ها را ارتش سلطنتی آگاهانه بر تن اجساد کرده و آنها را در آن نقطه رها کرده بود. روشن شده که ارتش، ۲۹ زندانی انقلابی را از زندان «چیتاران» تحویل گرفت و تیرباران کرد. سپس اجساد آنان را مثله کرد و در میدان نبرد انداخت. ارتش در زندانهای گورابی، دانگ، نیال گونج، دانگاری و سرکت نیز همین کار را کرد. تعداد دقیق اعدامیان هر زندان روشن نیست. «پیروزی بزرگ» ارتش ارتجاعی تحت الحمایه آمریکا چیزی نبود مگر اعدام بیرحمانه زنان و مردان غیر مسلح.

به همین ترتیب، «پیروزی بزرگ» ادعایی ارتش در هفته دوم ماه مه نیز اقدام کثیف اما بی شرم بود. این اقدام را می توان یک تلاش کلاسیک در جریان کارزار محاصره در منطقه مرتفع لیسنه (حوالی رولیا) واقع در غرب نیال به حساب آورد. ارتش اعلام کرد که یک پیروزی تکان دهنده بدست آورده و حداقل ۶۰۰ - ۵۰۰ «تروریست» را کشته است.



در این شرایط حمایت و همبستگی توده های سراسر جهان، همه انقلابیون و آزادیخواهان از انقلاب نیال اهمیتی بیش از پیش یافته است. باید علیه توطئه ها و جنایات حکومت نیال، توطئه های دولت هند و طرح های امپریالیستها علیه جنگ خلق و نیروی رهبری کننده آن یعنی حزب کمونیست نیال (مائوئیست) مبارزه کرد. ما به نوبه خود، مردم آزادیخواه و مبارز و نیروهای انقلابی و مترقی ایران و افغانستان را به حمایت انترناسیونالیستی از انقلاب در نیال فرا می خوانیم.

جنگ خلق در نیال: مقابله با ادعاهای لجام گسیخته حکومت مخاصمه جو

از نشریه انترناسیونالیستی «جهانی برای فتح» در هفته اول ماه مه، سرویس های خبری سراسر دنیا گزارش دادند که ارتش سلطنتی نیال بیش از ۵۰۰ «تروریست» مائوئیست را کشته است و شمار نهائی کشته شدگان می تواند به ۱۰۰۰ نفر برسد. همزمان، آنها ادعا کردند که حزب کمونیست نیال (مائوئیست) فرمان یک آتش بس یکجانبه را در جنگ خلقی که بیش از شش سال است این قلمرو مرتفع سلطنتی را به لرزه درآورده صادر کرده است.

واقعیتی که پشت این ادعاها نهفته، پرده از اوضاع واقعی نیال و مشخصاً کارزار تشدید یافته حکومت علیه جنگ خلق بر می دارد.

اوایل ماه مه، سخنگویان ارتش سلطنتی ادعا کردند که در جریان عملیات در غرب کشور «۲۵۰ مائوئیست» را کشته اند. آنان تا آنجا جلو رفتند که در مورد کشف اجساد ۹۲ مائوئیست در لباس رزم در چند گور دستجمعی لاف زدند.

از جنگ خلق در نیال در مصاف با دسایس خونین ارتجاع و امپریالیسم حمایت کنید!

جنگ خلق در نیال از زمان آغاز سال ۱۹۹۶ از پشتیبانی توده ای میلیونها دهقان تهدیدست مناطق روستائی برخوردار شده است. حکومت فاسد و ارتجاعی نیال دچار آشوبی دائمی بوده، بر اثر درگیریهای داخلی چند پارچه شده است. درگیری اصلی بر سر این است که چگونه می توان مائوئیستها که اینک کنترل مناطق عظیمی از روستاها را بدست دارند شکست داد. هندوستان محموله های عظیم تسلیحاتی را به مرز نیال فرستاده تا در کارزار جلدانه «جستجو و نابودی» که توسط ارتش سلطنتی علیه چریکهای مائوئیست به پیش می رود، بکار گرفته شود. حکومت نیال رسماً به مائوئیستهای آن کشور مارک تروریست زده است. منطلق فراگیر «جنگ جهانی علیه تروریسم» زمینه مناقشه فزاینده آمریکا در آن کشور را فراهم آورده است. آمریکا و هند از تاثیرات منطقه ای انقلاب مائوئیستی در نیال وحشت زده اند. جنگ خلق مستقیماً سلطه اقتصادی و سیاسی هند بر نیال را تهدید می کند. چریکهای مائوئیست در هند که مناسبات رفیقانه ای با مائوئیستهای نیال دارند، علیه حکومت خود مبارزه مسلحانه را به پیش می برند.

برای دولتهای آمریکا و هند انقلاب در نیال شیخ هولناک به پایخیزی توده ها در کل این منطقه و از دست دادن کنترل اوضاع را پدید آورده است. دولت آمریکا خوب می داند که در نیال با یک جریان قدرتمند مردمی روبرو هستند که برای ایجاد جامعه و دنیایی نوین، عاری از نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی نبرد می کند. خوب می داند که با نیرویی همسان با جریانات ارتجاعی دست پرورده و مغضوب خود نظیر طالبان و القاعده روبرو نیست. به خاطر همین است که بدست و پا افتاده و به طراحی نقشه های پنهان و آشکار برای ضربه زدن و در هم شکستن جنگ خلق نشسته است. در همین راستا، در ماه ژانویه کالین پاول وزیر خارجه آمریکا به کاتماندو رفت و با نخست وزیر و ژنرالهای ارتش سلطنتی نیال ملاقات کرد. در ماه مه نخست وزیر نیال برای ملاقات با جرج بوش به واشنگتن رفت. کنگره آمریکا قول داد که بیست میلیون دلار کمک مالی برای جنگ با مائوئیستها در اختیار حکومت نیال بگذارند.

بقیه در صفحه ۴۱

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

BM BOX 8561, LONDON WC 1N 3XX, U.K.

haghighat@sarbedaran.org

www.sarbedaran.org